

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری

بخش هفتم

دوره کوشانی

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۱۲ اسد (مرداد) ۱۳۹۴

در این بخش به بررسی توده هایی می پردازیم که گویشوران زبان ایرانی سکایی خُتنی (تُخاری یا کوشانی) و نیز «زبان پارسی میانه خاوری پسین» (زبان باختری) بوده اند. در واقع، این بخش یکی از مهم ترین بخش های کتاب دست داشته است، زیرا بیشتر ربط می گیرد به دوره فرمانروایی کوشانیان که درمندان در باره این دوره در زبان پارسی دری اطلاعات بس اندکی در دست است و می شود گفت تقریباً در تاریکی به سر می بریم. به ویژه کمتر کسی در باره پیشینه تاریخی این توده ها و زبان شان اطلاعات دقیق علمی دارد.

در این جا می خواهم چند نکته مهم را خاطرنشان بسازم. بخش دست داشته یکسره به کوشانیان تخصیص یافته است. با توجه به این که در برنامه دارم در آینده کتابی را در باره کوشانیان از روسی به پارسی دری برگردان نمایم، در این جا تنها به یک رشته اطلاعات عمومی بسنده می کنیم. آن چه مربوط به دوره های کیداریان و یفتلیان می گردد، می کوشیم در بخش های بعدی به تفصیل بنویسیم.

روشن است آن چه در این نوشته بازتاب یافته است فتح باب و آغاز کار است و به هیچ رو نمی توان آن را سخن آخر و فرجام کار ارزیابی کرد. هنوز مطالعات بنده در زمینه بسیار ابتدایی است. امیدوارم بتوانم در آینده کار را در زمینه دنبال نمایم.

در باره کوشانیان در زبان روسی آثار بسیار ارزشمندی نوشته شده که مبتنی بر داده های تازه علمی در عرصه های زبان شناسی، نسب شناسی، باستان شناسی و... اند و دردمندانه تا کنون هیچ کدام به پارسی دری برگردان نشده اند. حتا کتاب هایی بسیار مهمی که نیم سده پیش از امروز به چاپ رسیده بودند و ترجمه آن ها بس مهم و از اولویت های تاخیر ناپذیر بود، در کنج بایگانی ها در تاق نسیان گذشته شده اند؛ مانند: «آسیای مرکزی در عهد کوشان»

(Central Asia in the Kushan priod)

که گنجینه یی است در بر گیرنده ده ها مقاله و سخنرانی بزرگترین دانشمندان خاورشناس در همایش بین المللی کوشانی که از سوی یونسکو به همکاری پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوروی پیشین به سال 1968 در دوشنبه برگزار شده بود.¹ ریاست همایش را شاد روان اکادمیسین باباجان غفور اف- رییس وقت پژوهشکده به دوش داشت. در این نشست، شاد روان استاد کوهزاد- رییس وقت انجمن تاریخ و شاد روان داکتر شاهی بای مستمندی- رییس وقت باستانشناسی کشور اشتراک ورزیده بودند.

با توجه به این که هدف ما بررسی سیر تحول و تکامل تاریخی زبان ما در بستر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تمدنی است، از همین رو، به بررسی دوره های یاد شده می پردازیم. اما پیش از آن بایسته است تا نگاهی به مفهوم توران بیفکنیم. ما در بخش های پنجم و ششم اطلاعات بایسته را در باره سرزمین توران، توده های تورانی و زبان این توده ها آورده ایم. از این رو، بهتر است، نخست به سراغ آن نوشته ها بروید.

به هر رو، می پردازیم به اصل مطلب. در گذشته گفتیم که پس از برافتادن دولت هخامنشی به دست اسکندر مکدونی، شمار بسیاری از درباریان، دبیران، دولتمردان، سپاهیان، لشکریان، دفتریان، خاندان های اشرافی، بازاریان، هنرمندان، معماران، پیشه وران، کسبه کاران، کاهنان، و فشرده سخن کل دستگاه دولت و همه آنانی که می توانستند، به خاور پشته

¹. جا دارد از دوست دانشمند جناب آقای داوری- استاد زبان و ادبیات پارسی دری دانشگاه هایدلبرگ آلمان ابراز سپاس نمایم که این کتاب بینظیر و شمار دیگر از آثار ارزشمند و کمیاب (مانند کتاب سه جلدی «مبانی زبان شناسی ایرانی» شهکار جاودانه شاد روان استاد آبیاف) را از کتابخانه استاد هلموت هومباخ به دسترس بنده گذاشته اند.

ایران- بیشتر به گستره سرزمین بلخ و آسیای میانه سرازیر شدند که شمار دقیق شان روشن نیست. اما می تواند سر به ده ها و حتا صدها هزار نفر بزند. روشن است این ها زبان خود را هم با همه واژگان گسترده دفتری و لشکری و بازاری خود به همراه آوردند.

گذشته از این ها، پس از لشکرکشی اسکندر به شرق ایران، سپاه بیکران شاید چند صد هزار نفری و شاید هم چند ده هزار نفری وی با بردگان پارسی شان برای همیشه در این سرزمین ماندگار شدند. این گونه، زمینه آمیزش و سنتز زبان بومی اوستایی رایج در بلخ با زبان های دو امپراتوری بزرگ باستانی- پارسی باستان (هخامنشی) و هلنی (یونانی) فراهم گردید و زبان نوی پدید آمد که با رسم الخط یونانی نوشته می شد و روشن است ساختار آن از ساختار پارسی باستان و زبان رایج در کشور بلخ متفاوت بود. می شود پیشنهاد کرد که این زبان را به نام «زبان پارسی میانه خاوری نخستین» یاد کرد. چون کانون تشکل آن در گستره بلخ بوده است و هم از زبان اوستایی جوان پسین و هم از زبان پارسی باستان غربی در اثر رخنه واژگان و شاید هم دستور زبان «یونانی»؛ تفاوت هایی چشمگیر داشته است.

پس از برافتادن دولت یونان و باختری (سلوکی)، با سرازیر شدن کوشانیان، کیداریان و... و به ویژه ره گشودن آیین نو بودایی، شمار فراوانی از واژه های دیگر از جمله چینی، هندی و تبتی وارد گستره ایران شرقی گردید. یعنی باز هم زبان دچار دگرگونی و دستخوش تاثیر پذیری گردید. درست همین زبان نو را باید «زبان باختری» (زبان پارسی میانه خاوری پسین) شمرد که بر شالوده زبان پارسی میانه خاوری نخستین تشکل یافته بود.

با آمدن کوشانی ها (تخاری ها)، کیداری ها و یفتلی ها به شرق پشته ایران، زبان شاهنشاهی تخاری (مهبانویان یا یوئه شی ها) که در واقع زبان یک شاهنشاهی تورانی (سکایی ختنی) بود، نیز به گنجینه واژگانی زبان ما افزود گردید. در پهلوی آن، راهیابی آیین بودایی واژگان خودش را از تبت و هند به همراه آورد. گشایش راه ابریشم نیز در داد و ستد فرهنگی و تمدنی میان خاور و باختر بسی سودمند بود. ره آورد همه این ها پیدایش زبان باختری (بلخی) بود که می شود گفت در واقع زبان پارسی دری میانه خاوری پسین در امتداد زبان پارسی دری میانه نخستین بوده باشد.

بایسته است به یک نکته باریکتر از مو اشاره داشته باشم و آن این که زبان باختری (بلخی) با زبان کوشانی (تُخاری) متفاوت بود و نباید این دو زبان را یکی پنداشت. در این باره پس‌انتر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دوره نیاکان کوشانیان:

پیشینه تاریخی ماهبانویان (یوئه شی ها):

در میانه های هزاره یکم پیش از میلاد، در گستره پهناوری از گانسو و حوضه رود تاریم و تورفان و ختن و کاشغر گرفته در سر تا سر مرز میان چین و مغولستان و هفت‌رود و جنوب سایبریا، شاهنشاهی تورانی یی فرمان می راند که کشور شان را چینی ها به نام کشور یوئه شی ها (ماهبانویان یا سرزمین شهبانوی مهتابی) می نامیدند. در این سرزمین مردمانی می زیستند که متشکل بر چندین قبیله بودند که چهار، پنج قبیله شان بسیار سرشناس بودند:

آسی (asiii) های کوچی (آسیان ها یا اوسون ها غیر از این ها اند)، پسیان ها (pasians)، ساکاروال ها (sakaroval s) (ساکاراویکی ها (sakarauks) غیر از این ها اند) و تُخارها.

پرسشی که مطرح است، این است که چرا از کوشانیان در میان این قبایل نام گرفته نشده است؟ به هر رو، در این باره کمی بعد تر. باید گفت که ماهبانویان پس از شکست از دست هونوها که برخاسته از خیونیان بودند و در اثر آمیزش گروه هایی از خیونیان با چینی ها به میان آمده بودند، به سه بخش تقسیم شدند. گروهی که عبارت بودند از بازماندگان دودمان شاهی کیدار، به سوی تبت گریختند، گروهی هم ماندگار شدند و زیر فرمان اوسون ها و هونوها قرار گرفتند و بخشی هم که عبارت بودند از تُخاریان به سوی هفت‌رود و سپس هم سغد گریختند و در سرچشمه ها و بستر میانی رود گلزریون (سیر یا سیحون) ماندگار شدند. تا این جا باز هم خبری از کوشانیان نیست. تنها می خواهیم بگوییم که همه زبان شناسان بنام جهان‌همنگرند که زبان تخاریان از زبان های ایرانی شرقی بود و تردیدی ندارند که این زبان سکایی ختنی بود. حالا می بینیم که کلمه کوشان از کجا برخاسته است. راستش، من به رغم کاوش فراوان در هیچ جایی به وجه تسمیه واژه کوشان برنخورده ام و تا کنون هیچ

کسی هم نتوانسته است پاسخ درخور و بایسته‌ی به این پرسش بدهد که کوشان یعنی چه؟. از این رو، ناگزیر گردیده‌ام، دست به دامن تاویل و فانتیزی علمی بزنم و به حدس و گمان متوسل شوم. خدا کند به این درجه اجتهاد رسیده باشم. با این هم، می‌کوشم دیدگاه خود را در زمینه ابراز دارم:

فشرده داستان این است که چینی‌ها رود سیحون یا جوی گلزریون را «گوی شوی» می‌گفتند. با توجه به این که تُخاریان پیش از به قدرت رسیدن در باختر، نزدیک به دو سده در سرچشمه‌های رود گلزریون بود و باش داشتند، به نام گلزریونی‌ها و به قول چینی‌ها گوی شویی‌ها یا از سوی سغدی‌ان به گمان اغلب به نام گلزریونیان یا گلزریونی‌ها یاد می‌شدند. از همین رو، شاید چینی‌ها ایشان را «گوی شویان» یعنی گویشانی‌ها یاد می‌کردند. یعنی این چینی‌ها و پیرو آن‌ها توده‌های همسایه‌شان بودند که بخشی از تخاریان را گویشانی (کوشانی) نام داده بودند.

یک احتمال دیگر هم می‌رود و آن این که در زبان چینی «شان» به معنای کوه است و شاید هم گویشان به معنای مردمان باشنده کوهستان «گوی» یعنی کوهستان گلزریون و یا شاید هم جوی گلزریون بوده باشد. این است که با گذشت زمان به کوشان و کوشانیان متحول شدند. شایان یادآوری است که به زبان ترکی همین اکنون هم جوی یا جو را به شکل «سو» یاد می‌کنند. ابدال ج و گ هم در بسیاری از زبان‌ها یک امر معمول است. از این رو، شاید هم «جوی شان» به معنای کوهی که در کنار جوی یا رود قرار داشته، با گذشت زمان به گوی شان و سپس هم کوشان با ابدال گ و ک مبدل شده باشد.

همچنین می‌توان گمان برد که ماهبانویان (یوئه‌شی‌ها یا تخاریان) که سده‌ها پس از آمدن از سرزمین آبایی و نیایی خود، نام اصلی خود (تُخاریان) را نگه داشته بودند؛ در هنگام همسایگی چند سده‌ی با چینی‌ها کلمه «شان» (کوه) را از آنان به عاریه گرفته باشند. هر چه هست، نام بسیاری از کوه‌ها درست به چینی ثبت تاریخ شده است مانند تیان شان و... به هر رو، تخاری‌ها هنگام بودوباش در دامنه‌های کوه‌هایی در سرچشمه رود گلزریون یا سیحون و در بستر میانی آن، شاید به گلزریون‌شانی‌ها معروف شده باشند که با گذشت زمان به

«گل شانی ها» یا «گل شان ها» و در فرجام هم به گویشان ها و گوشان ها در پایان کار هم به گوشان ها تبدیل شده باشند. فراموش نشود که برخی چنین می پندارند که واژه گوشان از نام یکی از فرمانروایان تخاری گرفته شده بود.

اکنون این پرسش مطرح می باشد که کوشانیان یا تُخاریانی که زبان شان به تایید همه زبان شناسان بزرگ - سکایی ختنی بوده، چگونه در کتیبه شان زبان خود را «اری» خوانده اند؟ پاسخ این پرسش چنین است که کوشانی های یا تخاریان پیش از آمدن به بلخ، با بود و باش در گستره سغد، زبان شان با زبان سغدی ها و خوارزمی ها و نیز به پیمانه معینی با زبان پارسی میانه خاوری نخستین آمیزش یافته بود و بستر نرمی برای پذیرش این زبان هموار شده بود. سپس هنگامی که کشور بلخ را گرفتند، با توجه به این که زبان باشندگان آن یک زبان پیشرفته و زبان رایج در میان گستره پهناوری بود (آمیزه یی از زبان های اوستایی بومی، پارسی باستان و یونانی)، و از سویی هم این زبان برای شان بیگانه نبود، آن را چونان زبان رسمی و اداری شاهنشاهی خود پذیرفتند. روشن است خود کوله بار بزرگی از واژگان زبان نخستین نیایی خودشان یعنی سکایی ختنی را هم به همراه آورده بودند. درست در اثر آمیزش این دو زبان و نیز شماری از واژگان آیین بودایی؛ زبان باختری شکل گرفت که به نوبه خود دارای مراحل سه گانه است. یعنی باختری کوشانی، باختری کیداری و باختری یفتلی.

این بود که در هنگام نوشتن کتیبه ها، دیگر زبان بومی باختری را همچون زبان رسمی و دولتی پذیرفته بودند و چون زبان تُخاری هر چند هم متحول شده در دوره نزدیک به دوسده یی بود و باش در مناطق سرچشمه رود گلزیون، توانایی کاربرد همچون زبان رسمی دولتی و زبانی که برای همه اتباع دولت کوشانی قابل درک و فهم باشد را نداشت؛ از همین رو، زبان پارسی دری میانه خاوری نخستین را که آمیزه یی بود از زبان های اوستایی بومی بلخی، زبان پارسی کهن هخامنشی (که پس از بر افتادن شاهنشاهی به خاور پشته ایران ره گشود) و زبان یونانی با سازه هایی از زبان های سغدی و خوارزمی و... بود را به عنوان زبان رسمی پذیرفتند. روشن است واژگان خودشان را هم با خود به ارمغان آورده بودند. در نتیجه زبان

نوی پدید آمد که نام آن را دانشمندان «باختری» (بلخی) گذاشته اند. بیشتر به این دلیل که این زبان در پیرامون کشور بلخ شکل گرفته بود.

از آن چه که در بالا آوردیم دانسته شد که زبان تُخاری (کوشانی) که زبان سکایی خُتنی بود، از زبان چند کانونی و سنتز پارسی دری میانه خاوری نخستین تفاوت داشت و نمی شود این دو را یکی دانست. از این رو، کسانی که چنین برداشت نموده اند که گویا زبان دری از زبان باختری و به زعم ایشان تُخاری (کوشانی) که آن را نادرست با باختری یکی می پندارند^۲، برخاسته باشد، سخت در اشتباه بسر می برند. آنان چنین فسانه پردازی کرده اند که

^۲. سرچشمه این اشتباه را باید در دیدگاه های شاد روان استاد حبیبی جستجو کرد. چنین بر می آید که ایشان نتوانسته بودند میان زبان اصلی تخاریان (کوشانیان) که در واقع زبان سکایی خُتنی و یک زبان کونتم بود و زبان باختری (بلخی) که در واقع برخاسته از زبان پارسی میانه خاوری نخستین بود؛ تفاوت قایل شوند و تنها با تکیه به محل پیدا شدن کتیبه، آن را تخاری خوانده اند. یعنی خواسته آن با آن یک نام جغرافیایی بدهند که روشن است اشتباه است. زیرا تخاریان، قوم بزرگی بودند که در آغاز در گانسو و خُتن و کاشغر و تورفان چین می زیستند و از خود امپراتوری و زبان داشتند و روشن است در آن برهه با توجه به این که هنوز در زبان پارسی دری آثار و اسناد و مدارک و اطلاعات کافی در باره زبان سکایی خُتنی موجود نبود، ایشان نمی توانستند این باریکی را درک کنند. از سوی دیگر، ایشان ترجیح داده اند این زبان را به اعتبار دودمان کوشانی، زبان کوشانی هم بخوانند که باز هم نادرست است.

با این هم، باید به ایشان آفرین گفت که در مقدمه پیش از پیش خود را تبرئه داده، نوشته بودند که «...اعتراف دارم که این نظریات من قطعی و حتمی نیستند و اگر در آینده قراین موجه تر و معقول تری بر اساس های علمی و یا از روی کشفیات آینده به عمل آید، و مبنی بر دلایل مثبت و استوارتری باشد، باید آن را بدون دغدغه خاطر قبول کرد و بر نظریات خود اصرار نباید ورزید».

به هر رو، شادروان استاد حبیبی در کتاب «مادر زبان دری» در ص. 4 زیر عنوان «زبان کتیبه [سرخ کوتل] یا فارسی 1800 سال قبل» می نویسد: «مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده اند، مانند هیننگ و ماریک زبان آن را باختری نامیده اند. ولی چون بغلان در تخارستان واقع است، بهتر است آن را «تخاری» بخوانیم. و من در این رساله آن را زبان کوشانی گفته ام که نام واقعی است ولی چون البیرونی و البشاری مقدسی زبان ولایت بین بلخ و بدخشان را تخاری خوانده و آن را به زبان بلخی نزدیک دانسته اند[آثار باقیه ص. 222 و احسن التقاسیم 330 ص.]، بنا بر آن، اگر این زبان را تخاری بگوییم، نیز جایز است....

گویا Tohari به dohari با تبدیل «ت» به «د» که امکان آن فراوان می رود، با گذشت زمان dahri و سپس هم دری تبدیل شده است، و هیچ پیوندی با زبان پارسی غربی ندارد!! و در واقع یک زبان بیخی جدا از زبان پارسی غربی است، در یک سخن، به دلیل عدم آشنایی با ریشه های زبان تخاری و زبان باختری به بیراهه رفته اند. در این حال، فراموش کرده اند که زبان سکایی ختنی یک زبان کنتوم بوده است. این در حالی است که زبان باختری و نیز پارسی دری یک زبان ستم است. در این حال، هواداران این دیدگاه این را که چگونه می توان یک زبان گروه کنتوم را با یک زبان گروه ستم یکی پنداشت، توضیحی نمی دهند.

به هر رو، منظور این بود که زبان تخاری (کوشانی) با زبان بلخی یا باختری بیخی متفاوت بوده است. تازه باید در سنجش گرفت که در این جا سخن بر سر پارسی میانه خاوری نخستین است که در دوره فرمانروایی یونانیان در بلخ شکل گرفته بود و زبان باختری یا زبان پارسی میانه خاوری پسین، زبانی بود که در چند مرحله در اثر آمیزش زبان پارسی میانه خاوری نخستین (که در دوره سیطره سلوکی ها شکل گرفته بود) با زبان های کوشانی، کیداری، یفتلی، پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی، ربان های گستره شمال باختری هند، و در فرجام با زبان تورکی پدید آمده بود. نباید فراموش کرد که کیانیان در هنگام بودوباش دو سده و نیمی خود در تبت آمیزش های با تبتیان داشته بودند و روشن است زبان شان هم به پیمانه معینی از زبان های تبتی و چینی و زبان های مغولی باستان (زبان های سیان بی ها و ژوژان ها) متأثر شده بود.

...این زبان تخاری یا کوشانی را چنان چه در قسمت تحلیل کلمات آن می بینید، با زبان کنونی افغانستان و زبان دری و نیز پشتو روابط محکمی است و اغلب کلمات و تراکیب و حتا افعال آن با پشتو مشترک اند. ولی آن را نمی توان پشتو شمرد. بل که شکل قدیمی همین فارسی کنونی افغانستان است. و ضمناً ریشه های کلمات آن را در پارسی باستانی و پهلوی و سغدی و ختنی و لهجه های دیگر افغانستان نیز توان یافت. « اشتباه شادروان حبیبی در این بود که نام این زبان را زبان تخاری یا کوشانی نوشته بودند. اگر زبان باختری می نوشتند، پروا نداشت و باکی نبود. زیرا زبان تخاری با زبان های پشتو و پارسی دری، به رغم یک رشته همگونی ها و نزدیکی ها، تفاوت های چشمگیری دارد. تنها زبان باختری است که می توانسته با این دو زبان روابط محکمی داشته باشد».

پرسشی که از دیر باز در میان پژوهشگران مطرح است، این می باشد که نیاکان کوشانی ها- یوئه شی ها- تخارها، چه زبانی را با خود به باختر به ارمغان آورده بودند؟ «به پنداشت لیوشیتس (V.A. Livshits)، سخن می تواند تنها بر سر «لهجه ساکایی کوشانی» مستقیماً مرتبط با لهجه ختنی-سکایی ترکستان خاوری در میان باشد.

زبان ساکی کوشان، مانند زبان پارنی ها در پارت، در نتیجه اسیمیلاسیون (همگون شوی) تازه واردان از سوی باشندگان بومی ایرانی ناپدید شد [همانجا]. برعکس، و. و. ایوانف، تعلق تخاری بودن اولی زبان تخاری-کوشانی را با اشاره به گویش تخاری کوچی رد نمی کند. همراه با آن، همو ایوانف بود که فرضیه ناهمگونی تباری اتحادیه قبیله یی یوئه شی را که در آن «در مرحله معینی در کنار تخارها، قبایل خاوری ایرانی هم شامل بودند»، مطرح ساخت.

با توجه به این که در سده دوم پیش از میلاد، همه یوئه شی ها میانه آسیای را ترک نگفته بودند، (مطابق منابع چینی، در گانسو و ترکستان خاوری یوئه شی های «کوچک» ماندگار شده بودند)، ایوانف، درست فاکت «کوچیدن همین بخش ایرانی خاوری اتحادیه قبیله یی یوئه شی ها را که همراه با دیگران، تخاری خوانده می شدند؛ به غرب، به آسیای میانه، مجاز می شمارد. از گفته های ایوانف می توان چنین برداشت کرد که تخاری ها- نام عمومی همه اتباع کشور شاهنشاهی یوئه شی- «تخارستان بزرگ» بوده و کوشانیان- شاخه ایرانی خاوری کنفدراسیون کثیرالمله تخاری بودند.»

روشن است، زبان پارسی میانه غربی (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) تفاوت هایی از «زبان پارسی میانه خاوری» کوشانیان، کیداریان و یفتلیان (زبان باختری یا زبان پارسی میانه خاوری پسین) شاید از دید گویشی و تا اندازه یی هم واژگانی و دستوری پیدا نموده بود.

همزمان با روی کار آمدن اشکانیان در غرب و میانه پشته ایران، در مناطق شمال خاوری (بلخ و تُخار و فرارود) دولت گرپاند (گرپانت/ کشور راه کوهستانی) تشکیل گردید که سروری آن با دودمان کوشانیان (آمده از سرزمین یوئه شی ها) بود. پس از کوشانیان، پادشاهی این خطه به دست دودمان های کیداری (کوشانیان کوچک) و یفتلی افتاد. در دوره های کوشانی و یفتلی (که خاستگاه شان کوه های پامیر بود)، آیین های بودایی و ... در این سرزمین ره گشود و مراودات گسترده یی با چین و هند و تبت آغاز گردید. روشن است، آیین بودایی تاثیرات خودش را بر فرهنگ و زبان باشندگان این کشور گذاشته بود و شمار فراوان واژه های هندی و چینی و تبتی به آن ره یافته بودند.

در دروه یفتلیان که روابط گسترده یی با دولت ژوژان های مستقر در گستره مغولستان (از جمله پیوندهای خویشاوندی) داشتند، روشن است باید داد و ستدهای فرهنگی و زبانی را میان زبان های شرقی آسیایی و زبان پارسی میانه شرقی باختری در سنجش داشت. زیرا کوشانیان پیوسته با پارت ها، هندی ها و در پایان با ساسانیان؛ و یفتلیان پیوسته با ساسانیان و هندی ها در تعامل بودند تا این که پس از سرازیر شدن تورک ها، دولت شان بر افتاد و سغد و خوارزم به دست تورک ها افتاد و تخارستان و بلخ و سیستان و کابلستان به دست ساسانیان.

به هر رو، گفتیم که زبان تُخاری و زبان باختری یا بلخی را نباید یکی پنداشت. یکی پنداشتن این دو زبان از لغزش های فاحشی است که باید ویرایش گردد. دشواری در این است که بسیاری از پژوهشگران به دلیل عدم آشنایی با علوم یی چون انتروپولوژی (انسان شناسی)، اتنولوژی (تبار شناسی)، ژنیتیک (نسب شناسی)، ایتمولوژی (ریشه شناسی)، لنگوستیک (فقه الغه)، نومازماتیک (سکه شناسی)، تاریخ خاور باستان و.... تنها با تکیه به برداشت های سطحی به بیراهه می روند.

برای پی بردن به سرشت موضوع، در آغاز باید دانست که تُخار یعنی چه و تُخاربان کی و چه مردمانی بودند و از کجا آمدند و زبان اصلی شان در آغاز چه بود و تخارستان یعنی چه و زبان رسمی تخارستان چه زبانی بود. همین گونه باید دانست که زبان باختری یا بلخی در

آغاز چه زبانی بود، پسان در دوره سلوکی ها (هلنی ها) دچار چگونه استحاله یی شد و سر انجام در آستانه افتادن خراسان به دست اعراب و سپس دستیابی به استقلال نسبی و در پی آن کامل دستخوش چه دگردیسی هایی گردید.

از تاریخ می دانیم که در حدود پنج هزار سال پیش از امروز توده های اروپاییدی از گستره میان رودهای ولگا و دانیوب به سوی قزاقستان، جنوب سایبریا، آسیای میانه، ایالت سینکیانگ چین (کاشغر، ختن، تورفان، گانسو و...) و جنوب مغولستان در امتداد مرزی که اکنون دیوار چین در آن ساخته شده است، پراکنده شده بودند. در این گستره پهناور شمار بسیار تیره های اروپاییدی می زیستند که زیر نام عمومی اسکیت ها یا تورانیان یاد می شوند.

در این جا نوشته های چند دانشمند روسی زبان را خدمت ترجمه و پیشکش می نمایم:

اسکندر بایارف (پژوهشگر تاتاری)

سارمات های خاوری

سارمات ها (Sauromats, Sarmatians) ی خاوری، تیره های نام آشنایی اند: کوشانی ها (تخاری ها و یوئه شی ها - Yueh و Tocharians)، کنگویی ها (kangyuys)، آسیانی ها (asians)، آلن ها (Alans)، و شاید هم جمعیت کوچی دارنده فرهنگ پازیریک. آن ها از ژرفای آسیا برخاسته بودند: دشت های خاوری قزاقستان، آسیای مرکزی و کشور ختن. اما این دشت ها می تواند میهن ایشان بوده باشد.

نظر به همه نشانه ها، آن ها فرزندان آسیای میانه، دشت های اورال جنوبی و کرانه های دریای خزر می باشند. کشورهایی که در گذشته آن ها را اوستای ایرانیان به نام خَوَئِرَث یا

³. شایان یادآوری است که نام قاره آسیا از همین آسیان ها گرفته شده است. -گ.

هوانیرات (Hvanirata) و سپس هم اریبانه ویجه می نامید. چنین بر می آید که هیچ کسی به خویشاوندی آن ها با آریایی های اوستایی و از طریق آن ها- با آریایی های ریگودایی تردید نداشته باشد، اما در برخی از آداب و رسوم خود، آن ها از ریشه از آریایی ها متفاوت بودند، مگر، با گول ها نزدیک. همه آن ها کشته های دشمنان خود را سر بریده و با سرفرازی با سرهای بریده آنان گردن های اسب های خود را می آراستند. سنتی ناشناخته برای قبایل آریایی، و نیز ایرانیان غربی (مادها و پارس ها).

آداب و رسوم سلت ها و سارمات ها (بل نیز اسکیت های در گذشته آسیایی) که در آن سوی رود رودخانه دُن (Tanais) می زیستند، بسیار جالب اند. زنان آنان بسیار دلیر بودند و در پیکارها می رزمیدند که از همین رو، یونانیان آن ها را «آمازونی گک ها» می خواندند.

دیودورس (Diodorus) سیسیلی- تاریخ نویس یونانی، در باره آداب و رسوم سلت ها می نویسد: «رزمندگان سلتیک با کشتن دشمنان، سرهای آنان را می بریدند و در گردن های اسبان خود می آویختند و با آوردن آن ها به خانه، بر سر دروازه های شان میخ می زدند. آن ها سرهای بریده دشمنان شکست خورده خود را در روغن سدر نگه می داشتند... و برخی از آنان می بالیدند که این سرها را حاضر نیستند به کسی بدهند. حتا اگر به مقدار وزن های شان طلا هم بدهند...»

شاید، در پیدایش سارمات ها (از جمله سارمات های خاروی) رمز و رازهایی نهان باشد. از روی آداب و رسوم ایشان می توان برداشت کرد که به پیمانه برابری فرزندان آریایی ها و قبایل گالیک می باشند و در جایی که سرزمین آبایی هندواروپاییان بوده است (هند و ایرانی ها و نیاکان ایتالیک ها و سلت ها (protoitalocelts))، باید در همان جا سرزمین آبایی سارماتی ها و ریشه های کهن فرهنگ های آنان را هم جست.

چه ساده؟! اما دانشمندان طی صدها کنکاش علمی، در باره این که سرزمین نیایی هند و اروپایی ها در کجا واقع شده است، کدامین فرهنگ (یا فرهنگ های) باستان شناسیک را

می توان به آن ها پیوند داد و آریایی ها - سرشناس ترین فرزندان آن ها (هندواروپاییان) در کجا زندگی می کرده اند، نتوانسته اند به اجماع دست یابند.

چندین فرضیه در زمینه هست، اما همه این فرضیه مورد اختلاف اند. بر پایه یکی اظهارات بکر؛ «دانش ما در باره هندواروپایی ها تنها برای انکار هر گونه راه حل ساده این مساله بسنده است». خوب ما همه این فرضیه ها را فهرست نمی کنیم. باستان شناسان، زبان شناسان و انسان شناسان به ره آوردهای برجسته یی در بازسازی گذشته هندوآریاییان دست یافته اند. اما در زمینه کجایی میهن نیایی ایشان به بن بست برخورد کرده اند. شاید، در همین نکته، محدودیت امکانات این علوم متبارز گردیده باشد.

اما زمان در جا نمی زند و از پویایی باز نمی ایستد. آن چه را که این علم و این پژوهشگر نمی تواند کشف کند، آن علم دیگر و آن پژوهشگر دیگر می کوشد دریابد. به یاری علم نو ژنتیک (علم الانساب یا نسب شناسی)، ژنیالوژیست ها (شجره شناسان) با انجام آنالیزهای DNA رمز و راز «کتاب زندگی» را پیشروی ما می گذارند. راستش، تا کنون بدون «نام و نشان». شاید به این پرسش که «کی، چه کسی است؟» به زودی به پاسخ داده شود.

در طلایه عصر حاضر، پیک هایی به دست استرابو - گیتاشناس (جغرافی دان) یونانی رسید دال بر آن که آسی (asiii) های کوچی (آسیان ها یا اوسون ها غیر از این ها اند)، پسپان ها (pasians)، ساکاروال ها (sakaroval s) (ساکاراوی ها) (sakarauks) غیر از این ها اند) و تخارها، سرزمین باختر را از هلنی ها گرفته اند. در این گزارش، تاریخ نویسان باستان، با برشمردن نام های قبایل کوچرو، خاطرنشان می سازند که در این فهرست نام های همه قبایل بازتاب نیافته، بل که تنها نام های بزرگترین شان، آمده است که به خودی خود، گواه بر ابعاد بزرگ تهاجم می باشد.

تُخارها را چینی ها نیز می شناختند که آن ها را به نام «دا-یوشی ها» یا «یوئه شی های بزرگ» می خواندند. آن ها زمانی اتحادیه نیرومندی از قبایل آسیای مرکزی را تشکیل می دادند، که ایشان را بیشتر به نام سارمات های خاوری می شناسند. تخارها با شکست دیدن از هونوها

در جنگ بر سر آسیای مرکزی، ناگزیر به عقب نشینی به سمت غرب گردیدند. برخی از ایشان سرزمین آسیای میانه را اشغال کردند. تخارها که در جمع ایشان کوشان ها جایگاه برجسته داشتند، استپ های جریان میانی رودبار آمو را گرفتند.^۴ پاسیان ها با کنگلی ها که با سارمات های خاوری پیوند داشتند، «دشت های گرسنه» رود سیر و دریای ارال را برای بودوباش برگزیدند.

چنین پنداشته می شود که در آینده از این کنفدراسیون قبیله یی، نخست الن ها (آرن ها)^۵ و در سده های میانه، پیچینیگی ها و باشقیری ها برخاستند. گمان می زند که در گذشته چراگاه های آن ها در استان گانسوی چین واقع بود که در نام آن، اتونیم (نام تباری) شان ترسب نموده است.

آن چه مربوط به آسیان ها (Asian) یا اوسون ها می گردد، آن ها پیوندی با سارمات های خاوری نداشتند^۶ و در این جنگ همراه و همپیمان با هونوها (Xiongnu) در برابر یوئه شی ها جنگیدند. آن ها با راندن تخارها از چراگاه های تیان شان، آن بخش از سکایی ها و تخاری ها را که به دنبال یوئه شی ها نشتافته و ماندگار شده بودند تا در این جا زندگی نمایند (و نیز ساکروال ها (sakaroval) را که پیشتر رفته بودند)؛ زیر فرمان خود در آوردند.

^۴ کوشان ها، پس از پی ریزی دولت نو، **اثرش** در شمال آمو، در دره فرغانه را چونان نخستین پایتخت خود برگزیدند. -گ.

^۵ الن (alan) در اصل آرن (از ایر- ایرانی یا اریایی) بوده است که با گذشت زمان به الن مبدل شده است. در شاهنامه -آلان ها-گ.

^۶ روشن است این دیدگاه نویسنده درست نیست. اوسون ها با یوئه شی ها به رغم یک رشته تفاوت ها، چه از دید تباری و چه از دید زبانی همیشه و همخاستگاه بودند. در این جا باید به یک نکته باریکتر از مو اشاره کرد. در آغاز این توده به نام ووسون ها یاد می شدند. تنها پسان ها بود که در اثر آمیزش با هونوها و دیگر توده های تورکی زبان و مغولی زبان متحول شدند و نام اوسون ها را به خود گرفتند و پس از آن با همین نام یاد می شوند. از این رو، نادیده گرفتن این باریکی موجب می شود که آن ها را همچون توده جداگانه یی از یوئه شی ها بپندارند.

با ظهور یوئه شی ها، هونوها، مانند بسیاری از قبایل آسیای مرکزی، زیر فرمان آنان رفتند و به گونه یی که چینی ها گزارش می دهند، «در یک خانه بسر می بردند». اما همه امپراتوری ها، به ویژه امپراتوری های کوچرو، هر چند هم نیرومند باشند، شکننده و سخت آسیب پذیر اند. این دولت ها مادامی که توده های زیر فرمان، آن ها را سرنگون نکرده اند، به زندگی خود ادامه می دهند. هنگامی که هونوها هستی دولت یوئه شی را با چالش کشیدند، بسیاری از قبایل از آنان رو تافتند و جدا شدند. مانند دی ها و دینلین ها.

جنگ به سال 206 پ. م. آغاز شد، و دشوار و دراز بود. یوئه شی ها ناگزیر به نبرد در دو، اگر نه در سه جبهه بودند: در برابر هونوها و اوسون ها در خاور و تسیان ها و سکایی ها در جنوب و دینلین ها در شمال. آن ها با از دست دادن زمین های حوضه رود تاریم و دامنه های آلتای، در بخش باختری هفتروود (سمی ریچیا) جا گرفتند و در سال 161 پیش از میلاد، سکایی های کاشغری را از این جا راندند، که از راه کتل های کهستانی هیمالیا به سمت جنوب به هند رفتند. شاید روابط آن ها از آغاز پر آژنگ و نادوستانه بوده. از روی همه نشانه ها، ساکی های کاشغر با سازندگان گورگان (قرغان)⁷ آرژن، پیوندها و همیشگی های خویشاوندی داشته بودند و از همین رو، پنهان و یا آشکارا با هونوها یاری کرده بودند.

⁷. «قرغان» یا قورغان (از تورکی) به معنای تپه در بسیاری از توپونیم ها یا نامجاها (نام های جغرافیایی یا گیتایی) منطقه بازتاب یافته است. مانند قرغان تپه در تاجیکستان و تاشقرغان (تپه سنگی) در استان سین کیانگ چین و هم در نزدیکی مزار شریف (خلم). در اصل این کلمه همان گورگان ایرانی است (گور+گان). گور- آرامگاه و گان- پسوند مکان؛ مانند شبرغان که دگرگون شده شاپورگان است و بنیادگذار آن شاپور یکم ساسانی و گاهی هم پسوند زمانی مانند مهرگان (موسم پاییز، مهر ماه).

به هر رو، آریاییان باستان رسم داشتند که مرده های پادشاهان خود را در گورهای بزرگی به خاک می سپردند و بر سر آن اتاق بزرگی می ساختند و در آن زیورات و جنگ افزارها و ... وی را می گذاشتند و بر دیوارهای آن گلیم های نمدی یا قالین هایی را میخ می زدند و بر سر آن پشته بزرگی از خاک بر می افراشتند. شاید برای این که کسی به آسانی نتواند آن را بگشاید و به آن دستبرد بزند. به زبان روسی این واژه کماکان به شکل کورگان به کار می رود. مگر، با توجه به این که در زبان کنونی پارسی دری به همین شکل قرغان (تورکی شده) جا افتاده است، ما هم آن را به همین شکل قرغان به کار برده ایم-گ.

روشن است که نیروی هونوها به تنهایی برای شکست دادن کامل یوئه شی ها بسنده نبود. از همین رو، در مرحله نهایی، اوسون ها را (احتمالا در راس قبایل ایرانی زبان آن سرزمین ها) در برابر یوئه شی ها گسیل داشتند که پیوستن اوسون ها به کارزار، توازن قوا را به سود هونوها برگرداند و به واژگونی نهایی شاهنشاهی یوئه شی انجامید. این بود که شماری از یوئه شی ها زیر سیطره اوسون ها قرار گرفتند و برخی دیگری از آن ها در نبرد بزرگ، از هونوها شکست یافتند و بیشتر به سمت غرب رفتند. پیروزمندان (هونوها و اوسون ها)، غنایم بزرگی به دست آوردند: زنان، کودکان، چارپایان و چراگاه ها را.

کیدار^۸ - پادشاه یوئه شی ها در نبرد جان باخت و دشمنانش که پیروزی را جشن گرفته بودند، از استخوان کاسه سر او، جام باده پیمایی شادایانه ساختند. این گونه، داستان دودمان شاهی یوئه شی به پایان رسید و هونوها، فرمانروایان مرکز آسیا شدند. بر پایه توافق با هونوها، چراگاه ها و باشندگان هفتروود (شمال قرغیزستان و جنوب قزاقستان)، یعنی آن بخش از زمین هایی که در آن یوئه شی ها پس از ترک آسیای مرکزی در آن ساکن شده بودند، به اوسون ها واگذار گردید. دستاوردهای نو، ارزش این پاداش را داشتند. در این جا، در گرهگاه کوه های تیان شان و استپ، بهترین چراگاه های اورآسیا قرار دارد.

شایان یادآوری است که ظاهرا زبان های ایرانی باشندگان حوضه رود طارم (تاریم) آسیای میانه و آسیای غربی زیر تاثیر زبان دردها دچار دگرگونی گردیده بود. واژه های زبان های دردی ها مانند زبان های روسی و هندی باز اند، یعنی دارای حروف صدادار اند. در این مورد، می توان نمونه هایی را از زبان های کوشانی (از اثر بانو و. ویرتوگرادوا) آورد:

«οστηια ιώναγγο οασο οζοαστο ταδηια αριαο οσταδο»

^۸ نام این پادشاه شایان توجه است که هم به کی (کیانی) و هم دار (داریوش یا دارا) همانند است - کیدار (کی + دار). شاید دودمان کیداری ها که به نام کوشانیان کوچک یاد می شوند و پس از برافتادن کوشانیان بزرگ روی کار آمدند، از بازماندگان دودمان همین شاه نگونبخت بوده باشند. - گ.

«...و هنگامی که او زبان گفتاری ایونی را کنار گذاشت، او زبان آریایی را رایج ساخت.»
در این جا:

οασο - زبان، گفتار (به سانسکریت -vas).

«ραονανο ραο βαζοδηο κορανο»

شاهنشاه بازودیو کوشان

که در این جا حرف «p» آواز «ش» را می دهد. یعنی شاهونانو شاو واسودیوا کوشانو».

پیداست که در این جا، شاو- شاه یعنی پادشاه، و بازودیو (βαζηρκο - شاه کوشانی است.⁹ چنین بر می آید که نام شاه آنت ها- بوزی از همین گرفته شده است و پیشوند شکو- به معنای کوچک می باشد.¹⁰

همین گونه می توان نمونه یی از زبان خیونی ها هم آورد:

«Σριβαγο οζραβαδιγο σανανο βαγο χοαδηο»

اوزراپادیگو (Ozrapadigo) ارجمند (بزرگوار)، خداوندگار، که دشمنان را شکست داد و راند، خدیو و شهریار است (اوزراپادیگد از ازوروپات (Azuropat)، اتروپات

⁹. شایان یادآوری است که شادروان استاد حبیبی در رساله «مادر زبان دری» چنین نوشته اند که در کتیبه های کوشانی «0» که در اخیر هر کلمه دیده می شود، نه حرف، بل نشانه یی همانند به نقطه است که همچون جداگر به کار می رفته است. درست مانند آیه های قرآن. از این رو، بر پایه دیدگاه ایشان می تواند چنین باشد:

شاو- شاه

بازودیو- بازدی

کوشانو- کوشان

و...

¹⁰. جالب است که در زبان روسی نشانه تصغیر برای کلمات دارای جنس مونث با پسوند «شکا» یا «اچکا» (گاهی هم «اوچکا») می آید؛ مانند ماتوشکا- مادرک، دیوشکا- دختر، مارینوچکا- مارینکا و...-گ.

(Aturopat) یعنی کسی که آتش مقدس نگهدار و نگهبان او است). نام کنونی آذربایجان از آتوروپاتکان (Aturopatkan) یعنی سرزمین آتوروپاتکان گرفته شده است.

زبان بوریشی (Burish) که در اصل یک زبان قفقازی است، همین گونه، شاید زیر تاثیر زبان های دردی تغییر شکل یافته است. این زبان درست مانند زبان افغانی (پشتو)، یک زبان باز یعنی دارای حروف صدا دار گردید. بسیار محتمل است که آن ها این صفت را در زمان های قدیم در ترکستان خاوری (در حوضه رود طارم) برداشته باشند. ایرانیان کنونی، نه تنها مدیون دردی ها از بابت وامگیری برخی از واژه ها اند، بل که بسیاری از ویژگی های سیمای خود را هم مرهون آنان اند: تا اندازه یی چهره های باریک با نوک گرد بینی های شان را (در این باره پسانتر شرح داده شده است).

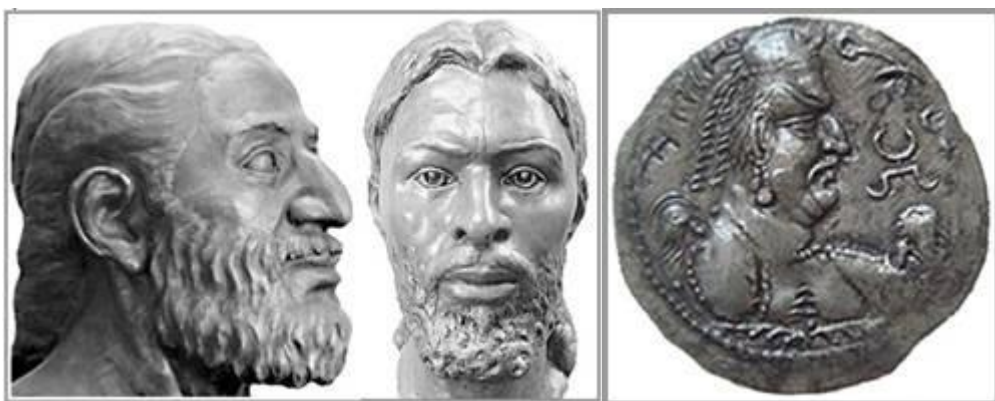
اسکان گزینی ها همیشه صلح آمیز نبوده، بیشتر به درگیری های خونین می انجامیده است. یکی از این گونه پیکارها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد با ظهور تخاری ها رخ داده بود. احتمالاً در آن هنگام، دردی ها، بوریش ها، ساموسی ها (کیت های اصیل) از جاهایی که در آن زندگی می کردند- از خانه های خود رفتند. دردی ها و بوریش ها از مسیرهای پیاده رو گریوه های کوه ها به جنوب رفتند و ساموسی ها مسیر دیگری را برگزیدند و در گستره علیای رود اوبی پدیدار گردیدند.



تندیس یک سغدی. پیکره چینی یافت شده در سیان مربوط عهد دودمان تان



سردیس های کوشانیان (یوئه شی ها- تخاری های اصیل). آسیای میانه در سده یکم میلادی



در سمت چپ: آدم های مرغیان باستان

در سمت راست: پادشاه یفتلی - لهان (Lahan) از اودیان (Oddiyan)

یادداشت ک. انگلوا (K. Angelova): نوک های بینی همه آن ها مانند همه توده های ایرانی «گرد» است - ویژگی که چهره های آنان را از دیگر توده های اروپایی بیخی متمایز می گرداند.»

اسکندر بایارف

یوئه شی ها یا ماهبانویان

(سارمات های خاوری: کوشانی ها، کنگیویی ها، سابری ها، کروات ها و...)

یوئه شی ها¹¹ (سارمات های خاوری)، پس از لشکرکشی های ناکام آسیای قدامی کیمیری ها (Cimmerians)، اسکیت ها و ماساگت ها (Massagets)، از استپ های توران و کشور خُتن، سر بر آوردند. هنگامی که اسکیت ها کشورهای آسیای قدامی را با یورش های

¹¹. یوئه شی یا سارمات های خاوری، کنفدراسیونی بودند متشکل بر پنج قبیله باشنده استان سین کیانگ چین (ترکستان خاوری پیشین که در زمانه های قدیم خُتن (به نام شهر ختن) خوانده می شد) که نامدارترین شان کوشان ها بودند. در منابع چینی، نام این کنفدراسیون قبیله یی به اشکال گوناگون آمده است: یوئه چژی Yuechjy، یوئه چی Yueh-chih و یوئه جی Yuezhi. (همچنین یوچی، «دا-یوئه جی» و «تا-یوئه جی»). در منابع روسی به شکل یوئچژی می نویسند. ما در همه جا آن را به شکل یوئه شی آورده ایم) - گ.

شان زیرورو می کردند، ماساگت ها با مادها بر سر ایران خاوری (غرب افغانستان کنونی و آسیای میانه) درگیر نبرد بودند.

نام های ملکه های ماساگت ها که به ما رسیده است، عبارت اند از: زرینه، تومیریس (تامارا) (Tomiris)، آماگا (amagat).

در سده ششم پیش از میلاد وضعیت دگرگون گردید. پارس ها (ایرانیان غربی) در آغاز مادها، و سپس هم قبایل نیمه زمیندار اریانا (ایرانی های خاوری) و کوچروان آسیای میانه را رام کردند و زیر فرمان خود در آوردند. این گونه، مرزهای شمالی شاهنشاهی پارسی تا کرانه های دریای ارال رسید.

یونانیان همه جا حاضر، دو شهرک به نام های اسیدون را می شناختند. یکی جایی در اورال جنوبی و دیگر یاسیدون نشیمنگاه سیر ها (که به اشتباه تُخارها نامیده می شوند) در ترکستان خاوری. به باور بسیاری از پژوهشگران، اسیدون ها همو اوسون ها (Usuns) اند که شماری آن ها را به نام آسیان ها می شناسند. [نام قاره آسیا از همین آسیان ها گرفته شده است. آسیا یعنی سرزمین آسیانی ها-گ].

برخی هم به عنوان آوند، از نزدیکی نام های Iset-Asut یادآور می شوند. (نام اوستیای کنونی از همین گرفته شده است). به پنداشت تاولوگوا (A. Tuallagova) آسیان ها یا اوسون ها همان الن های باستانی بودند.

<http://www.alanica.ru/article/2.htm>

چنین می پندارند که در این زمان ماساگیت ها حاکمیت خود را به بسیاری از توده ها تحمیل کرده بودند. در شمال- بر شکارچیان و ماهیگیران سایبریای باختری، بر جلگه های ولگا و اورال جنوبی- بر سارمات ها در خاور- بر کوچروان ترکستان خاوری و بر آلتای-سایان.

این گونه، فرهنگ های سارگاتی (Sargatic) سایبریا باختری، سارماتی اورال جنوبی و پازیریکی آلتایی جنوبی-سایان ریخت یافتند. یوئه شی های شناخته شده در تاریخ را با همین فرهنگ پازیریکی آلتای جنوبی-سایان پیوند می دهند. سیمای فرهنگ آنان، در بر دارنده ویژگی های تمدن های خاور نزدیک می باشد.

چنین بر می آید که شمار جنگجویان ماساگیت های کوچرو بسیار نبوده است. کسانی از آنان که به شمال رفته بودند، به فرمانبرداری از قبایل سایبریای غربی (شکارچیان و ماهیگیران) تن داده بودند و به همین بسنده نموده بودند. با گذشت زمان، آن ها زبان این قبایل و برخی از آداب و رسوم ایشان را پذیرفتند و با خویشاوندی با رهبران بومی از رشته زنان، خود باشندگان بومی گردیدند. یعنی سیمای نژادی اصلی و آغازین خود را از دست دادند. اما، سارمات ها و یوئه شی ها راه و رفتار متفاوتی را پیش گرفتند. آن ها در راه جهانگشایی های سترگ گام برداشتند. برخی از ایشان اسکیت ها را شکست دادند و در هم کوبیدند و استپ های پربار کرانه های دریای سیاه را گرفتند. گروه دیگر شان، در نبردهای خونین قبایل باشنده آسیای مرکزی را زیر فرمان خود درآوردند و فرمانروایان گوشه یی از آسیا شدند.

متفاوت از اسکیت ها، سارمات های خاروی از جنگ افزارها و شیوه های رزمی بیخی دیگری کار می گرفتند. نیروی ضربتی ارتش آن ها- سواره نظام سراپا مسلح بود. سواران زرهپوش سارماتی، تا دندان مسلح با نیزه و شمشیرهای آهیخته، نبردهای تن به تن را بیشتر می پسندیدند.

پسان ها، آن ها سواره نظام طراز نوین klibanari (katafraktari) نام نهاد را ساختند که مانند لژیونرهای روم، پیکارها را با آرایش صفوف سپاهیان پیش می بردند. اما اسکیت ها، سواران تنها مجهز با جنگ افزارهای سبک بودند و با سواران نامنظم به نبرد می رفتند و ترجیح می دادند با تیرباران دشمن از فاصله های امن برای خود، یورش بردند. اسکیت ها در هنگام نبردهای تن به تن، هنگامه و های و هوی برپا می کردند.

تا کنون ناشناخته مانده است که نشیمنگاه اصلی یوئه شی ها در کجا واقع بوده است؟ به باور برخی از پژوهشگران، در استپ های حوضه رود تاریم در ترکستان خاوری. سرزمینی از کوچ (Kucha) تا تورفان را پس از هزار سال، تورک ها به نام «چهار کشور توگری» (Tugri) [چهار کشور تخاری؟] -گ.ک. می خواندند. خود تخارها (سارمات ها) شاید کشور خود را به نام تخارستان می خواندند.

به گزارش منابع چینی، کشور آن ها در خاور تاریم واقع بوده است. روشن است که یکی از قبایل کوشانی، در آن هنگام به گانسو، میان دانهوانگ و تسیلیان شان (Tsilyanshan) در حال کوچروی بوده اند. فرهنگ پر جنب و جوش کوه های آلتای، معروف به پازیریک با یوئه شی ها پیوند دارد. درست در همین جا، ظاهراً گورستان های نیایی آن ها واقع بوده است - سایت مدفون نخبگان پازیریک و باشادار (Bashadar) که مانند سکاها به آن ارج می گذاشتند. از آن ها در جنوب سایبریا نام دریاچه و جزیره تاگار یا تهار (Tagar) (تخار) بر جامانده است.

یوئه شی ها، اجساد منجمد نخبگان مرده های شان (شاهان و سرداران) را در تابوتی ساخته شده از کُنده (تنه) کاویده شده درختان کاج می گذاشتند و در درون گور بزرگی که پر از طلا و گوهرهای ناب، نمد و هدایای قبایل وابسته بود، می گذاشتند. روی دیوارهای ساختمانی که برای گور، برپا می داشتند، فرش های بافته شده گلیمی و قالین های آورده شده از خراسان را می آویختند.¹² مراسم خاکسپاری باشکوه و تشییع جنازه که برای شاهان یوئه شی برگزار می شد، هدف به نمایش گذاشتن توانمندی و قدرت حاکمیت آنان را بر قبایل پیرامونی شان دنبال می کرد. این چنین اشیای مدفون، اجساد مومیایی شده و تابوت های «عرشه یی» کنون در کاخ موزه «ارمیتاژ» (خلوتکده ایکاترینای دوم) در شهر سانکت پتر بورگ روسیه نگهداری می شود.

¹². شایان یادآوری است که در گستره شوروی پیشین تا به امروز مردم قالین های گرانبها را به دیوارهای شان می آویزند. شاید چنین سنتی ریشه در رسم و رواج های توده های باستانی داشته باشد. -گ.

گورستان های نیایی اشراف یوئه شی، در جاهای بسیار دشوار گذار قرار دارند. تا کنون چند تا از این گونه گورستان ها را یافته اند. نامدارترین آن ها، گورگان (تپه) پازیریک است (که شاید از bazork «بزرگ» ایرانی گرفته شده باشد. چنین کلمه یی همین اکنون در زبان چوواشی کاربرد دارد). روی هم رفته، شمار چنین گورستان ها به بیش از چهل سایت می رسد. از جمله، شش گورستان شاهی. کاوش های انجام شده در دوره پیش از جنگ جهانی دوم، دستاوردهای شایانی داشتند. در گورگان های شاهی، شمار بسیاری از اشیا و مواد بسار ارزشمند و شگفتی برانگیز خوشبختانه بسیار خوب حفظ شده را، یافتند. هر چند در زمان های قدیم بسیاری از این اشیا به تاراج رفته بودند، اما، با این هم، کشف چنین آثاری به خودی خود، یک حادثه شگفتی برانگیز بود.

متون چینی گواه بر آن اند که یوئه شی ها با الن ها هم پیوندهایی داشته بودند. آن ها باری در کوه های تسلیان شان با هم زندگی می کردند. به این معنا که در همان جاهایی که یوئه شی ها در آن به کوچروی می پرداختند. (نگاه شود به: ت. گابویف، الن ها چه کسانی هستند؟)^{۱۳}

ژ. وینیکف (J. Voinikov) افسانه یی را که در میان مردم سایبریای باختری (سیلکوپ ها و... Selkups) در باره الن ها تا کنون سینه به سینه حفظ شده است، می آورد، که از آن می توان برداشت نمود که الن ها زمانی در جنوب ساییریا، آلتای و تووا، می زیسته اند و خود را به نام نارت ها- بهادران (قهرمانان) می خواندند و در داستان های شان، خود را نارتپاک (Nartpak) می گفته اند.

[نگاه شود به: «پدیده تغییر شکل مصنوعی مجموعه در میان نیاکان بلغارها. زایش و دانش»]

او با تکیه به پژوهش های د. ام. مالولیتکا (Maloletko)، نام های تا کنون حفظ شده ایرانی (اوستیایی) رودخانه ها و دریاچه های آن سوی اردانت (Ardant)، چادون

¹³. Т. Габуев. Аланы, кто они?

(<http://osetins.com/2007/10/09/alany-kto-oni.html>)

(Chadon)، تویدان (Toydan)، کویدان (Kuydan) (که تا سده هژدهم کبادان (قبادان) خوانده می شد)^{۱۴} و دریاچه های- ساراتان، اورتان و اسرتان^{۱۵} (Asratan) را در

^{۱۴} قبادان، قبادیان بلخ را به خاطر می آورد. در شهر مزار شریف همین اکنون گذری است به نام قبادیان و خانواده هایی هم اند که تا همین اکنون نام خانوادگی شان «قبادیانی یا قبادی» است.
^{۱۵} بسیار جالب است که این نام ها، به ویژه آسرتان و اورتان با نام بندر «حیرتان» در نزدیکی شهر مزار شریف استان بلخ بسیار نزدیک اند. من تا کنون وجه تسمیه حیرتان را در جایی ندیده ام. اما هر گونه پیوند آن با حیرت عربی از دید من مردود است که گویا با «ان» پارسی دری جمع بسته شده و حیرتان شده باشد. شاید چیزی مانند ایرا+تان (برگرفته از «ایر» به معنای جای بودوباش ایری ها-ایرانیان) یا اریاتان (برگرفته از آریا، به معنای جای بودوباش آریایی ها) بوده باشد و شاید هم چیزی همانند همین اسرتان، ساراتان، اورتان و ... این که پسوند «تان» که در همه این واژه ها مشترک است، چه معنا می دهد، نیاز به پژوهش و کاوش بیشتر دارد.

اگر نیک بنگریم، در زبان های اروپایی تان- تاون به مفهوم جا و مکان به کار می روند. مانند «داون تان» به زبان انگلیسی، به معنای پایین شهر یا محله فقیرنشین شهر.

در لغتنامه دهخدا چنین آمده است که پسوند «تان»، نشاندهنده زمان می باشد مانند تابستان، زمستان و...

در این جا باید متوجه بود که «زمه» در زبان روسی هم به معنای موسوم سرما است. یعنی زمه روسی و زم+ س +تان پارسی دری ریشه مشترک دارند که با افزودن شدن س +تان، بُعد زمانی پیدا نموده است. هر چند می شود با پذیرفتن آن به شکل ستان به آن بار مکانی داد و آن را چونان کشور سرما هم تعبیر کرد. همین گونه تابستان را هم که از تاب (تابش خورشید) +ستان ساخته شده است. اگر دقیق دیده شود، در این دو کلمه تابستان و زمستان، با حرف «س» زمان، به مکان مبدل می شود. یعنی در همه جا س + تان (ستان، استان)، مکان را نشان می دهد. مانند ریگستان، گلستان، بوستان و...

جالب این که در زبان روسی نیز کلمه هایی دیده می شوند مانند استانسیا (استان+پسوند سیا) به معنای ایستگاه یا جای ایستادن وسایط. پسوند «سیا» مانند «شن» انگلیسی و «سیون» فرانسوی است. از امکان دور نمی باشد که این چنین واژه ها شاید در آغاز، با «دان» پایان می یافته اند که پسان دان به تان مبدل شده اند. «دان»، به گونه یی که می دانیم، معنای ظرف و محفظه و جای نگهداری چیزی می باشد: مانند جامه دان (چمدان)، قلمدان، نمکدان و -گ.

آلتای به خاطر می آورد. باید افزود که پسان ها در آن سرزمین ها «آزها»، می زیستند که نام تباری شان، شکل دیگر الن ها یعنی «آس» ها را به خاطر می آورد. هرگاه چنین باشد، پس باید اذهان کرد که آن ها در سرزمین های پهناوری می زیسته اند: از تسیلانشان چین تا به آلتای.

یوئه شی ها، پس از تحمل شکست در جنگ در برابر هونوها، به غرب کوچیدند. برخی از آن ها- کنگیویی ها و کوشان ها، استپ های سیردریا را گرفتند. دیگران- شاید سابری ها^{۱۶} به استپ های بارابا Baraba (جنوب باختری سایبریا) و شمار دیگر هم که نام های شان تا کنون ناشناخته مانده است (شاید کروات ها) به استپ های پیرامون دریای سیاه رفتند.»



جنگجوی سوار و الهه مادر. فرش نمدین. پازیریک. سده پنجم پیش از میلاد. اسب سوار سیاهمو در ژاکت کوتاه تزئین شده با پلاک های زرین، و بالاپوش سارماتی. نماد تیپیک

^{۱۶} گروهی بر آن اند که کلمه سیبیری از همین نام سابری ها گرفته شده است. یعنی سرزمین سابری ها. روس ها آن را به شکل سیبیر می نویسند، در زبان انگلیسی به شکل سایبریا و در فرانسوی به شکل سیری نوشته می شود. درست تر خواهد بود تا اگر به شکل سابریا یا سابری نوشته شود. این گونه، سیبیری، یک نام ایرانی خاوری است.-گک.

برای قبایل ایرانی. در سکه های خوارزمی و کوشانی که با محیط زیست کوچیان ایرانی مرتبط اند، یک روی سکه معمولا در بر دارنده تصویری از شاه، و روی دیگر آن، تصویر سوار کار (به ایرانی - اسپارک «sarak» می باشد.



کوچیان ایران خاوری. در راست الهه مادر زیر درخت جهان - نماد زندگی (از کلکسیون پتر کیر). محل کشف ناشناخته است، اما مدل موهای، جامه، زین، سازوبرگ اسب همانند قبایل آلتای کوهستانی می باشد. سیماهای مردم قابل توجه است. چهره مرد سمت راست بی تردید اروپاییدی است و مانند قبایل آلتای کوهستانی، بسیار پهن. بینی زنان دارای تیپ جنوبی با برآمدگی محدب است.



نبرد جنگجویان کنگویی (از مقاله پوگاچنکوا، گ. «سیما و نماد کنگویی ها در هنر سغدیان».

(<http://kronk.narod.ru/library/pugachenkova>)

آسیای میانه. جنگ چهار جفت از رزمجویان سوار و پیاده. کسانی که در چپ اند، دشمنان خود در سمت راست را شکست می دهند.



جنگجویان کوشانی

اسب ها را هم مطابق آداب و رسوم نظامی کوچروان شرق ایران زره پوشانده اند.
جنگجویان یوئه شی هم همین گونه ملبس و مسلح اند.

در ویکی پدیا ذیل یوچی (یوجی یا یوئه شی) به زبان روسی چنین آمده است:
«اتحادیه قبیله یی، که در منابع چینی به عنوان «دا-یوایچژی» شناخته شده، در اسناد باستان زیر نام تخاری ها «Tocharian» آمده اند. این اتحادیه در هزاره های 1-2 پیش از میلاد در نواحی خاوری آسیای میانه، در همسایگی شمال باختری چین باستان به میان آمده بود. سرزمین نیایی یوئه شی ها منطقه خودگردان سین کیانگ- اویغور (ترکستان خاوری) شمرده می شود که در آن مومیایی های تاریم به دست آمده است. نیاکان یوئه شی ها را با دارندگان فرهنگ افاناسیف پیوند می زنند.

به گمان غالب، یوئه شی ها نمایندگان پیشتاز توده های هندواروپایی به سمت خاور بودند. به هر حال، زبان تخاری، هندواروپایی است، احتمالاً ایرانی. به تعلق آن به خانواده هندواروپایی به طور غیر مستقیم اجساد مومیایی شده به دست آمده از حوضه رود تاریم و مناطق همسایه آن که در بر دارنده ویژگی های نمایندگان نژاد هندواروپایی می باشند، گواهی می دهند.

سمه تسیان- تاریخ نویس پرآوازه چین باستان گزارش می دهد که در سال های دهه هفتاد سده دوم پیش از میلاد، قبایل کوچی هونو یا خونوی همسایه، شکست خرد کننده یی بر یوئه شی ها تحمیل کردند. پیشوای یوئه شی ها [کیدار] در نبرد، کشته شد. هونوها از کاسه سر او جامی ساختند که رهبران شان در آیین های ویژه از آن شراب می نوشیدند و به باده پیمایی و میگساری می پرداختند (به عنوان مثال، هنگام بستن پیمان صلح با چین در سال 47 پیش از میلاد). پس از این شکست، یوئه شی ها، ناگزیر به رفتن به سمت غرب گردیدند. آن ها از راه دره فرغانه^{۱۷} به آسیای میانه رفتند و با شکست دادن باکتریایی ها (باختریان)، بسیاری از سرزمین های شمال آمو را گرفتند. در این هنگام، جهانگرد نامدار چینی- چژان تسیان (ژانگ کیان) در آن جا حضور داشت که اطلاعاتی در باره این قبایل داده است.

ژانگ کیان گزارش می دهد که پارت در غرب گستره یوئه شی ها و باکتريا (باختر) در جنوب آن واقع است.^{۱۸} مرز میان کشور یوئه شی ها و دو پادشاهی دیگر (کشور اشکانیان و باکتريا)- رود آمو بود. در آن هنگام، ارتش یوئه شی ها صد تا دوصد هزار سپاهی سوار داشت.^{۱۹} از این رو، در اواخر سده دوم میلادی تهدید جدی یی برای هر دو دولت به شمار می رفت.

¹⁷. یک واژه بسیار قدیمی ایرانی که در اصل پرگنه یا پرکنه (پرگانه) به معنای جای دور افتاده بوده است که معرب آن فرغانه می شود. این واژه همین اکنون هم در زبان پشتو به شکل د خلقو پرگنو (یعنی احاد مردم) به کار می رود-گ.

¹⁸. شایان یادآوری است که تا آن هنگام، چینی ها از موجودیت کشورهایی چون ایران (پارس)، هند و روم آگاهی نداشتند. آن ها در آن برهه می پنداشتند که چین تنها کشور بزرگ و متمدن جهان است که در پیرامون آن توده های وحشی کوچرو بودوباش دارند. از این رو، در واقع، ژانگ کیان کشف بزرگی در جغرافیا کرده بود که چشمان چینی ها را به روی جهان باز می کرد. او در گزارش خود کشور اشکانیان را به نام اسین خوانده بود. «پوسی» (پارسی) نامی است که پسان ها چینی ها ایرانیان را به آن نام می خواندند.-گ.

¹⁹. با توجه به آن که در آن هنگام، همه مردان به گونه یی مشمول خدمت سربازی بوده اند، می توان گمان برد که نفوس یوئه شی ها به شش صد هزار نفر می رسیده است. هرگاه نیمی از این ها را زن فرض کنیم، 300 هزار مرد می ماند. حال، اگر نیمی از این جمع را پیرمردان و کودکان فرض کنیم، و آن ها را هم کنار بگذاریم، نزدیک به 150 هزار نفر مرد آماده پیکار می ماند.-گ.

آخرین یادآوری ها از یوئه شی ها در منابع چینی مربوط سال 25 میلادی می گردد (در تاریخ دودمان بزرگ «هان» (خن)). در آن هنگام، دولت یوئه شی ها شامل پنج بخش بود که یکی از آن ها پادشاهی کوشانی ها یا گویشانی ها (Guyshuan) بود.

مهاجرت یوئه شی ها به آسیای میانه از 176 پیش از میلاد تا سال 30 میلادی رخ داده بود. یوئه شی ها (به چینی 月氏, 月支)، به زبان یونانی - «یات ها» که هندی ها آنان را «یادوها» می گفتند، یک توده ایران خاوری در آسیای میانه بودند که به لهجه ایرانی خاوری گروه شمالی سخن می گفته اند.

همچنین گاهی آن ها را به دلیل شباهت نزدیک فرهنگی، سارمات های خاوری هم می نامند. در آغاز، آن ها چراگاه های حوضه رود تاریم (جایی را که کنون منطقه خودگردان سین کیانگ - اویغور چین خوانده می شود)، گانسو و احتمالا تسلیان را در اختیار داشتند. پس از آن (در سده دوم پیش از میلاد) بخشی از آن ها (کوشانی ها، یفتلیان، و ...) به فرارود (ورز رود یا به گونه یی که عرب ها می گفتند ماورالنهر یعنی آن سوی رود آمو و سیر) و باکتریا (باختر) کوچیدند و سپس از آن جا به شمال هند، جایی که شاهنشاهی کوشان را پی ریختند.

یوئه شی ها مردمان اروپاییدی بودند که مومیایی های یافت شده در حوضه رود تاریم متعلق به آن ها می باشند. سن قدیمی ترین این مومیایی ها به 4000 سال می رسد. گمان هایی است مبنی بر این که نخستین هیروگلیف در کلمه یوئه جی (Yuezhi) نه «یوئه» (月) به معنای ماه (مهتاب)، بل که «ژوو» 肉 - «گوشت» بوده است. پس معنای «ژوچژی» به زبان چینی «قبیله گوشتخور» می شود.

نخستین اشاره به یوئه شی ها به 645 سال پیش از میلاد باز می گردد. نویسنده چینی - گوان چژان (زونگ گوان) در رساله Guantszy (به چینی 管子) به توصیف یک قبیله یوئه شی (به زبان چینی 禺氏) و یا نیوچژی (nyuchzhi) (به چینی 牛氏) در شمال غرب

چین، که از کوه های نزدیک گستره یوئه جی به گانسو نفریت یا سنگ یشم می آورند، می پردازد. صدور نفریت از حوضه رود تاریم به چین را باستان شناسان بسیار خوب بررسی نموده اند.

در باره یوئه شی ها در اسناد تاریخی چین، به ویژه در سده دوم پیش از میلاد در «یادداشت های تاریخی» سئما تسیان (سیما کیان) به تفصیل سخن گفته شده است. در فصل 123 آمده است که یوئه شی ها در آغاز میان تسیلیان، کوه های تیان شان و دانهوانگ زندگی می کردند»، که مربوط به شرق حوضه رود تاریم و شمال گانسو می گردد.

پرتره های پادشاهان آن ها به روی سکه ها نشان می دهند که یوئه شی ها اروپاییدی بوده اند. اما نوشته هایی مستقیمی در باره نام های فرمانروایان شان بر جا نمانده است و هیچ اعتمادی به دقیق بودن پرداز چهره های آن ها در پرتره ها نمی توان کرد. تنها نام های بازماندگان ایشان بر جامانده است که خود را کوشان و اپتالیت می خواندند که به مرزهای جنوبی آسیا یورش برده بودند. منابع چینی، یوئه شی ها را چونان «آدم سفید با موهای دراز» پرداز نموده اند.

بر پایه منابع چینی، هنگام فرمانروایی دودمان پادشاهی تسین شین هوانگ دی، پادشاهی یوئه شی ها در اوج شگوفایی بود. اما پیوسته با سیونوها (خونوها یا هونوها) که در گستره شمال خاوری سرزمین ایشان بودوباش داشتند، در دشمنی و درگیری بسر می بردند.

یوئه شی ها با هونوها (خونوها) به مبادله اسیران و گروگانان می پرداختند. مودی شانئو²⁰ (به زبان چینی 冒顿) - پسر بزرگ شانئو تئومان که در اسارت یوئه شی ها بسر می برد، توانست

²⁰ مودی شانئو - مودی شاه، بنیادگذار دولت پادشاهی بزرگ هونوها. چنین پنداشته می شود که نام وی که در منابع چینی مودی آمده است، شاید در اصل مادون بوده باشد. مانند فریدون، ایدون و... ایرانی. اکادمیسین باباجان غفوراف وی را در کتاب تاجیکان و رنه گروسه در کتاب امپراتوری صحرانوردان، ماودون خوانده اند.

با ربودن یک اسب از نزد آنان بگریزد. یوئه شی ها او را چونان گروگان نگه داشته بودند تا در صورت یورش هونوها بکشند. اما مودی با گریختن از نزد یوئه شی ها، پدر خود را کشت و اعلام پادشاهی کرد و شاهنشاهی بزرگ هونوها را پی ریخت.

در حوالی سال 177 پیش از میلاد هونوها به رهبری پسر شانیو مودی به سرزمین یوئه شی ها در گانسو یورش آوردند. مودی با برنده شدن در جنگ، پیامی به بارگاه امپراتوری «هان» می فرستد و در این پیک به آگاهی دربار چین می رساند که پسرش شاه یوئه شی ها را کشته و از کاسه سر او جام شراب ساخته است.

بر پایه منابع چینی، پس از این نبرد، بخش بزرگی از یوئه شی ها وابسته به هونوها شدند. چنین بر می آید که همو آن ها نیاکان پادشاهی بزرگ آینده شدند. شمار کمی از آنان به جنوب از راه تبت گریختند که یوئه شی های کوچک نام گرفتند. بر پایه گزارش دودمان هان، 150 خانواده [شاید وابستگان خاندان شاهی و اشراف-گک]. نجات یافته بودند. سپس، گروه بزرگی از یوئه شی ها توانستند از حوضه رود تاریم و گانسو به شمال باختری بگریزند و در آغاز به دره رود ایلی در شمال کوه های تیان شان، بروند- جایی که توانستند قبیله سایی- سکایی ها یا ساک ها را شکست بدهند. قبیله سایی به تدریج به کشمیر رانده شدند و در آینده در آن جا پادشاهی هند و سکایی را پی ریختند.

کلمه شانیو- نیز چیزی جز شاه ایرانی بوده نمی تواند. هر چند اکادمیسین گومیلیف نوشته است که این کلمه از شایان (sayan) پروتومغولی گرفته شده است که برجسته و نمایان و برازنده معنا می دهد. در این حال، شاید وی نمی دانست که «شایان» در زبان پارسی همین اکنون هم به عین معنا به کار می رود. چون مغول ها هم توده یی اند مخلوط از سپدپوستان و زردپوستان، از امکان به دور نیست که این کلمه را از ایرانی زبانان گرفته باشند. هر چه است، پیهم آیی کلمه «شا» به مفهوم پادشاه چند بار به اشکال گوناگون، تردیدی در ایرانی بودن آن بر جا نمی گذارد. برای نمونه پدر سردار آشین (آشینا) - که پیشوای قبیله خود بوده است، هم «نولو شاز» نام داشته است. در این جا باز هم شاه به شکل «شاز» یعنی با اندکی تغییر آمده است. یعنی نولو شاه. طرفه این که شاز در پارسی باز هم به معنای برجسته، بی نظیر، فوق العاده، برازنده و شایان... به کار می رود.-گک.

پس از سال 155 پیش از میلاد، اوسون ها همراه با هونوها بر یوئه شی ها یورش آوردند و آنان را ناگزیر به رفتن به جنوب نمودند. یوئه شی ها از زمین های تمدن های مسکون در دوان (فرغانه) گذشتند و در کرانه های شمالی اوکس (آمو) در گستره فرارود (گستره ازبیکستان و تاجیکستان کنونی) در شمال گستره پادشاهی یونانی-باختری، که به سال 145 پیش از میلاد از اثر تاخت و تازهای آن ها برافتاد، مستقر شدند.

به سال 126 پیش از میلاد سفارت چین، به رهبری چژان تسیان (ژانگ کیان) از کشور یوئه شی بازدید و تلاش ورزید تا در برابر هونوها (خونوها یا سیونوها) با آنان همپیمان شود. با این که شهزاده یوئه شی پیشنهاد سازماندهی اتحاد را رد کرد،²¹ ژانگ کیان توانست اطلاعات بسیاری در باره وضعیت در آسیای میانه گرد بیاورد، که پسان ها در یادداشت های تاریخی شیتزی (SHIJI) سیما کیان بازتاب یافتند.

ژانگ کیان یک سال آزرگار در کشور یوئه شی ها بسر برد. به گفته وی، یوئه شی ها سر زمین هایی به فاصله 2000-3000 لی (1000-1500 کیلومتر) در غرب فرغانه (Dayuan) و شمال آمو (اکسوس) را در دست داشتند. همسایه جنوبی آن ها دولت داسیا

²¹. دلیل این کار چنین بود که ماهیانویان (یوئه شی ها) نیک می دانستند که چین دولت نیرومندی است و هونوها به رغم دشمنی، تنها نیرویی اند که در استپ ها جلو گستره جویی چین ایستاده اند و حیثیت سپر بلاگردان را دارند. هرگاه چینی ها بتوانند هونوها را از سر راه بردارند، آن گاه چین همسایه هم مرز و در به دیوار شان خواهد شد و درد سرهای بزرگی برای شان خواهد آفرید. از همین رو، پیشنهاد همپیمانی با چین را رد کردند.

در همین هنگام، اوسون ها پیشنهاد چین را پذیرفتند و با چینی ها در برابر هونوها همپیمان شدند و دولت هونوها را برافکندند. اما قرار نبود، چنین همپیمانی به سود اوسون ها پایان یابد. پس از بر فتنادن هونوها، سیان بی ها که از بازماندگان دونهو ها (دونهوها) و سپس هم ژوژان ها یعنی نیاکان مغولان بر استپ ها چیره شدند و در نخستین فرصت اوسون ها را از چراگاه های شان راندند. شایان یادآوری است که پیش از این، اوسون ها با هونوها در برابر یوئه شی ها همپیمان شده بودند و در شکست آنان نقش بزرگی را بازی کردند. زیرا هونوها به تنهایی توان شکست دادن یوئه شی ها را نداشتند.

Dasia (باکتریا یا باخترا) و انسی (Anxi) یا پارت بود. همسایه شمالی آن ها کانتسزویو-سغدیانا بود.

یوئه شی ها، کوچی بودند و پیوسته از جایی به جای دیگر با رمه ها و گله های خود می کوچیدند و آداب و رسوم شان به آداب و رسوم هونوها همانند بود. شمار سپاهیان شان سر به 100-200 هزار کماندار خدنگ افکن می زد. هر چند آن ها در شمال رود آمو بسر می بردند، آشکارا با پادشاهی یونانوباختری که در جنوب آمو قرار داشت، پیوند داشتند. آن ها متشکل بر پنج قبیله اصلی بودند که در راس هر یک از این قبایل، یک یغبو یا پیشوا قرار داشت که چینی ها آن ها را به نام سیومی (Xiūmì) (به چینی 休密) یاد می کردند. در غرب واخان و زیباک در بدخشان- گویشان ها (به چینی 貴霜) یعنی کوشان ها، در سرزمین های همسایه آمو- شوانمی ها (به چینی 雙摩) یعنی شغانی ها، سیدون ها (Xidun) (به چینی 肸頓)، در بلخ و دومی Dūmì به چینی 都密 در نزدیکی ترمز می زیستند.

بنا به دیگر ارزیابی ها، قبایل در بخش شمالی تر بسر می برده اند. در آن سوی کوتل شهرستان سر از اورا تپه. در این حال، در گستره تاجیکستان جنوبی کنونی، یوئه شی هایی که دیگر زمیندار و مسکون شده بودند، زندگی می کردند و خصوصیات فرهنگ یونانی را گرفته بودند و مانند تخارها در شمال دولت یونانوباختری بسر می بردند.

به سال 124 پیش از میلاد یوئه شی ها (کوشانی ها) با پارت ها درگیر نبرد شدند که در این جنگ ارتاپان (اردوان) یکم- پادشاه اشکانی زخمی شد و پسان هم درگذشت. پس از آن، شاید زیر فشار میتريداد دوم (مهرداد دوم) - پسر اردوان، یوئه شی ها (کوشانی ها) به جنوب- به بلخ نقل کوچیدند. می دانیم که پس از لشکرکشی اسکندر کبیر در سال 330 پیش از میلاد در این جا تمدن هلنی (سلوکی، یونانو باختری) برای دو صد سال دیگر نافذ بود. در این باره استرابو- تاریخ نویس یونانی گزارش می دهد، که اشاره می کند که سکاها و تخاری ها (تخاری های اصیل) همراه با آسیان ها، پاسیان ها و ساکاروال ها پادشاهی یونان و باختری را در سده دوم پیش از میلاد واژگون کردند.

بخشی از یوئه شی ها- کوشانی ها که به سخن گفتن به لهجه های زبان های یوئه شی که با زبان های خوارزمی و سغدی خویشاوند بودند، ادامه می دادند؛ به رهبری پادشاه خود-گیرا (از سال یکم میلادی تا سال سی-ام میلادی) به حدود باکتریا یورش آوردند و شاهنشاهی کوشانی را پی ریزی نمودند.

در دوره پادشاهی کنیشکا، آن ها بودیسم را چونان دین رسمی کشور خود پذیرفتند، که بعدها شالوده همبستگی دولت شان شد. در آینده هم هرچند، یفتلی ها کوشان ها را شکست دادند، اما با این هم، به آداب و رسوم کوشانی ادامه می دادند. دولت یفتلی سرانجام در لشکرکشی های تورک ها در آستانه جهانگشایی عرب ها نابود شد.

ماخذ:

<http://www.slavlibrary.ru/load/0-0-0-38-20> PDF

ب. لائوفر- زبان شناس، در باره پنج واژه بازمانده از یوئه شی ها در متون دودمان هان (خن) پژوهش هایی را انجام داد و به این نتیجه رسید که این کلمه ها متعلق به گروه زبان شمالی ایران بوده است. کلمه ششم یوئه شی را او با توجه به ویژگی های فونتیک باستانی زبان چینی چونان *sgwied-di* احیا نمود و آن را با نام شناخته شده سغدی *Sogdoi*، یعنی سغد+ دی ورنده نامید. در این جا، پیشوند «دی» را چونان پسوند جمع، با قیاس از روی زبان های اوستی، سکایی، سغدی و یغناپی تفسیر و تعبیر نمود و تفاوت میان این گروه از زبان ها را از گروه زبان تخاری که نزدیک به اروپای باختری و در نتیجه دور از زبان های ایرانی است، خاطر نشان ساخت.

«Bertold Laufer. The Language of the Jue-chi or Indo-Scythians. Chicago, 1917, P. 14»

لئون گومیلیف در مقاله *Heterochronicity* نمناکی اروپا در دوران باستان نوشت که «ب. لائوفر ثابت کرد که یوئه شی ها به زبان شمالی ایرانی سخن می گفته اند که به

گروهی که زبان های سکایی، سغدی، اوستی و یغناپی Yaghnobi هم در آن شامل بودند، متعلق بود و هیچ رابطه یی با زبان تخاری^{۲۲} که با زبان های اروپایی پیوند دارد، نداشتند.»

فهرست منابع اصلی:

در باره پادشاهی کوشانی // دانشنامه (دایره المعارف یا انسکلوپیدا) ی بزرگ روسی، جلد 16، مسکو، 2010،

در باره ایرتام // همان دانشنامه، جلد 1، مسکو، 2005

در باره کنیشکا // همان دانشنامه، جلد 12، مسکو، 2008،

در باره باکتريا // همان دانشنامه، جلد 2، مسکو، 2005،

در باره ماساگت ها // همان دانشنامه، جلد 19، مسکو، 2008،

در باره ارژن // همان دانشنامه، جلد 2، مسکو، 2005،

در باره کنگوی // همان دانشنامه، جلد 12، مسکو، 2008،

در باره فرهنگ اندرونوفا // همان دانشنامه، جلد 1، مسکو، 2005،

منابع چینی، 迦膩色伽王与大月氏王系

استرابو، جغرافی، 11-8-

The Western Regions according to the Hou Hanshu, trans. John
Linguistic analysis of the connection between Yuezhi and Hill
Overview of Xiongnu history and their wars with the Kushan
Kasim Abdullaev Craig Benjamin on Yuezhi migrations Yuezhi
Lokesh Chandra on Yuezhi on Yuezhi migrations in Central Asia
Yuezhi Agesiles coins Yuezhi Sapadbizes coins translators

ل. بوروکووا، پادشاهی «سرزمین غربی» در سده های I-II پیش از میلاد (ترکستان خاوری و آسیای میانه بر اساس اطلاعات شی تسزی و «هان شو»)، مسکو، 2001

²². باید متوجه بود که در این جا سخن بر سر زبان سیرها است که در گذشته نادرست به تخارها شهرت یافته بودند. این لغزش سردرگمی های فراوانی را به بار آورد که می تواند در صورت بی دقتی موجب گمراهی های فراوان گردد.

Л.Боровкова. Царства «западного края» во II—I веках до н. э. (Восточный Туркестан и Средняя Азия по сведениям из «Ши цзи» и «Хань шу»). М. 2001

و. ویرتوگرا دووا، نامه های ناشناخته در گستره چند رسم الخطی باکتریای باستان

В.Вертоградова. Неизвестное письмо в многоалфавитном пространстве Древней Бактрии.

اسکندر بایار ف

تُخارها

(Toxáριοι)

تُخارها، دقیق تر تُخارهای مستعار (psevdotohary) – مردم اسرارآمیز و فراموش شده یی اند در اصل از آسیای مرکزی. اما در زمان های قدیم بسیاری از توده ها آنان را می شناختند: چینی ها و سیلونی ها (Ceylones) که همسایگان شان بودند و یونانیان که در هنگام سفرهای بازرگانی شان به خاورزمین، با آن ها برخورد کرده بودند و آن ها را با توجه به پیشه شان، سیرها (sser) می خواندند، یعنی فروشندگان ابریشم و کشور شان را هم به همین منوال – سیریکا (Serika) [(ابریشمستان) – گ.ک.]، یعنی کشور ابریشم فروشان.

به گفته یونانیان، سیرها در قلب آسیا در میان توده های فوکار یا فُکار (fokar)²³ (تُخار)، اویخورد (اویغور) (oyhard)، اوتوروکور (اوتیگور) (ottorokor (uttigur) و..... می زیستند.

²³. یا شاید هم فرخار. – گ.ک.

سیرها از قدیم ها توده های پیرامونی خود را با سیمای دیدنی خود به شگفتی وا می داشتند: چشمان آبی، موهای بور و رسایی قامت های شان. اما تاریخدانان دوران معاصر همه این اطلاعات در باره سیرها را نادیده گرفته و چونان اطلاعات خنده دار به آن می نگریستند. تنها در میانه های سده نهم بود که به یمن ترجمه های ارزنده ن. بیچورین (N. Bichurin) (پژوهشگر چوواشی الاصل) از آثار تاریخی چین باستان، جامعه علمی به اطلاعات بس گرانبهائی در باره اقوام اسرارآمیزی چون- دی ها، یوشی ها، خونوها (هونوها)، اوسون ها (Usuns) و دیگر توده های کوچرو باشنده میانه های آسیا دست یافتند.

چینی ها آن ها را به نام هو استسی (hustsi)، یعنی بربرهای باختری می خواندند و به سیمای گیرا و غیر عادی آن ها اشاره می کردند: بینی های بلند، قدهای رسا، بدن های پرمو- یعنی دارای ویژگی هایی مانند توده های معاصر.

منشای تباری سیرها تا اوایل سده بیستم که هیات علمی اعزامی روسیه در سال 1906 در ترکستان خاوری نسخه های خطی کهن را نیافته بود، در پرده های راز مانده بود. در سال های دهه پنجاه سده بیستم توانستند این نسخه های خطی را بخوانند که حیرت باورنکردنی یی را برانگیختند. از این نسخه های خطی چنین برآمد که در دوران باستان در آن گوشه دور افتاده جهان، در قلب آسیا مردمان هندواروپایی زندگی می کرده اند. این که نویسندگان این نسخه ها خودشان زبان خود را به چه نامی می خواندند، روشن نبود. اما زبان یکی از این نسخه ها، چونان ختنی-ساکایی (ایرانی) شناخته و تثبیت شد، در حالی که زبان نسخه دیگر آن، کماکان ناشناخته مانده بود.

دانشمندان، با تکیه بر گاهنامه های هندی، گویشوران این زبان ها را به نام تُخاری ها خواندند (اما به گونه یی که پسان ها روشن گردید، با یک نام بیگانه)^{۲۴} اما هر چه بود، گویشوران این زبان ها، با همین نام وارد تاریخ شدند. زمان درازی منشای شان چونان یک راز مانده بود تا این که ل. کلاین ایشان را چونان دارندگان فرهنگ بالانوفسکایا (Balanovskaja) شناسایی کرد (ل. کلاین، گزینش فرهنگ باستان شناسی برای تخارها در آسیا- سه فرهنگ). آن ها از دیگر قبایل دارنده فرهنگ فاتیانووا (Fatyanovo) با داشتن سیمای نژادی غیر معمول مدیترانه یی خاوری فرق می شدند.^{۲۵}

^{۲۴}. در آغاز، سیرها را به اشتباه همچون یکی از تیره های تُخاری یعنی بخشی از کنفدراسیون یوئه شی می پنداشتند. پسان ها روشن شد که آن ها به رغم اروپابیدی بودن، تخاری نیستند اما چون به همین نام شهرت یافته بودند، ایشان را تخاری های مسعتار خواندند.

^{۲۵}. تاریخ سرگردانی (به راه افتادن) تخارها از گستره ولگا آغاز نمی گردد. در گذشته، برخی از نیاکان آن ها در بالکان زندگی می کردند و در دایره قبایل کشاورز باستان شامل بودند. اما با یورش هندواروپاییان وادار به ترک زمین های شان شدند. چنین بر می آید که آن ها پراکنده شدند و یکپارچگی تباری شان را از دست دادند و وارد دایره مردمان هند و اروپایی در آن هنگام در حال شکل یابی گردیدند. شاید یادمان های آن ها (دقیق تر، یادمان هایی از پاره های برج مانده از یک توده فروپاشیده باستانی) در نام های تباری و مکانی باستانی بازتاب یافته باشد: انت ها (در آسیای قدامی)، وِنت ها (ونیتزی ها یا ونیزی ها) (در ایتالیا)، واندی ها (در منطقه تاریخی در کرانه اقیانوس اتلس در فرانسه)، واندال ها و وِندها (در اروپای مرکزی)، ویاتچی ها (در اروپای خاوری)، وِتیاکی ها (در اودمردی) و یاتی ها (یوئه شی ها) در حوضه رود تاریم و دهلیز گانسوی.

...شاید ردپای زبان و فرهنگ تخارها در محیط موردوی (Mordovians) بر جا مانده است. مردوی ها شمار بسیار خدایان زن (الهه) دارند که نام های شان ترکیبی است و با افزودن «آوا» ساخته می شود (آوا- مادر، زن، بانو). [شایان یادآوری است که در زبان پشتو، زنان سالمند را با نشانه تکریم و تمجید - «آنا» یا «انا» یاد می کنند- مانند نازو آنا. به زبان روسی نیز نام های خانوادگی زنان- با «اوا» پایان می یابد. گ.]. موردوی ها، مردان سالمند و سالخورده را آتیا می خوانند (آنا، آته- پیر مرد، پدر، مرد). روشن است هر دو با زبان قبایل تورکی همخوانی دارد. به خصوص با زبان قپچاق ها- آپا، آتا (لقب «اتامان» (سالار، سردار، سپهدار)، در میان قزاق ها (شبه نظامیان) روس از همین کلمه گرفته شده است) و همین گونه زبان باشقیری. زبان شناسان بر تاثیر زبان تخاری بر زبان های تورکی و تبتی تاکید می ورزند.

در میانه های هزاره دوم پیش از میلاد، دارندگان فرهنگ بالانف (balanovsها) که از سوی ایرانیان رانده شده بودند (به پندار کلاین - تنها مردان جوان) منطقه ولگا را ترک گفتند و راه خاور را در پیش گرفتند. مسیر راهپیمایی آنان ناشناخته مانده است، اما هر چه بود، از استپ های آسیای مرکزی سر برآوردند و در آن جا پدیدار شدند. باستان شناسان پدید آیی فرهنگ کاراسوکی را درست با همین ها پیوند می زنند. اما آن ها به تنهایی نرفته بودند. با داوری از روی وامواژه های برگرفته از زبان تخاری (و فرهنگ مادی آنان)؛ با ایشان، سین دشتی ها (ایرانی ها) و فینی ها و اوگری ها (بازماندگان ولوسف ها volosovs؟) هم به آن سرزمین ها - به آن کران جهان رفته بودند. چون زبان شناسان خاطرنشان می سازند که در زبان تخاری بسیاری از واژه ها آشکارا دارای ریشه های هندواروپایی اند. در گام نخست، آن واژه های زبان فینی - اوگری، که با آن لیکسیکون یا واژگان خود را همپوشانی می دهند. بر این مبنا، نتیجه گیری می کنند که تخارها، نه تنها با فینی ها و اوگرها «همسایه» بودند، بل که یک سازواره یا لایه فینی - اوگری هم داشتند. از دیگر زبان ها، آن ها وامواژه هایی از زبان های تبتی و ایرانی و کمی هم از زبان آریایی گرفته بودند.

با آن که تخارها توده بس اندکشماری بودند، زمین هایی بسیار گسترده و پهناوری را در خاورزمین اشغال کرده بودند: از شمال چین تا به جنوب باختری مغولستان و حوضه رود تریم. ردپای آن ها در همه جاها در آسیا، از هفت رود یا سمی ریچی (در قرغیزستان و جنوب قزاقستان) گرفته تا مرزهای خاور دور دیده می شود. به احتمال زیاد، چنین چیزی ناشی از تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان بر گستره آسیای مرکزی بوده است. آن ها «فناوری پیشرفته» («های تک» عهد باستان) یعنی ارابه های دو چرخه را که به آن ها، با داوری از روی نقاشی های برجامانده، اسب ها را می بستند و نیز تولید ریخته گری بینظیر برنز را با خود به محیط شکارچیان و خوشه چینان آسیای مرکزی به همراه آوردند.

شایان یادآوری است که نه تنها شکل های فرآورده های شان، بل نیز روش ریخته گری دیواره های نازک لیتیوم در نوع خود بینظیر بود. این پدیده اسرار آمیز شمال خاوری اورآسیا

بود. در این که متالورژی کاراسوکی برنز آسیای مرکزی، سامو- سیمین سایبریا باختری و آنیانگ چین دارای ریشه های مشترک ژنتیکی اند، در نزد هیچ کسی، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

روشن است، توضیح متقاعدکننده یی برای این حقیقت نمی توان داد. کاراسوکی ها این فناوری را در اروپا یاد نداشتند. اما به گونه ناگهانی آن را در آسیای مرکزی فراگرفتند. چینی ها نیز با این فناوری آشنا نبودند. اما آن را از کاراسوکی ها فرا گرفتند. به احتمال زیاد، کاراسوکی ها آفرینندگان این تکنولوژی بینظیر نبودند. اما به طور کامل توانسته بودند از برتری های آن بهره گیری نمایند. شاید، پس از رسیدن به توده های آسیای قدامی که از نگاه تباری با سامویی ها و سیمینی ها نزدیک بودند؛ چنین فناوری یی را از آن ها فرا گرفته بودند.

یک چیز روشن است. توده هایی که در این طیف فرهنگی شامل بودند، در گذشته دارای خاستگاه های تباری ناهمگون بودند، اما «سرنوشت» های شان سخت با هم گره خورده بود و درهم تنیده شده بود.

پیش از این می پنداشتند که تخاریان، نخستین کسانی از هندواروپاییان بودند که چینی ها را با ارابه (یک و دو محوری) و پرورش اسب آشنا ساختند. به راستی، آن ها گاری های چرخدار را می شناختند و به احتمال بسیار زیاد از ارابه ها بهره می گرفتند. موجودیت وامواژه های زبان تخاری در زبان چینی، گواه بر تماس های تخاری ها با چینی ها اند. تاثیر زبان تخاری تا همین اکنون هم بر زبان های تبتی، تورکی و ایرانی احساس می شود. اما داده های تازه باستان شناسی همچنین نشان می دهند که چینی ها ارابه سواری و اسب پروری را از ایرانیان فرا گرفته بودند. کنون منطقه خودگردان سین کیانگ- اویغور چین را شامل گستره فرهنگ اندرونوفوی می سازند. چنین بر می آید که مومیایی های به دست آمده از حوضه رود تاریم ربطی به تخارها نه، بل که با حاملان فرهنگ اندرونوفوی دارند. زیرا تخاری ها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد به این جا آمده بودند.

در سده سیزدهم پیش از میلاد، تخارها به دلایلی که تا هنوز روشن نشده است، به جنوب سائیریا کوچیدند. شاید آن ها قلمرو خود را گسترش می دادند و شاید هم از سوی همسایگان ایرانی شان که در این دوره از راه استپ های تاریم و دهلیز گانسوی به سوی چین می شتافتند، رانده شده بودند.

تخاری ها در جنوب سائیریا نزدیک به 500 سال زیستند و پس از آن در پی یورش توده های دشت نشین ناپدید شدند. این که بیخی نابود شده بودند یا از آن جا رانده شده بودند، چیزی روشن نیست؟ پیروزمندان در نبردها بیشتر در همچو موارد مردان را نابود می کردند ولی زنان را زنده می گذاشتند. نمونه های چنین رفتاری بیشمار اند. برای مثال، باشندگان جزایر دریای کارائیب به زندگی مردان آواراکی (Arawak) (تاتارهای آمده از آسیای مرکزی)، همین گونه پایان دادند. اما زنان شان را نکشتند. از همین رو، اسپانیایی ها پس از کشف کارائیب، با یک جمعیت دو زبانه رو به گردیدند: زنان به زبان اراواکی و مردان به زبان کارائیبی سخن می گفتند.

شاید قبیله حاکم تخاریان سرنوشت دردناکی یافته بودند. با این هم، بخش بزرگی از ایشان جان سالم به در بردند. فرهنگ تگاری (Tagar) سائیریا جنوبی (از نام دریاچه تگار - شاید شکل تغییر یافته تخار-گ.)، در بر دارنده ویژگی های فرهنگ مختلط اسکیتی و کاراسوکی است. شاید، بتوان این را چنین درک کرد که دارندگان فرهنگ کاراسوکی (یا بخشی از آنان) در دایره فرهنگ های سکایی آلتایی - ساییانی (ایرانی)، با دادن برخی از صفات خود به آنان، داخل شده بودند و بخش های دیگر شان، به جاهای دیگر رفته بودند.

گروهی به میانه های گستره قزاقستان کنونی آمدند که در این جا شالوده فرهنگ بیگازی - داندی بای (Begazy-Dandybay) را گذاشتند و برخی دیگر هم به مغولستان باختری و ترکستان خاوری شتافتند.

به هر رو، هر چه بود، در زبان ایرانی کوشانی ها به باور زبان شناسان ویژگی های گفتاری تخاری ها آشکارا هویدا می باشد. به گفته آبایف- زبانشناس برجسته، همین چیز را می توان در مورد زبان اوستی گفت.

بررسی بقایای انتروپولوژیکی دارندگان فرهنگ کاراسوکی (تخاری) سایبریا جنوبی نشان داد که آن ها دارای منشای ناهمگن (heterogeneous) بودند. سیمای شان اروپایی اما با سازه های منگولوییدی، شاید چینی بود. شماری از آنان گرایش به نژاد میانرودان آسیای میانه یی (پامیری- فرغانه یی) داشتند، و شمار دیگر آنان، دارای ویژگی های آکونی (okunes)-جمعیت پیشین فرورفتگی میسورینسک (Minusinsk) که از محیط هایپرمورفیک (hypermorphic) مدیترانه یی تشکل یافته بود.

بازآرایی انتروپومورفیک استخوان های آدم های یافت شده از تووا (جنوب سایبریا روسیه) نشانگر آن است که دارای بینی های بلند اما چهره به طور شایان توجه مسطح در مقایسه با چهره های آکونی ها بوده اند. سازه های منگولوییدی نوع اقیانوس آرام، از روی داده های ژنتیک در میان قرقیزها معاصر، ازبیک ها و اندکی هم در میان قزاق ها دیده می شود. چنین سازه هایی در میان تاتارها هم هست.

بازماندگان کاراسوکی ها (تخارها) حوضه رود تاریم تا سده هشتم پیش از میلاد بسر می بردند و دست اندرکار کشاورزی و بازرگانی بودند و در شهرستان ها و واحه ها زندگی می کردند. بازرگانی ابریشم، آن ها را در جهان شهره ساخته بود. به همین دلیل، یونانیان آن ها را سیری ها یا سیرها می خواندند. اما زندگی مسالمت آمیز آن ها تقریباً یک هزار سال پیش به گونه غم انگیزی به پایان رسید.

در دوره مهاجرت های بزرگ توده ها، شهرها و واحه های حوضه رود تاریم به میدان کارزار درگیری های خونین قدرت های بزرگ وقت: چین و خونوها مبدل گردید. با شکست یافتن، یوئه شی های سارماتووییدی، پیکان باختری مهاجرت، جای پیکان خاوری را

گرفت. تخاری ها در جمع خود آسیایی های خاوری را پذیرفتند و با تغییر زبان و نام تباری از صحنه تاریخ ناپدید شدند.»

برای مقایسه با این مقاله، آن چه را که در ویکی پیدیا در باره تخار آمده است، می آوریم: «تُخار نام قومی ساکن تخارستان بود که در سده سوم پیش از میلاد در نواحی کوچا و تورفان در شمال شرقی سرزمینی که بعدها ترکستان شرقی یا ترکستان چین خوانده شد، به سر می بردند. مردمی نیرومند بودند و به یکی از زبان های وابسته به گروه زبانی هندواروپایی سخن می گفتند که به زبان تخاری معروف است. هرچند این زبان شرقی ترین زبان شناخته شده هند و اروپایی است، اما از لحاظ تقسیمات زبان شناسی به شاخه غربی یا کنتوم (Centum) آن زبان تعلق دارد.

در میانه های سده دوم پیش از میلاد تخارها بر اثر تهاجمات هونوها ناگزیر به نواحی غربی تر کوچ کردند. منابع چینی در شرح این رویداد از دو قوم یوئه شی و اوسون نام برده اند که از برابر هونوها گریخته، و به نواحی فرغانه رانده اند و اندکی پس از ۱۶۰ پ. م. از سیحون (سیردریا) گذشتند و به قلمرو دولت یونانی باختر سرازیر شدند. و میان سال های ۱۴۰ تا ۱۳۰ ق. م. دولت یونانی باختر را برانداختند. استرابون از مردمی چادر نشین به نام «تخاروی (Tokharoi)» یاد کرده است که در این تهاجم شرکت داشته اند. با برافتادن دولت یونانی باختر، این قبایل بیابانگرد دولت کوشانیان را بنیاد نهادند و پس از آن، تاریخ تخاریان و زیستگاه جدیدشان، یعنی تخارستان با تاریخ این دولت در آمیخت.

تُخارستان یا طُخارستان نام سرزمینی کهن و نام ولایتی در خراسان بزرگ در نخستین سده های اسلامی، واقع در امتداد کرانه های جنوبی جیحون (آمودریا) علیا و وسطا بود که از خاور به بدخشان، از شمال به کرانه های جنوبی رود جیحون و از جنوب به رشته کوه های هندوکش محدود بوده است و در برخی از ادوار تاریخی در مفهوم وسیع تری همه نواحی مرتفع وابسته به بلخ، واقع در دو کرانه رود جیحون را در بر می گرفته است و به عبارتی دیگر در برگیرنده استان های فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، کندز، تخار و بدخشان در افغانستان امروزی بوده است. این نام در نخستین سده های اسلامی بر بخشی از سرزمین باختر

باستان در نواحی خاوری بلخ اطلاق می‌شده‌است. نام این سرزمین برگرفته از نام مردمی است که تُخار خوانده می‌شدند. تخارها از اقوام آریایی بودند که در سده سوم پیش از میلاد در نواحی کوچا و تورفان در شمال شرقی سرزمینی که بعدها ترکستان شرقی یا ترکستان چین خوانده شد، به سر می‌بردند.

در منابع تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی از دو تخارستانِ علیا و سفلا بدون مشخص کردن جایگاه هریک یاد شده‌است. بر پایه فهرست شهرهایی که ابن خردادبه برای تخارستان علیا برشمرده است، تخارستان علیا نواحی شرقی بلخ و جنوبی جیحون را در بر می‌گرفته است و از نوشته یعقوبی، آن جا که از بامیان در شمار نواحی تخارستان «اولی» (اولین) یا «دنیای» (نزدیک‌ترین) یاد می‌کند، چنین پیداست که تخارستان سفلا در برگیرنده نواحی جنوب غربی تخارستان علیا و جنوبی بلخ بوده‌است.

سرزمین تخارستان دارای دو بخش کوهستانی و دشت بوده‌است و در دشت‌های آن ترکان خُلُخ (خُرُخ) زندگی می‌کردند. مهم‌ترین شهرهای تخارستان شهرهای خُلُم، سمنگان، بغلان، سکلکند، وروالیز، آرهن، راوَن، سکمیشت، روب، سرای عاصم، خَشت و اندراب بود و شهر طالقان (تالقان) که شهر بلخ وسعت داشت، بزرگ‌ترین شهر و مرکز تخارستان به‌شمار می‌رفت.

امروزه ولایتی در شمال افغانستان به نام تُخار نام‌گذاری شده‌است که بخش‌هایی از سرزمین تخارستان تاریخی را در بر می‌گیرد. ولایت نوبنیاد تخار که مرکز آن شهر تالقان است، ۱۷ ولسوالی (فرمانداری) دارد و شهرهای تالقان، چاه‌آب، ینگِ قلعه، اشکمش و فرخار مهم‌ترین شهرهای آن به‌شمار می‌آید.

مردم تخارستان در قرن‌های پنجم تا هفتم میلادی پیرو چند دین بودند. به استناد بر مآخذ تاریخی و مدارک باستان‌شناسی دقیق می‌توان گفت که اکثریت مردم تخارستان مثل دوره‌های قدیم زرتشتی بودند. موقعیت دین بودایی نیز خیلی مستحکم بود. در آسیای وسطی به دوران هفتالیان (هیتالیان) دین بودایی مورد تعقیب قرار نداشت و بعضی حاکمان هیتالی از دین بودایی پشتیبانی می‌کردند.

در پایان سده ششم و اوایل سده هفتم میلادی بعضی حاکمان خاقانات غربی ترک به دین بودایی می‌پیوندند و هم در جنوب آسیای میانه هم در افغانستان و شمال هندوستان آغاز به ساختن معبد‌های بودایی می‌نمایند و از بوداییان پشتیبانی می‌کنند. در قرن هفتم در پایتخت تخارستان، شهر بلخ، صدها دیر بودایی، در ترمز ده‌ها دیر، در شومان دو دیر، در قبادیان سه دیر و ... موجود بودند. از اطلاعات به دست آمده بر می‌آید که در تخارستان دین بودایی خیلی انتشار داشته‌است. دین دیگری که در آسیای میانه در این زمان رسوخ کرده بود، دین مانویه بود. باز یک دین دیگر، دین نصرانی بود. ترک‌های تخاری معتقد به دین نصرانی بودند.»-گ.

در ذیل تخار در ویکی پدیا به زبان روسی در باره تخارها چنین آمده است:
«زبان تخاری، به گمان بسیار، خاوری ترین شاخه زبان های هندواروپایی بوده است. گستره بودوباش تخاری ها در فرورفتگی تاریخ (سینکیانگ و گانسو) شمرده می شود. از روی مومیایی های برجامانده در تاریخ می توان در باره سیمای شان داروی نمود.

زبان تخاری ها مربوط به گروه کنتوم (centum) زبان های هندواروپایی می شود که در این گروه زبان هایی چون سلتیا، ژرمنی و ایتالیک داخل اند. اما نه گروه زبان های هندوایرانی (گروه Satem ساتیم).

زبان تخاری (Tocharian) به عنوان یکی از زبان های هندواروپایی در همان منطقه رایج بوده است. هر چند نخستین گواهی های در باره این زبان مربوط به سده ششم می گردد، شواهد غیر مستقیم، مانند تفاوت میان لهجه های A و B و عدم وجود باقی مانده های زبان تخاری بیرون از منطقه، اجازه می دهد بپنداریم که این زبان در مناطق نشیمنی تخارها در اواخر هزاره یکم پیش از میلاد موجود بوده است.

بنا به داده های چینی ها، در هنگام پادشاهی امپراتور تسین یا شین (Shihuang)، پادشاهی یوئه شی ها یا یوئه جی ها در اوج شگوفایی به سر می برده است که پیوسته با سیونو ها

(خونوها یا هونوها) - همسایه شمال خاوری خود در درگیری بوده اند. در نزدیکی دولت یوئه شی ها، تخارها یا شبه تخارها (psevdotoharan) (سیرها) به گونه مسالمت آمیز در همزیستی و همیاری با آنان می زیسته اند.»

از دید علمی، تخاری ها را به دو گروه تقسیم می نمایند:

تخاری های اصیل (راستین) که بخشی از یوئه شی ها بودند و به لهجه های ایرانی شمالی (که با زبان سکاها خویشاوند بود)، سخن می گفتند و به سوی جنوب شتافتند و در شمال افغانستان کنونی مستقر شدند و این گستره را تخارستان نامیدند.

سیرها یا شبه تخاری ها یا تخارهای مستعار (psevdotohars) - اروپاییدی هایی که چینی ها و شماری دیگر از اقوام [هندی ها-گ.ک.]، آنان را ناآگاهانه و به اشتباه تُخاری می خواندند. این ها کسانی بودند که با آن که به لهجه های زبان تُخاری سخن می گفتند، اما با یوئه شی ها خویشاوندی نزدیک تباری نداشتند و خود هیچگاهی خویش را تُخاری نمی خواندند.

این اشتباه در آینده پیچیدگی های بسیاری را در علومی چون تبارشناسی و زبانشناسی پدید آورد. از این رو، باید بسیار دقیق متوجه بود که در متون در کجا سخن از سیرها یا تخاریان مستعار و زبان شان که شاید بتوان آن را زبان سیری خواند، و نادرست زبان تخاری خوانده می شود، است و کجا از تخاری های راستین در میان است. روشن است این کار برای خوانندگان عادی کار ساده یی نیست و تنها کارشناسان می توانند باریکی را تشخیص بدهند.

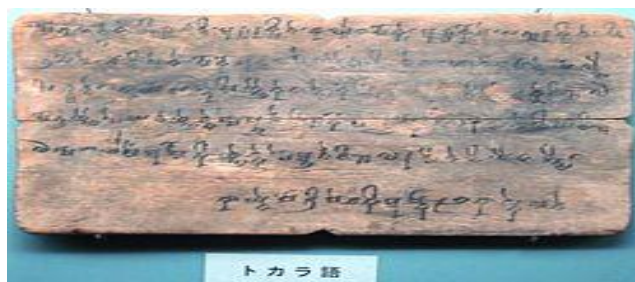
[این که آن ها خود، خویشان را و زبان خود را به چه نامی می خوانده اند، تا کنون روشن نیست. تنها چیزی که تثبیت شده است، شبه تخاری ها از توده های اروپاییدی بوده اند و به یکی از زبان های هندواروپایی سخن می گفته اند. شماری بر آن اند که آن ها یکجا با کیداریان به شرق پشته ایران آمدند و شیرها (شارها)ی بامیان از بازماندگان آن ها اند. از این رو در اتنوزنیز هزاره ها و شماری دیگر از توده ها نقش بارز دارند.]

بررسی های ژنتیک انجام شده در فبروری 2010 روی اجساد برجامانده از باشندگان باستانی حوضه رود تاریم در سین کیانگ، (از دیرین ترین لایه گورستان با عمر نزدیک به 2000 سال پیش از میلاد)، هاپلوگروه یا گروه پیوستگی R1a1a را تثبیت نمود [که ویژه هندواروپاییان می باشد-گک].

«واحه حوضه رود تاریم نقش مهمی در معیشت منطقه و سازمان تجارت میان چین و کشورهای غربی بازی کرده است. جمعیت این واحه ناهمگن بوده است. در غرب اقصی و خاور آن ایرانیان زندگی می کردند. در مرکز آن- توده هندو اروپایی قفقازی نما- «تخاری ها». این نام تباری را از این رو در میان گیومه «» گرفته ایم که آن ها خودشان خود را به این نام نمی خوانده اند. و دیگران به اشتباه آنان را به این نام یاد کرده اند. هندی ها نام کوچروان ایرانی زبان- تخاری ها را بر آنان گذاشته بودند.

Evidence that a West-East admixed population lived in the Tarim Basin as early as the early Bronze Age

نمونه خط تخاری



یادداشت: به باور برخی از پژوهشگران، توگران (تهران) و توغریش (تجریش) [توغری: تخاری] منسوب به تخاری ها و منطقه سنگلیچ بدخشان (از توابع تخارها) در افغانستان امروزی نیز تنها شهر همنام با سنگلیچ (پارک شهر) هسته اصلی «طهران» قدیم است. تخارها پیش از میلاد در کنار دیگر قبایل ایرانی همچون آموریان بلخ، تمدن آموری (سوریه باستان) را در بین النهرین بنیاد نهادند.

مهاجرت های بزرگ توده ها از خاور به میانه های آسیا:
یوئه شی ها، سیونو ها (هونوها)، اوسون ها و دولت های آن ها در سده سوم
پیش از میلاد
(بر پایه مدارک تاریخی دودمان های شاهی چین)

جهان آسیای مرکزی، که بخش خاوری آن از منچوری تا پانونیا (Pannonia) - استپ کبیر اورآسیا (Great Eurasian steppe) پهن بود، در سده سوم پیش از میلاد، سیمای آمیخته رنگارنگ تباری داشت. وضعیت تاریخی و فرهنگی در خاور اورآسیا به گونه تنگاتنگی با قبایل باشنده این سرزمین - یوئه شی ها، اوسون ها، کنتسزیویی (کنگویی) ها، دونوها (dunhu)، دینلین ها، تسزینکون ها (tszyankuns) (کرکیرها، قرغیزها؟)، سه ها (ساک ها) و به ویژه سیونوها (هونوها یا خونوها) که چهره آفرینان و گردانندگان رویدادهای بزرگ در تاریخ جهانی (مهاجرت کبیر توده ها از خاور) گردیدند، پیوند داشت.

نخستین اطلاعات موثق منابع چینی در باره قبایل پروتو-هونویی ها متعلق به سده های هفتم - چهارم پیش از میلاد می باشد. در آن هنگام، قلمرو مرکزی این قبایل بخش شمالی استان کنونی شاآنشی چین هم مرز با اوردوس بود. در حوضه رودخانه وی هی (Weihe) در شمال شهرستان لونسیان (Lunshyan) لیوهون ها (lyuhun) زندگی می کردند.

در شمال آن ها در «بای دی» (Beidi) (شهرستان کنونی تسینیان Tsinyan) قبیله سیویان (syuyyan) بودوباش داشت. میان لیوهون (lyuhun) و سیویان (syuyyan) در

²⁶ پژوهشگر ارشد (قزاق تبار) در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه. ما در این جا فشرده مقاله او را آورده ایم. اصل مقاله به صورت کامل در کتاب «خاوران، ایران و توران در سپیده دم تاریخ» آمده است.

اندین (Andin) و پین لیان Pinlyan (پینگ لیانگ Pingliang و گون یون Guyuan) کنونی) «نسل اوشی» بسر می بردند.

جدا شدن دامداری از کشاورزی، که در مواد پژوهش های باستان شناسی در شمال چین و گستره مغولستان در سده های هفتم- پنجم پیش از میلاد، ترصد شده است، منجر به ظهور قبایل کوچرو دامدار و شبان دشت نشین در این جا گردید. پیامد این فرایند در کوتاهمدت، گرد آمدن برخی از این قبایل در اتحادیه های قبیله یی بود. منابع نوشتاری این دوره، سرشار از گزارش ها در باره یورش های پیوسته و پیهم کوچروان دشت نشین، بر آبادی های پراکنده و روستاها و دیهه های کشاورزان چین است. تاخت و تازها و شبخون ها، تنها مقارن با سده چهارم پیش از میلاد با استقرار هژمونی سردارنشین تسین که توانست بخش بیشتر آبادی ها و دوک های دودمان رو به افت چژو (ژو) را زیر چتر خود متحد بگرداند، کاهش می یابد.

در اواخر سده چهارم پیش از میلاد، گردانندگان کشور تسین (شین) گستره زیستگاه اقوام پروتو- سیونو (protosyunnus) (نیاکان هونوها) را اشغال کردند و کوچیانی که در آن جا می زیستند، زیر فشار جنگ افزارهای چینی، ناگزیر کوچیدن به شمال باختری گردیدند. برای جلوگیری از تاخت و تازهای کوچروان مرزی بر چین باستان، نخستین بخش دیوار بزرگ چین «چان- چئن» (چانگ چنگ) ساخته شد. پس از چندی، قبایل یاد شده در تسلیان- شان و اندزین- گولا ظاهر می شوند.

سئما تسیان (سئما کیان Sima Qian)- «پدر تاریخ چین»، نویسنده کتاب «شی- تزی» (چی چی- Chi Chi) («یادداشت های تاریخی «Historical Notes»)) با سخن گفتن در باره نیاکان بلافصل قبایل سونیو (هونو) واقعیت های تلخ رویارویی دو فرهنگ بزرگ زمان خود- فرهنگ کشور امپراتوری چین کشاورز و زمیندار (settled agricultural China) و فرهنگ امپراتوری سیونو (هونو)ی کوچ نشین و دامدار (nomadic Xiongnu Empire) را که روند تاریخ تباری- سیاسی ethno-political history بخش شمالی آسیا را برای چندین سده تعیین کرد، مد نظر داشت.

در واقع، وضعیت تا حدودی متفاوت بود. باشندگان جلگه های آسیای مرکزی و کوهپایه های میانه آسیا، متشکل بر چندین قبیله پراکنده و تکه تکه و چندپارچه و چند زبانی بودند. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، نیروی سیاسی اصلی در منطقه-امپراتوری یوئه شی (در زبان یونان باستان یاتی- «yatii» در لاتین- «آسی ها» و نیز اتاکوری ها (attakory) بود که گستره سرزمینی آن ها از شمال خاوری چین (بخش باختری منچوری متاخر) تا واحه های ترکستان خاوری پهن بود.

سیما کیان، گستره بودوباش یوئه شی ها را به گونه تقریبی چونان دایره بودوباش قبایل سکایی- اسکیتی که به زبان های ایرانی قدیم یا دیگر زبان های هندواروپایی سخن می گفتند؛ چنین پرداز می نماید: «یوئه شی ها در آغاز میان دانهوانگ و تسیلیان- شان زندگی می کردند». در این حال، در باره یوئه شی چنین توضیح می دهد: «در آغاز، یوئه شی ها در گستره یی از دانهوانگ در شرق، و از تسیلیان- شان در غرب ... بود و باش داشتند». دانهوانگ- همین شاجژوی (Shachzhou) کنونی است و تسیلان- شان در جنوب باختری گانچژو (Ganzhou) واقع است.

این اطلاعات در نوشتارهای برجامانده از «تسیان- هان شو» یا کیان- هان شو (Qian Han Shu) یا (تاریخ اولیه امپراتوری هان) The early history of the Han گردآوری شده است که بر طبق آن، یوئه شی ها سرزمین های واقع در امتداد خط الراس اصلی رشته کوه های ریشث هوفن (Richthofen) در جنوب سوژو و جنوب غربی گانچژو (Ganzhou) را زیر فرمان داشتند.

اسناد عهد اواخر امپراتوری هان، گستره بودوباش یوئه شی های باستان را میان ژانگ و تسزیوبسیوان (Jiuquan)، یعنی در مناطق کنونی گانچژو و سوژو (Suzhou) جا می دهد به علاوه بولانگیر (Bulangir) و ائدزین گل (Edzin).

مطابق اطلاعات چینی ها، یوئه شی ها نیرومندترین اتحادیه در مرزهای چین در عهد امپراتوری تسین (شین) بودند که چینی ها از کشور شان اسب های تنومند و خوش پیکر به دست می آوردند. آن ها یکصد هزار جنگجوی آماده رزم داشتند و بیشتر قبایل کوچ نشین همسایه، از جمله سیونوها (هونوها) - همسایه خاوری شان، در در وابستگی از آنان بسر می بردند. گاهنامه های چینی می نویسند که: «زمانی یوئه شی ها بسیار نیرومند بودند و به سیونوها (هونوها) به دیده تحقیر می نگریستند».[1]

مقارن با اواخر سده سوم پیش از میلاد، قبایل کوچی غیر چینی، که در میان آن ها هونوها هم بودند، زیر فشار پادشاهی شمال چین - ژائو، از استپ های اوردوس به شمال عقب نشینی کردند. در این زمان، رهبری هونوها به دست تومان،²⁷ بود که همسر ارشد وی - «ملکه»، یک بانو از یوئه شی ها بود. در این باره می توان با این واقعیت جدی داوری کرد که شهبانوی «ئه شی» در میان ائتلاف دودمانی هونو - خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) خوانده می شد.

این واژه - (خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan)) موازی مستقیمی در تعیین مفهوم اصلی مقدس یوئه شی - «تسزیویان» (tszyuyyan) («سفید» «راه سفید»، «راه شیری») می یابد، و اصطلاح «ائه جی» («ائه شی») («شهبانو») که در قالب «اتی» (ati) بازسازی می شود، کپی دقیقی از یکی از واریاسیون ها (تغییرات) گرافیکی (graphic variations) همان کلمه (خویان (خویان یا هویان Huyan) و یا خیان/خایان (هایان Hayyan) است، که بعدها به شکل «یوئه جی»²⁸ [یوئه شی] - گ. ثبت شده بود. به سخن

²⁷ از گذشته های بسیار دور، قبایل کوچرو تورانی، سپاهیان شان را در گروهان های ده نفری - تومان ها، آرایش می دادند. از ده گروهان ده نفری - یک گردان صد نفری و همین گونه از ده گردان صد نفری - یک هنگ هزار نفری و از ده هنگ هزار نفری - یک سپاه ده هزار نفری تشکیل می یافت. معمولاً تومان های ارشد در راس همین سپاه های ده هزار نفری قرار می گرفتند. چنین بر می آید که تومان منصب لشکری رهبر هونوها بوده باشد تا نام وی. - گ.

²⁸ شایان یادآوری است که کلمه یوئه شی را به زبان روسی به شکل یوئه چژی (Юэчжи) می نویسند. در زبان چینی، به اشکال گوناگون آمده است؛ مانند: یوئه جی، یوئه ژی، یوئه شی، دا-یوئه جی و تا-

دیگر، در جامعه هونوهای قدیم، کلمه «یوئه جی» [(«یوئه شی»)-گک.] عینا «شهبانو» یا «ملکه» معنا می داد.^{۲۹}

پسر تومان (Touman) - ماودون (Maodun) به نوشته همان نویسنده چینی، در نزد یوئه شی ها «گروگان» بود.^{۳۰} ماودون دیگر بزرگ شده، با فریب دادن یوئه شی ها و گریز از نزد

یوئه جی و هم تا-یوئه جی. روشن است در زبان های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی هم به پیروی از چینی ها آن را به اشکال گوناگون نوشته اند. از دید ما، برای جلوگیری از سردرگمی بهتر است تنها به یک شکل نوشته شود. چون معنای دقیق این کلمه، شهبانوی ماهتابی (یعنی ملکه آمده از سرزمین ماهتابی ها- ماهبانو) است، و «شی» به شهبانو بسیار نزدیک است، از همین رو، آن را به شکل «یوئه شی» آورده ایم. بایسته یادآوری است که هونوها پادشاه خود را به نام شانوی و شهبانوی خود را به نام «شی» یاد می کرده اند. منظور از سرزمین ماهتابی، کشوری است که در ترکستان خاوری و شمال باختری مغولستان واقع بود و در آن پنج قبیله آریایی (ایرانی زبان) زندگی می کردند که نامدارترین شان کوشانی ها بودند.

شاید در آینده، پس از فروپاشی امپراتوری هونوها و پیوستن بخشی از آنان به یوئه شی ها و اوسون ها، آن ها را از همین رو، هون های سفید خوانند.-گک.

²⁹. بایسته یادآوری است که در زبان های ایرانی خاوری باستان «هو» به معنای نکو و خوب به کار می رفته است؛ مانند هوشنگ (نکوکار) و هومن و... همچنین امکان آن می رود که کلمه «آجه» یا «آجی» هزارگی که چونان نشانه تکریم و تعظیم به بانوان پیر و کهنسال به کار می رود، نیز ریشه در همین «ئه جی» (شهبانو) داشته باشد. مانند کان آهن «آجه گک» بامیان که نادرست به شکل «حاجی گک» معروف شده است. باید گفت که «آ» در زبان چینی چونان نشانه احترام و تکریم و تعظیم به کار می رود. به گونه مثال، در اخیر نام سردار آشین (سردار آسین یعنی سردار آسمانی) که آن را به شکل آشینا نوشته اند. به دور نیست که در کلمه هایی چون آقا و آچا (آچه- مادر بزرگ) در زبان های ترکی، آجا (آجه)، آپا (آپه)، آبا (آبای) در گویش هزارگی پارسی دری و نیز آنا و آکا (اکا) (مادر بزرگ و عمو) در زبان پشتو و...- «آ»، از همین نشانه احترام چینی «آ» گرفته شده باشد. شاید هم برعکس، چینی ها در زمینه از هونوها و شاید هم تخاری ها یا سیرها تقلید کرده باشند.-گک.

³⁰. چنین بر می آید که آیین گروگان گرفتن و گروگان گذاشتن در میان کوچی های آن زمان مرسوم بوده باشد. با این هم، نباید از یاد برد که این تنها روایت چینی ها نیست. سنت نوزادبخشی (آونکولات avunculat) در میان اوسون های باستان [2] نیز رواج داشت که مطابق آن، نوزادان را به خاندان مادریش می سپردند. زیرا چنین می پنداشتند که نوزاد مال آنان می باشد. چون دختر شان آن را به دنیا

آنان، نوعی «کودتای کاخی» (کودتای دورن خانگی) را به راه انداخت: او زن پدر خود (نامادری خود) - همسر ارشد یا شهبانو، و پسر او - ولیعهد و وارث تاج و تخت شاهی (یعنی برادر ناتنی خود از رشته پدری)، و سرانجام هم پدر خود - تومان شانیو را که به دلایلی مخالف بازگشتش بود، کشت.³¹

آورده است. سپس کودک را می توانستند دو باره از خاندان مادریش خریده و به خانواده پدرش بازگردانند.

یادداشت گزارنده: چون چنین رسمی در میان ایرانی زبانان نیست، روشن است به دشوار بتوان چنین همتاواژه یی در زبان پارسی دری برای آوانکولات یافت. شاید ترجمه تحت اللفظی *avuncular* - گذاشتن نوزاد نزد برادر مادر - ماما (دایی) شده بتواند. هر چه است، ما در این جا نوزادبخشی نوشته ایم. -گ.

³¹ ماجرای در گروگانی بسر بردن شهزاده ماودون و بازگشت دراماتیک او و کشتن پدر و نامادری و برادر ناتنی اش (شاه و شهبانو ولیعهد هونوها) را بسیاری از پژوهشگران تاریخ هونوها از جمله اکادمیسین گومیلیف در کتاب معروف خود - «تاریخ خلق هونو» با تکیه بر منابع چینی آورده اند. فشرده ماجرا چنین است که هونوها کنفدراسیون قبیله یی بودند زیر فرمان پادشاهان کشور ماهتابی (پسان ها - یوئه شی ها). پادشاه ماهتابیان بنا بر مصلحت های سیاسی، یکی از شاهدخت ها را به همسری تومان شانیو - پادشاه هونوها داده بود. تومان شانیو هم بنا بر مصلحت های سیاسی، همانا همین شاهدخت ماهتابی را شهبانوی کشور ساخته و پسر وی را ولیعهد رسمی اعلام داشته بود.

در این حال، تومان شانیو، برای حفظ روابط حسنه با دربار شاهنشاهی کشور ماهتابیان و به خاطر کسب اعتماد شاهنشاه و تضمین پادشاهی آینده برای نواده وی، ماودون - پسر ارشد خود از همسر نخستین اش را چونان گروگان به دربار ماهتابیان فرستاده بود. اما، ماودون که خود را سزاوار تخت شاهی هونوها می پنداشت، با فریب دادن یوئه شی ها و ربودن یک اسب از نزد آنان گریخت و به اردوگاه پدری آمد. سپس با کشتن شهبانو، ولیعهد و شاه، خود شانیو شد و سپاه بزرگی فراهم آورد و آغاز به جهانگشایی کرد و همه قبایل کوچرو را از خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیزها) گرفته تا دونخوها (نیاکان مغول ها) و اوسون ها و... (در کل - 24 قبیله) را زیر فرمان خود درآورد و این گونه، شاهنشاهی کوچی بزرگی را پی ریخت. سپس، بر یوئه شی ها تاخت و با یورش غیر منتظره کیدار - پادشاه آنان را کشت و سپاه آنان را به سختی شکست داد. این بود که یوئه شی ها ناگزیر به ترک ترکستان شرقی و همه متصرفات خود گردیدند و به سوی غرب و جنوب گریختند و در آن جا یکی از قبایل شان - کوشانی ها، با شکست دادن یونان و باختری ها پادشاهی نوی را پی ریختند.

در باره این سنت شکنی بی سابقه روابط سنتی در جامعه سیونوها، سیما کیان چنین حکایت می کند که «در حالی که مردم خاموش بودند و چاره یی جز اطاعت و فرمانبرداری نداشتند، دشمنان جسور در کشورهای همسایه، بر آن شدند تا ماودون را که در چپ و راست سرگرم زدن سرهای بستگانش بود، تهدید به جنگ نمایند و خواهان پرداخت باج و خراج گردند. این بود که سفیران دونخواها (دون هوا) از راه رسیدند و اظهار داشتند که ماودون به نشانه صلح با آن ها باید بهترین اسب از گله هونوها و زیباترین همسرش را به آن ها بدهد. نزدیکان ماودون شوریدند و برآشفتمند و می خواستند تا به خاطر چنین گستاخی، سفیران را بکشند. اما ماودن جلو آنان را گرفت و با لبخند گفت: «آیا ارزش دارد که از دوستان همسایه یک اسب یا یک زن را دریغ کنیم؟»
...و دستور داد هر چه می خواهند، برای شان بدهید.

...سیما کیان این گونه، آغاز فتوحات هونوها را شرح می دهد. ماودون، با حيله گری و خشونت و ستم، همقبيله یی هایش را وادار به فرمانبرداری بی قید و شرط نموده، فرمانروای عالی شد. او مدیریت پایتخت متصرفات خویش را، خود به دوش گرفت و سرزمین های خاوری و باختری گستره زیر فرمانش را به فرماندارانی از میان بستگان نزدیک خود سپرد. دوره امپراتوری هونوها از همین اعلام پادشاهی ماودون آغاز می شود.

سپاهیان همیشه پیروزمند و شکست ناپذیر ماودن شانیو روی ناکامی را ندیده بودند. در میدان نبرد، جنگجویان در سه صف آرایش می یافتند- مرکز و جناح های چپ و راست (قلب، میمنه و میسره) که هر یک وظیفه خود را نیک می دانستند. در سپاه- نظم و انضباط آهنینی برپا بود: به خاطر کوتاهی و سهل انگاری یک رزمنده، همه دسته را (به شمول فرمانده وی)

این در حالی بود که در زمان پدرش، هونوها در وضع بس دشواری به سر می بردند و از چهار سو در محاصره دشمنان نیرومند قرار داشتند: در جنوب چینی ها، در شرق دونخواها (نیاکان مغول ها) در شمال خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیز ها که در آن هنگام در سرچشمه رود ینی سی بسر می بردند) و در غرب- اوسون ها و یوئه شی ها.- گ.

سر می بریدند. سربازان ماودون، در یک زمان کوتاه در شمال تا دریاچه بایکال، در باختر تا ترکستان خاوری، در خاور تا رودخانه لیائو رسیدند و در جنوب به سر زمین چین باستان نزدیک شدند.

در گزارش های منابع چینی آمده است که در سال 201 پیش از میلاد، هونوها به رهبری او، قبایل شمالی هون یوی (hunyuy)، تسیویی شی (tsyuyyshe)، دینیلین، گیکون (gekun) و تسایلی (Zeil) را زیر فرمان خود درآوردند، و در سال بعد به برداشتن گام های پویاتر در مرزهای شمالی امپراتوری هان پرداختند.

برتری نظامی سواران چابک هونوها بر سربازان کم تحرک چینی چنان بزرگ بود که به سال 192 سال پیش از میلاد، ماودون در نامه دراز خود، بی پروا و بلندپروازانه، از ملکه بیوه هان- گائو خواستگاری کرد که با این کار، به گونه بسیار اهانت بار، سنت دیرین چینی وفاداری به همسر حتا پس از مرگ وی را زیر پا می گذاشت. در این حال، ماودون چنین می پنداشت که مطابق آیین های کوچی ها، عروسی با نماینده دودمان حاکم کشور فتح شده به خودی خود، باید مستلزم گنجاندن زمین و مردم آن به گستره کشور فاتح باشد.

شیوه و سبک نوشتن نامه به آن پیمانه چندی آور و تحریک آمیز بود که سیما کیان یارای ترجمه متن آن را نداشت. اما نامه تا روز ما حفظ شده است و آشکارا نشان دهنده تراز روابط میان هونوها و چین باستان است. ماودون نوشته بود: «من تنها هستم. من در سرزمین استپ های پر از گاوها و اسب ها بزرگ شده ام. تنهایی برای هر دوی ما خسته کننده است، ما از آن چه می تواند به ما آرامش ببخشد، محروم هستیم...».

ملکه، پس از دریافت این نامه، خشمگین و پرآزنگ شد و پیشنهاد اهانت آمیز ماودون را رد کرد. در این حال، درگیری هونوها با مرزبانان چینی در سراسر مرز شمال و شمال باختری امپراتوری هان ادامه داشت. اما، کار به جنگ بزرگ نکشید. چین آماده جنگ نبود. از این رو، ملکه ناگزیر گردید نامه پاسخی خفت باری به دور از شان امپراتوری چین بنویسد، که چنین نامه یی را در تاریخ چین هرگز هیچ فرمانروایی برای «وحشیان» ننوشته بودند. [4]

توازن قدرت میان هونوها و چین، دست یازیدن به چنین کاری را یک امر ناگزیر ساخته بود. هر چند، برای چینی های باستان، که متکبرانه می پنداشتند که هونوها دارای «چهره انسان و قلب جانوران وحشی اند»، چنین چیزی چونان بزرگ ترین آبروریزی بود. مقارن این زمان، هونوها توانسته بودند همه زمین های یوئه شی ها را بگیرند و آنان را به غرب به گستره میان تسیلیان و دانهوانگ برانند. به سال 177 پیش از میلاد، ماودون شانیو برای تنبیه چینی ها به خاطر زیرپا گذاشتن خودسرانه و عمدی پیمان صلح بسته شده در آن برهه با امپراتوری هان، از سوی آن ها؛ به جانشین غربی خود فرمان داد تا به سرزمین یوئه شی های هنوز هم قدرتمند، لشکرکشی نماید. سواره نظام هونو، یوئه شی ها را به سختی شکست داد و همچنین توانست مهم ترین مناطق باختری را که در گذشته زیر فرمان یوئه شی ها بود، بگیرد.

ماودون در این باره به امپراتور [(امپراتریس؟)-گ.ک.] هان نوشت: «به لطف [خداوند-گ.ک.] آسمان، همه سپاهیان ما تندرست اند و اسب های شان سالم و تناور. آن ها یوئه شی ها را نابود و رام کردند. به شماری از آنان شمشیر آهیخته زده شد و شماری دیگر را زیر فرمان آوردند و (آرامش و حاکمیت را) برقرار ساختند.

لولان (کرورایانه) Loulan (Krorayna)، اوسون، اوتسزی Utsze (اوگال Avgal) و بیست و شش سردارنشین همسایه با آن ها (در واقع، باید 36 باشد- یعنی همه سردارنشین های وقت ترکستان خاوری) شامل ارتش (هونو) شدند و یک خانواده (یعنی یک دولت) گردیدند. [5]

هونوها بر یوئه شی ها میان سال های 174-165 پیش از میلاد به گونه نهایی پیروز شدند. سر از این زمان، دیگر در منابع هیچ اشاره ای به درگیری های رو در رو میان هونوها و یوئه شی ها دیده نمی شود. و اما آغاز به کوچیدن یوئه شی ها به هفتروود و سپس به آسیای میانه در سال های 160 و 158 سال پیش از میلاد، به دلیل یورش اوسون ها بر آنان بوده است.

یوئه شی های رانده شده به غرب آسیای میانه، سرزمین های گستره علیای آمو و وادی های میانی رود سیردریا را گرفتند.

یوئه شی ها در آینده، بنیادگذاران دولت غربی کنتسزوی (Kantszyuy) - پادشاهی کنگ یا کنگویی ها (Kangha)، (که از 150 پیش از میلاد شناخته شده است و در ترکیب آن از سال 21 پیش از میلاد تا 221 میلادی زمین های بین دریای ارال و کسپین قرار داشت) و نیز امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی (قدرت جهانی سده های یکم - چهارم میلادی در کنار امپراتوری های هان و روم [و نیز امپراتوری اشکانی-گ.ک.]) گردیدند.

در «هو هان شو» در باره ریشه های امپراتوری کوشانی چنین گفته شده است: «هنگامی که دودمان یوئه شی به دست هونوها برافتاد و واژگون شد، به (گستره یونان و باختر، به جنوب آسیای میانه) کوچید و به پنج سردارنشین فروپاشید... پس از گذشت صد سال سردار گویشانی guyshuan (کوشانی) شاهزاده کیوتسزیوکیو (Kiotszyukyu) (کودجولا کدیفیز) (Kudzula Kadfiz) چهار شاهزاده نشین دیگر را تابع خود ساخت و خود را پادشاه اعلام کرد. پادشاهی او گویشانی (کوشانی) نامیده می شد.» [6]

همراه با آن، در علم تصور واحدی در باره چگونگی براندازی دولت یونان و باختری به دست یوئه شی ها وجود ندارد. گروهی می پندارند که در 164 سال پیش از میلاد، یوئه شی ها زیر فشار بزرگ هونوها ناگزیر به ترک اراضی خود در ترکستان خاوری گردیدند. آن ها با آمدن به غرب، از راه فرغانه، بر یونان و باختری ها یورش آوردند و این پادشاهی را برانداختند و پایتخت خود را در شمال آمو بنیاد گذاشتند.

همزمان، در غرب، آن ها سئه ها (ساک ها) را که در آن سوی رود یکسرت (گلزریون، سیر یا سیحون) زندگی می کردند (یعنی در شرق سیردریا) سرکوب کردند که بخشی از آن ها ناگزیر به مهاجرت به کاپیسا (دره کابل [پروان]-گ.ک.) گردیدند و بخش دیگر آن ها در

سرزمین درنگیانای باستان (حوضه رود هلمند- زرنج) اسکان گزیدند که از همین رو، سکستان یا سیستان نام گرفت. [معرب آن سجستان-گک].

تاریخ دقیق باژگونی پادشاهی یونانی و باختری تا کنون تثبیت نشده است. برخی باور دارند که این واژگونی در سال های 140-138 پیش از میلاد اتفاق افتاده بود. مطابق گمانه زنی دیگر، باختر را که مدت درازی زیر فرمان یونانیان باستان بود، نه بیگانگان آمده از ترکستان خاوری (که به زبان های هندواروپایی (احتمالا به زبان های ایرانی باستان) سخن می گفتند)، بل که قبایل بومی کوچی ایرانی باستان ساکن در کرانه های سیردریا و آمو (که بخشی از اتحادیه قبایلی که یوئه شی های بزرگ یا ماساگت ها نامیده می شدند و ساکنان خوارزم شمرده می شدند و پسان ها هسته اصلی دولت کنگک ها را تشکیل دادند)، آزاد ساختند.

در کل، در ترکیب دولت یوئه شی در آسیای میانه- پیشگامان یا پیشینیان امپراتوری کوشانی ها، مناطقی در قلمرو ازبیکستان و تاجیکستان کنونی- پادشاهی کنگویی ها (سغد، چاچ (تاشکنت کنونی)، خوارزم) و پرکنه (فرغانه کنونی که در واقع معرب پرکنه یا پرگنه است به معنای منطقه دروافتاده-گک). شامل بودند.

یوئه شی ها در هفتروود (سمی ریچیا- گستره قرغیزستان و جنوب قزاقستان کنونی در دامنه های تیان شان) نیز در کنار اوسون ها و ساک ها حضور داشتند. باشگاه اصلی یوئه شی ها در سده یکم پیش از میلاد، ترکستان خاوری بود که در آغاز، پیش از کوچیدن شان از آن، زیر فشار هونوها، به نام تخارستان یاد می شد و مقارن این زمان، دیگر، با کوچیدن آن ها به گستره جنوبی تاجیکستان کنونی این نام یعنی تخارستان بر آن اطلاق می گردید.

نویسندگان باستان گزارش می دهند که مردم این دولت، زمیندار و کشاورز بودند، خانه ها می ساختند، باشندگان آن از نگاه تباری و زبانی مانند ساکنان فرغانه بودند و در کار بازرگانی ماهر. جمعیت در این کشور به یک میلیون نفر می رسید و شهر اصلی آن «بازاری با کالاهای گوناگون و رنگارنگ» داشت. پیامدهای ناشی از پیروزی هونوها بر یوئه شی ها

چنان بودند که به گونه ریشه‌ی نه تنها نقشه تباری، سیاسی آسیای مرکزی و سرزمین‌های همسایه با آن، بل نیز هند را هم تغییر دادند.

در 139 سال پیش از میلاد، ژانگ کیان- جهانگرد و دیپلمات سرشناس چینی، به غرب آسیای مرکزی رفت. او پس از ده سال اسارت در نزد هونوها توانست بگریزد و به آسیای میانه برود- جایی که در آن امپراتوری هان با اوسون‌ها که در هفت‌رود زندگی می‌کردند، در برابر هونوها و کنتسزیویی‌ها پیمان‌بندد. کنگوی، همسایه غربی اوسونی‌ها، به نوبه خود با یک پیوند زناشویی دودمانی با هونوها پیمان‌بست. پادشاه کنگهی‌ها یا کنگوی‌ها دختر خود را برای شانیو داد و خود دختر او را گرفت.

ژانگ کیان با برگشت به چین، همچنین گزارش داد که در حوضه رود سیر یا یکسرت (Yaksart)³² یوئه‌شی‌ها که به تازگی به این‌جا کوچیده‌اند، زندگی می‌کنند، که سیطره

³². در باره رود آمو و رود سیر در ویکی‌پدیا چنین نوشته‌اند: آمودریا یا جیحون (به یونانی باستان: Oxus/Ὀξύς - یونانی‌شده نام پارسی باستان رود: وُخش است). سیردریا یا سیحون (پارسی باستان: یَخْشَه آرته، به معنای مروارید واقعی؛ پهلوی: یَخْشَرْت؛ یونانی: Jaxartes/Ἰαξάρτης/یکسرتس (یکسرت)؛ عربی: سیحون یا گل‌زریون، دومین رود پرآب در آسیای میانه بعد از آمو دریا است که به دریاچه خوارزم (ارال) می‌ریزد. بخش تُرکی این نام، سیر، تا پیش از سده دهم هجری شانزدهم میلادی در هیچ منبع تاریخی یافت نشده‌است؛ نخستین مرجع این نام در این سده (دهم هجری) است، که ابوالغازی بهادرخان، تاریخ‌نویس و خان‌خیوه، دریاچه خوارزم را سیر تیزی (دریای سرخرنگ) نامید.

در منابع اروپای غربی، سیردریا با نام یونانی باستانی‌اش Jaxartes/Ἰαξάρτης/یکسرتس شناخته می‌شود، که برگرفته از واژه زبان پهلوی یَخْشَرْت (آن‌طور که یوزف مارکوارت، خاورشناس نامدار آلمانی، در «Die Chronologic der alttiirkischen Inschriften» یاد کرده)، برگرفته از واژه پارسی باستانی یَخْشَه آرته، به معنای مروارید واقعی است.

شایان یادآوری است که کلمه یخشی در زبان‌های ازبکی و قزاقی به معنای خوب و نیکو، از همین یخشه پارسی باستان گرفته شده است. -گ.

در انسکلوپدیا چنین آمده است:

«دیرین‌ترین نام جیحون در تاریخ، اکسس / اکسیوس است. نخستین بار یونانیان در لشکرکشی اسکندر (در گذشته 323 پ. م.) با این نام آشنا شدند و آن را در نوشته‌های یونانی و رومی حفظ کردند. هندیان دست‌کم از سده هفتم میلادی نام این رود را ذکر کرده‌اند (مارکوارت، 1938، ص 31؛ برای نام یونانی و لاتینی جیحون رجوع کنید به پاولی، ذیل Oxos؛ اشپولر، ص 231).

به نوشته مارکوارت (1938، ص 33)، ریشه اکسس از وُخْش بوده که در فارسی باستان به معنای روینده و آماسنده است و خوارزمیان نیز آن را به کار می‌بردند. از سوی دیگر، بر اساس آثار به دست آمده، جیحون در سرزمین اصلی کوشان (بلخ) وُخْش نام داشت و نماد آن خدایی نرینه با نام وُخْشوا و در خوارزم خدای مادینه آب با نام وُخْش بود. نقش مسکوکات کوشان، پیکر مردی است با یک ماهی در دست چپ او (که نشانه دریاخدا یا رود خدای است) و نام او OAXPO نوشته شده است (مارکوارت، 1938، ص 33، 41). جیحون در دوره ساسانیان (ح 226-ح 652 میلادی) وُهْرُود، بَهرُود، بهرُود یا وُهْرُوت، مأخوذ از نام ایرانی وُخ - آب، خوانده می‌شد (همان، ص 35؛

برای نام‌های دیگر جیحون نگاه کنید به همو، 1901، ص 148؛ اشپولر، ص 231-232). نام جیحون به صورت گُخُون، شاخه‌یی که از عدن سرچشمه گرفته و در سرزمین گُوش جاری است، در تورات (سفر پیدایش، 13:2-10) آمده و شاید همان اکسس است که به دریای قزوین (کسپین) می‌ریزد. لفظ جیحون به معنای تندرو (از ویژگی‌های این رود) است و برخی گفته‌اند که همان اکسس است (هاکس، ذیل مادّه؛ قس مارکوارت، 1938، ص 35، که جیحون را معرّب گُخون ذکر کرده است). چینیان از آن با نام های کوئی - شویی، وو - هو، پو - تسو (اشپولر، ص 232) و نیز آمو - مو - لین یا آمو مُوران (مُوران یا مولین در مغولی به معنای رود است؛ برتشنايدر، ج 1، ص 85 و پانویس 213) یاد کرده‌اند.

با آمدن مغولان، واژه جیحون از رواج افتاد و در منابع جغرافیایی و تاریخی، آمودریا هم به کار رفت (رجوع کنید به ادامه مقاله). با توجه به اهمیت شهر بلخ، بدون در نظر گرفتن فاصله زیاد آن با رود جیحون، آن را بلخْ آب یا رود بلخ نیز می‌خواندند (رجوع کنید به یعقوبی، ص 278؛ مسعودی، ص 183؛ سهراب، ص 144-145؛ یاقوت حموی، ذیل مادّه؛ نیز رجوع کنید به بلخاب*). ابوالفداء نیز در تقویم البلدان (ص 61) اشاره کرده که رود بلخ همان رود جیحون است. به نوشته محمدبن نجیب بکران در قرن هفتم، مردم رود بزرگ را جیحون می‌نامیدند (ص 45).

سرزمینی که جیحون در آن جاری است (ماوراءالنهر)، در یونانی باستان ترانس اکسانیا و در فارسی ورز رود (فرارود) خوانده می‌شد. در منابع اسلامی به زبان عربی، ناحیه واقع در شمال جیحون ماوراءالنهر* نامیده شده است (لسترنج، ص 433). دولت هایی که در کرانه‌های جیحون به وجود آمدند، در زمان قدیم به اکسس مشهور بودند (بولشایا، همانجا).

در آثار جغرافیانویسانی مانند ابن خردادبه، سده سوم (ص 33)، ابن رسته (سده سوم؛ ص 91)، ابن فقیه (سده سوم؛ ص 324)، مقدسی (سده چهارم؛ ص 22)، حدودالعالم (سده چهارم، ص 40)، اصطخری (سده چهارم؛ ص 287)، گردیزی (سده پنجم؛ ص 154) و یاقوت حموی (متوفی 626؛ ذیل «أَرْتَخْشَمِیْن» و «جیحون») نام رود، جیحون ثبت شده، ولی محمد بن نجیب بکران (قرن هفتم؛ ص 48) نام آن را جیحون خوارزم ذکر کرده است و به نوشته حافظ ابرو (متوفی 833؛ ج 1، ص 169)، به آن در عربی جیحون و در خراسان آب آمویه گفته اند و دلیل آن قرار گرفتن روستای آمویه بر سر راه خراسان - بخارا است. ابن رسته سرچشمه رود جیحون را شهرهای تبت و مسیر آن را به سوی مشرق و در جهت باد صبا ذکر کرده است (همانجا)، که از معادن این مسیر طلا استخراج می‌شود (همان، ص 93؛ جیهانی، ص 181).

در مقاله «نام کهن سیر دریا»، نوشته لیو شیتس (گزارنده: عسگری، لیلا)، نشریه: ادبیات و زبان ها «نامه فرهنگستان» تابستان 1384 - شماره 26 - گ. در باره سیر دریا چنین آمده است: «آمو دریا، Āmu، حاصل تحول Āmuya، Āmul (بعدها چارجوی و اکنون ترکمن آباد) است که شهری بوده است در کرانه جنوبی این رود بر سر راه بازرگانی خراسان به آسیای مرکزی در سده های میانه.

در ترکیب سیردریا، جز sīr پیچیده تر است. به طوری که کلیاشترنی اشاره کرده، جز sīr نخستین بار در نام منطقه یی در مسیر سفلا ی سیردریا دیده شده است. شرف الدین عبدالله ملقب به وصاف الحضرة (663-734) در اثر خود، تاریخ وصاف، به این نام اشاره کرده است. وصاف، در حدود 706 خ، در باره جنگ داخلی اخلاف چنگیزیان جوچی در سمیرچ، اطراف جند، چنین نقل می کند: «شاهانی از دودمان چغتای و اوگده بر شاه پسر قیدو و بر توکتای پسر اردو تاختند. شاهان به غارت ایل فرمان دادند. آنان اردوی زرین را، که سیر اردو خوانند، بسوختند و سرزمین تراز و ینگی را بر باد دادند.

یوستی و بارتولد sīr را در زبان ترکی با silis، نام سیردریا در آثار نویسندگان متقدم، مقایسه کرده اند که نخستین بار در تاریخ طبیعی، اثر پلینی، به آن اشاره شده است: «رود یاکسارت (یکسرت) Yaxarte

خود را بر گستره های پیرامون شان از جمله کشور داسیا (Dasia) (یونان و باختر) پهن ساخته اند. یوئه شی ها پس از گرفتن گستره یونان و باختری، پادشاهان کشور داسیا گردیدند.

وراندازی (مقایسه) این خبر، با اطلاعات نویسندگان باستان- استرابو و تروگوس پولیتی (Trogus Politeya) باعث شد تا پژوهشگران به این اندیشه بیفتند که کشور داسیا (Dasia)، نه گستره دولت یونان و باختری، بل که گستره بودوباش مردم هندواروپایی باستانی، یعنی تُخاری ها- «تُخارستان» است که متصرفات شان در آغاز مانند یوئه شی ها در تسلیانشان خاوری و در ترکستان خاوری بود و از آن جا، برخی از ایشان شاید همراه با یوئه شی ها به سمت غرب به آسیای میانه به راه افتاده بودند.

دستاورد جهانگردی و کشورپیمایی نخستین چینی پیشگام و پیشاهنگ «گشاینده راه به سوی باختر» لشکرکشی چین باستان به دره فرغانه گردید که در آن جا، بر پایه منابع چینی، در سده های یکم و دوم پیش از میلاد دولت دوان (فرغانه باستان) قرار داشت. ژانگ کیان، دوان را چونان یک کشور کشاورزی با دژها و آبادی های مستحکم توصیف می کند. باشندگان دوان به پرورش نژاد خاصی از اسب ها می پرداختند که عرق شان رنگ سرخگون خونی داشت. به گفته گاهنامه نویسان چین باستان (به گمان بسیار نیاکان نسل اسب های بادپای آخال (akhaltekins) کنونی)، به خاطر به دست آوردن همین اسب ها بود که امپراتوری هان با دوانی ها به جنگ پرداخت. پس از کشته شدن سفیر چین در 104 پیش از میلاد در فرغانه، به سال های 102 و 101 پیش از میلاد، سپاهیان چینی به دوان لشکرکشی

را، که سکاها سیلیس خوانند، اسکندر و سپاه او در برابر تانائیس (Tanais) به کار بردند» (NH.VI, §49).

به نظر کلیاستورنی، sīr با śīrā در ختنی- سکایی یا [šīr] «šyr» «خوب، نیکو» در سغدی (اوستا- srīra، هندی باستان śrīrā, śrīlā)- مطابقت دارد- فرضیه یی که تنها بر پایه شباهت آوایی استوار است...- گ.

نمودند و با بیش از 60 هزار جنگجو (به اضافه سپاهیان رس رسانی یا لجستیکی) بر آن تاختند.^{۳۳}

هرگاه به سال 102 سپاهیان هان با یورش توانسته بودند تنها شهر «یو» در حومه اُزگن کنونی را بگیرند، لشکرکشی دومی را با هدف تصرف پایتخت دوان انجام دادند. چینی ها در این تهاجم، خط بیرونی سنگرهای پدافندی دوان را درهم کوبیدند و نابود کردند، مگر، با این هم قادر به گرفتن دژ استوار ارگ نشدند. پرگانه یی ها یا فرغانه یی ها (دوانی ها) از ترس حمله همسایه های کنگویی شان، با چینی ها در زمینه صلح به توافق رسیدند. این بود که چینی ها چند ده راس «اسب خوش پیکر و برین نژاد» و سه هزار راس اسب عادی به دست آوردند. فرمانروای پیشین را برکنار نمودند و به جای وی پادشاه نوی گماشتند. با این هم، نیروهای هان در راه بازگشت به خانه، آماج شبخون های پیوسته مردمان بومی قرار گرفتند. از سوی دیگر، پس از رفتن چینی ها، دوانی ها شاه دست نشانده چین بر تخت خود را کشتند. مقارن با این زمان، در دره فرغانه آبادی های بسیاری ساخته شد- هم آبادی های دژگونه و مستحکم و هم آبادی های غیر مستحکم (unfortified) [7.]

³³. دلیل این کار، آن بود که دشت نشینان کوچرو، به ویژه هونوها، اسب های بسیار نیرومند و تندپا داشتند. برعکس، چینی ها از کوچک جثه و کند رو بودن اسب های شان رنج می بردند و در نبرد سواران، حریف هونوها نبودند. به ویژه این که هونوها با دسته های سواران خدنگ افکن به روستاها و آبادی های چینی به سرعت یورش می بردند و با به یغما بردن آن، آذرخش آسا در دل بیایان ها ناپدید می شدند. در این حال، سواره نظام چین از پیگرد آنان در می ماندند و به فرض گیر کردن آن ها، به دلیل ناتوان بودن اسب های شان، باز هم کاری از پیش برده نمی توانستند. برای شکستن این بن بست نظامی، تنها به دست آوردن اسب های دوانی می توانست این ضعف ارتش چین را جبران نماید. از این رو، پیشاروی چین دو راه بود: یا این که از راه گفتگو و بازرگانی، این اسب ها به دست بیاورد و یا این که با لشکرکشی و به کارگیری روش های سخت ابزاری. این گونه، پس از ناکام شدن دیپلماسی، لشکرکشی به دوان امری بود ناگزیر.

این لشکرکشی که با هدف به دست آوردن اسب های دوانی بود، در آینده برآیند غیر منتظره یی داشت- افتادن ختن به دست چین.- گ.

...و اما دستاورد اصلی ماموریت ژانگ کیان به دست آوردن همپیمان نیرومندی برای امپراتوری هان در سیمای دولت اوسون ها بود با جمعیت 630,000 نفری و ارتشی 188.000 نفری، که در آن گارد دولتی اوسون مرکب از سی هزار سپاهی حرفه‌ی خدنگ افکن کماندار سواره و پیاده شامل بود. زور این رزمندگان را هونوها هنگامی که در سده یکم میلادی رهبر اوسون ها- وی گویمی (Guymi) بر آنان تاخت و چهل هزار اسیر گرفت، دیدند.

...در علم اتمولوژی یا ریشه شناسی (فقه الغت)، چنین ابراز نظر شده است که کلمه کنگلی یا کانگلی در زبان تورکی ریشه ندارد و می تواند نام یک کشور باشد که مردم آن به پیشگاه چرخ ها یا ارابه ها چونان ارابه «الهه باروری و آب» به نیایش می پرداخته اند و آن را پرستش می کرده اند. از این دیدگاه، پیوند احتمالی کلمه «کنگلی» (در صورت موجودیت کانگئلنگ kangylyg) با نام های باستانی کانتسزیوی خاوری (Kanghadih)، کنگ دی (Kangdi) و یا کانتسزیوی غربی- کنگ، کنگها و حتا با تُخارها- «کوچه»³⁴، گاوئچه مدلل می گردد.

اکنون مسائل مربوط به تاریخ کهن تباری اوسون های باستان را بررسی می کنیم که «در برابر پژوهشگران پرسش های بیشتری را نسبت به پاسخ های ممکنه آن مطرح می کند». نسخه نسبتاً کامل روایت های تاریخی- شجره نامه یی اوسون ها در گزارش بان گو (Ban Gu) حفظ گردیده است که در آن فرمانروای اوسون ها به نام کونمو یاد می شود.

پدر کونمو- ناندومی (Nandoumi) همراه با یوئه شی های بزرگ میان (کوه های) تسیلیان و دانهوانگ می زیست و فرمانروای دولت پادشاهی کوچکی بود. یوئه شی های بزرگ با حمله یی او را کشتند و زمین های وی را گرفتند. مردم او نزد هونوها گریختند و به آن ها پناه بردند. پسر او، کونمو تازه به جهان آمده بود. سرپرست او- بوتسوزو شیو با نوزاد در آغوش می گریخت. او با گذاشتن نوزاد روی چمنی در میان سبزه ها، به جستجوی

³⁴. شاید نام رود کوکچه از همین کوچه گرفته باشد-گ.

خوراک رفت و هنگامی که بازگشت، دید که ماده گرگی از پستانش او را شیر می دهد و کلاغی بر سر او با گوشت در منقار در پرواز و گشتزنی است. بوتسوزو شیهو (Butszyu-Shiho) دریافت که نوزاد موجود مقدس است و نشانه یی از الوهیت دارد. این بود که او را به هونوها سپرد». [22]

این اسطوره توتم (جانور) پرستی (totemic myth) است در باره به جهان آمدن فرزند الهی در نتیجه تعامل میان دو جهان - بالا و پایین. تجسم (incarnation) جهان بالا - کلاغ کیهانی است با گوشت توتم-نیا.

ریشه شناسی رونویسی ایماها یا هیروگلیف (Hieroglyphic transcription etymology) «او- سون» به گونه تحت الفظی به معنای «نواده کلاغ» است. نیاکان احتمالی اوسون های هفتروود در اندین (Andin) (کنون، بخش جنوبی گانسو- چین)، به نام «مو- تیانتسزی چوژان (Mu-Tianjie Zhuan) یعنی «تیره کلاغ سرخ» (چی او شی) یاد می شوند. در اساطیر چین باستان، کلاغ سرخ، همواره با خورشید در حال طلوع- چونان نمادی از آسمان بامدادی، پیوند دارد. نقش همانندی را در اسطوره های هند باستان «ارونا» (سرخ) بازی می نماید.

ارونای هند باستان (Aruna)- برادر بزرگ «پادشاه پرندگان»- عقاب گارودا (Garuda) بود. او پیش از موعد مقرر از شکم مادرش بیرون پرید تا برآمدن خورشید را بنگرد و بال و پر وی در پرتو نور سرخ سپیده دم، به رنگ سرخ بود. کیش کلاغ سرخ در نام های تباری مردمان آلتای («قرل کرگه» (قرغه؟) در شوری Shoria) بازتاب دارد و در فرهنگ عامه یاکوتیا، کلاغ برای مردمان، آتش را به ارمغان می آورد.

گوشت در منقار کلاغ افسانه یی اوسونی ها، در واقع گوشت نیای توتمی - خورشید در حال طلوع، در آسمان آبی سپیده دم است. این گونه، کودک در اسطوره کهن اوسونی ها چونان حامل ماهیت خورشید و آسمان «برآمد» می کند.

ماده گرگ در اسطوره، چونان تجسم (incarnation) خدای باروی- اژدها- نماد جهان پایین است. اژدهای اسطوره‌ی معمولاً و در گام نخست، با آب به عنوان پیش زمینه باروری، پیوند دارد و به راستی، در واریانت تورکی باستانی اسطوره، کودک نه به چمن رها می شود، بل که در مرداب پرتاب می گردد (و یا در دریاچه پر از گیاه و علف). در این حال، همانندی رفتار ماده گرگ (اژدها) و پدر- سرپرست، که نیز دست اندر کار سیر ساختن کودک اند، جلب توجه می کند.

سرپرست نوزاد- بوتسوزیو شیهو (Butszyu-Shiho) - لقب یوئه شی «شیهو» دارد (...و، به میزان کمتری کانتسزیویی) و کودک را از همان دوره نوزادی روی دست خود می گیرد و می پرورد.

شاید، در این واقعیت بایسته باشد شواهد در باره موجودیت سنت «نوزادبخشی» یا آوانکولات (avunkulata) را در نظر گرفت که در آن، نوزاد هنوز به عنوان دارایی قوم مادری پنداشته می شود و در این مورد مشخص- مربوط یوئه شی ها که از دودمان تیره ماهتابی اند و نماد آن در مورد مشخص- ماده گرگ (به جای اژدها) می باشد. چنین تفسیری ما را به اندیشه در باره موجودیت اداره باهمی دودمانی «خورشیدی- ماهتابی» می کشاند. درست مانند آن چه که در جوامع تورک های باستان، خزرها و دیگران بود. این پنداشت اجازه می دهد تا سرانجام گزارش در باره زندگی «باهمی» اوسون ها و یوئه شی ها را «میان تسیلیان و دانهوانگ» را درک کنیم. اوسون ها و یوئه شی های دوره گانسوی - دودمان ماهتابی-آفتابی یک دولت یا تشکیلات قبیله‌ی زیر نظارت تیره ماهتابی شهبانو و یا حتا یک پادشاه زن (سلطان) است.

گزارش در باره کشته شدن فرمانروای اوسونی ها به دست یوئه شی ها و پس از آن، آزار و شکنجه یوئه شی ها از سوی اوسونی ها نشان دهنده یک مبارزه دردناک و طولانی میان ضوابط مادرسالارانه و آیین رو به رشد پدرسالاری می باشد. از این منظر، برپایی نهاد نخستین دولت اوسونی در هفتروود را بایسته است همین گونه همزمان به عنوان پیروزی نهایی پدر سالاری بر مادر سالاری و چیرگی یابی تیره آفتابیان بر تیره ماهتابیان ارزیابی کرد.

نمونه هایی از چنین وضعیتی در جوامع آسیای مرکزی می تواند، به عنوان مثال، تاریخ شکنجه خوشنبتار و حتا نابودسازی نمایندگان فراتیری (phratry) دودمانی خاتونی اشیدها (ashide) (اژدها)، از سوی فیراتیری «آسمانی زادگان» آشینا (آشینا، «آسمان کوک تورک» [کوک تورک-گک]. در خاقانات دوم تورک پس از سال 716 میلادی 23 و نیز مبارزه همانند از دیدگاه انگیزه در خاقانات اویغور در میانه های سده نهم شمرده شود که در باره آن در یکی از اسناد گفته می شود: «ما، اویغورهای دو بخش هستیم. ما اویغورهای مرگ و «اژدها» ها هستیم، ما با هم دشمنان سیاه و سفید [آشتی ناپذیر-گک]. شده ایم.»

در مبارزه میان فراتوری ها «خاقانی- پدرسالارانه» و «خاتونی- مادرسالارانه» بر سر حاکمیت، در درون ائتلاف دودمانی حاکم، بافت اجتماعی و مبارزه اجتماعی در جامعه بازتاب می یافت. چون، پشت سر هر یک از این نیروها، گروه های معینی از قبایل که از موقعیت ممتاز خود در سلسله مراتب قدرت استپی دفاع می کردند، ایستاده بودند.³⁵

³⁵. همان گونه که می دانیم، پیش از به میان آمدن شاهنشاهی هونوها، بر استپ ها، دولت شاهنشاهی ماهتاییان یا یوئه شی ها فرمان می راند که روشن است هونوها و اوسونی ها و سایر قبایل دشت نشین همه فرمانبردار شان بودند. در گذشته، پادشاهان برای نگهداری دولت خود، حرمسراهایی می آراستند و در آن گلچینی از بانوان را از همه قبایل زیر دست خود گرد می آوردند و این گونه، با برپایی پیوندهای خویشاوندی، به گونه یی همه قبایل را از رشته دختران شان در ساختار قدرت مشارکت می دادند. به گونه یی که افتخار خویشاوندی با خاندان شاهی را پیدا می کردند. همین گونه، دختران خود را به زنی پادشاهان و یا شهبازگان کشورهای زیر دست خود می دادند تا با رشته پیوندهای خانوادگی، قدرت خود را بیشتر استوار گردانند.

در مورد، مشخص مورد نظر، ماهتاییان با دادن شاهدخت ها به شاهان کشورهای زیر دست، چنین سنتی را رایج ساخته بودند که همانا ولیعهد- شاه آینده، از شهبانوی مهتابی باشد. در مورد ماودون، برعکس چنین شد که چون او، پسر ارشد شاه از زن نخستش بود، و روشن است خود را جانشین تاج و تخت پدر می پنداشت و برعکس، پدرش می خواست پسر کوچکتر خود از زن ماهتابی (ماهبانو) را ولیعهد بسازد، و از همین رو او را به دربار ماهتاییان به عنوان گروگان فرستاده بود، در برابر پدر برآشفته و دست به کودتا

اسطوره اوسونی داشتن نسب کیهانی (آسمانی)، که در سیمای یک روایت تاریخی بافته شده است، نوعی پوشش اساطیری است که به کمک آن، وضعیت نو سیاسی-تباری جامعه اوسونی در هنگام نوشتن این اطلاعات تاریخی، اعلام و توجیه می گردد. شاید، مبارزه یاد شده، دارای بار جامع و همه جانبه نبوده باشد و به طور مستقیم به جنبش های تباری جمعی در میانه های سده دوم پیش از میلاد پیوندی نداشته است. به هر حال، پژوهش های باستان شناسی در هفترو، امکان نمی دهند به این برداشت رسید که دگرگونی بارزی در فرهنگ مادی در این زمان رخ داده باشد. [24] در همین حال، باستان شناسان چینی موفق شده اند برخی از ویژگی های تازه را در یادمان های باستان شناسی عهد اوسون ها برجسته سازند و آن ها را با موجودیت «شاخه های سئه یی (سکایی) و یوئه شی» در بافتار اوسون ها پیوند بزنند. [25]

چند دیدگاه در باره ریشه های تباری و زبانی اوسونی ها باستان هست:

آبل رمیوزه (Remusat) و کلاپورت (Klaproth) آن ها را هندوآریایی-گوتی (گاتی) می پنداشتند. گروم-گرژیمایلو (G.E.Grumm Grzhimailo) اوسون ها را دارای ریشه آمیخته تورکی-هندواروپایی-گوتی می پنداشت.

شماری از پژوهشگران، از دیگین (Degin) گرفته تا...، پیک شکست یوئه شی ها از سوی اوسون ها را با گزارش های نویسنده باستانی در باره آسیان ها که پادشاهان تخاری شده بودند، ورنانداز (مقایسه) نموده و متمایل به یک چیز پنداشتن اوسونی ها و آسیانی ها گردیده

زد و کار به جایی رسید که دولت ماهتاییان را از بن برانداخت. روشن است در این کار، او این شانس را داشت تا از دشمنی اوسونی ها با ماهتاییان بهره برداری بایسته یی بنماید.

در مورد مشخص مورد نظر، سخن بر سر این است که قبیله یوئه شی (ماهتاییان) پاسدار منافع خود از راه کیش مادرسالاری و قبیله های دیگر، مانند اوسون ها و هونوها به رهبری ماودون، برعکس، مدافع پدرسالاری بودند که کشاکش میان این دو گروه، سرانجام به سود پدرسالاران پایان یافت.-گ.

بودند. 26 با آن که به گونه‌ی که اومیاکف خاطر نشان ساخته است «هیچ مدرکی را جز از همانندی ظاهری واژه‌های «اوسون» و «آسیان» نمی‌توان به سود این دیدگاه ارائه کرد».

به این موضوع، به پیمان‌ه معینی در آثار پژوهشگرانی چون ژ. شارپانته (Zh. Sharpante)، گ. هالوان (g. Haloun)، گ. او. ویلی (G.U. Veyli)، ی. گارمات (Ya. Garmatta)، س. آلت‌هایم (S. Althaym) و دیگران نیز پرداخته شده است. [27]

به سال 1974 آ. ن. برنشتام (A N Bernshtam) اندیشه اوسونی بودن کوشانی‌ها را مطرح کرد. 28. اکنون، ای. پولیبلنک بر اندیشه تخاری زبان بودن اوسون‌ها پا می‌فشارد. [29]

یو. ا. زویف هم با پیروی از نو. ا. اریستف و ک. سیراتوری، به اندیشه تورکی زبان بودن اوسونی‌های باستان، متمایل است. [30]. افزون بر این، به باور آن‌ها، نام اوسون، در نام‌های سرزمین‌های بازماندگان اوسون‌های باستانی هفترو- ژوز (جُز)‌های بزرگ یا کهن (که در سنت‌های نَسَبی- تباری قزاق‌ها به نام اویسون‌ها (Uysun) و در سنت‌های نَسَبی- تباری قرغیزهای معاصر در سیمای ساختار قبیله‌ی تیره اویشان (uyshun) متبازل گردیده؛ بازتاب یافته است. [31]

به پنداشت چینی‌ها، اوسونی‌ها کوچیان «ناب» بودند. آن‌ها «زمین‌ها را قلبه و ماله نمی‌کردند و در آن چیزی نمی‌کاریدند» (کشت نمی‌کردند) - گ. ه. همراه با چارپایان در جستجوی آب و سبزه می‌کوچیدند و این آداب و رسوم شان با هونوها همخوانی داشت. [32]. عبارت قالبی و متحدالماّل «در جستجوی آب و سبزه می‌کوچیدند» برای توصیف بسیاری از توده‌ها در این سوی دیوار بزرگ چین (چانگ چنگ یا چان- چئن) به کار می‌رود. مگر، این که این قبایل کوچیان «ناب» بوده باشند، درست نیست. برای مثال، بان گو گزارش می‌دهد که بانو فئن Fyn - شاهدخت چینی که همسر کونمو- شاه اوسونی‌ها بود و در بارگاه او می‌زیست، هدایایی را در میان گردانندگان اوسون که «زمیندار و مسکون» بودند، پخش کرد. سرزمین مغولستان کنونی، که در گذشته کشور یورت‌ها (چادرها یا

خیمه‌ها)ی هونوهای باستانی شمرده می شد، پس از کاوش های دامنه دار باستان شناسی، امروزه چونان «کشور شهرهای باستانی» شناخته می شود. [33]

در باره کشور اوسون، خود گزارشگران چینی به «چئن-ی» (آبادی های احاطه شده با دیوارها) و آن که اوسون ها «دارای شهرها و روستاها» اند، و نیز «به کاشت درختان می پردازند»؛ اشاره نموده اند و نگاشته اند که «اوسون ها دارای اسب های بسیار اند و ثروتمندان آن ها تا چهار یا پنج هزار اسب دارند». [34]

به احتمال زیاد، اوسون ها نه کوچروان «کلاسیک» و نه هم «کشاورزان و زمینداران «کلاسیک» بودند، بل که به شیوه نیمه کوچروی و نیمه زمینداری می زیستند که در آن دامداری با کشاورزی و شیوه زندگانی دشت نوردی با زندگی نیمه مسکون آمیخته شده بود. کاوش های باستان شناسی کنون به گونه مدلی نشان داده است که شیوه اصلی پیشبرد اقتصاد دامداری در میان اوسونی ها باستان به چرا بردن رمه ها در مسیرهای نصف النهاری و کوچروی در مناطق و گستره های بیخی معین در زمان های معین سال بوده است. به سخن دیگر، کوچروی نه به گونه نامنظم، بل به شدت سامانمند صورت می گرفته است. شاید دلیل ویژه بودن شیوه زندگی اوسون های باستان همین بوده باشد- بودوباش در یورت ها یا چادرهای «تسیون لیو» (tsyunlu)، «کلبه های نوع تسیونی» (Sünnu) [35] گردی نما (rounded shape) دارای چهارچوب ها یا استخوان بندی های بافته شده از شاخه های درختان بید. «شاخه های بافته شده درختان بید، دیواره ها و چترهای بوریایی، بام خانه های شان را می پوشانید».

شالوده شمارش نظامی- قبیله یی یگان ها در اتحادیه اوسونی، سیستم ده تایی (دهی یا تومانی) بود -نشانه استاندارد که بایسته است آن را در گزارش ها در باره «ده پسر» شاه کونمو دید. تقریباً همین گونه عبارت (ده پیشوا) یا پیشوایان دهگانه» در خاقانات نیمه تاریخی تورکی غربی- ایستیمی خاقان (Eshtemi) هنگام توضیح خاقانات دهگانه بعدی تر «اون- اوک» («ده پیکان»)، که در همین سرزمین ها پسان تر (به سال های 603-699) ساخته شد، حضور دارد.

خاقانات تورکی غربی، چونان میراث سامانه نظامی - دموکراتیک، به شکل یک سازمان «سه سازه» ساخته شد: «جناح چپ - مرکز و جناح راست» در پنج منطقه قبیله‌ای در هر جناح و مرکز خاقانات. درست همین گونه، نیاکان اوسونی [تورکیوت‌ها یا کوگ تورک‌ها - گ]. به سه بخش تقسیم شده بودند و نقش رهبری را در این اتحادیه، پیشوا - کونمو بازی می‌کرد.

ساختارهای سه گانه (trial) همانند بسیار مناسب برای جنگ و «شکار»های گروهی و از نظر ظاهری شبیه با اتحادیه سه سازه‌ای - خویشاوندی با ازدواج‌های درون خانوادگی پسر عموها با دخترعموها (cross-cousin) [36] در دوران باستان بسیار رواج داشت که در این خویشاوندی‌ها، رشته‌های همپیوندی با ازدواج فرزندان تیره‌های فرمانروایان که خودگردانی و خودمختاری آن‌ها را از راه چنین خویشاوندی‌ها تامین می‌کرد، شیرازه می‌یافت. مدت‌ها پس‌انتر از این، بر اساس ترکیبی از سازمان سه سازه‌ای و سامانه‌های شمارش دهی یا سه ده تایی (decimal number system) (سه «صدتایی» - بخش دوم آن) در گستره قزاقستان سه ژور (جزء) - «صدتایی» چونان نمادی از همه مردم قزاق تشکیل یافت.

ویژگی‌های فرهنگ مادی اوسونی‌ها در نامه شکواییه‌ای و گلایه آمیز شاهدخت چینی از بستگانش که وی را به زنی پادشاه اوسونی‌ها داده بودند، بازتاب یافته است: «شما مرا به زنی پادشاه اوسون‌ها داده‌اید که به دور از کشور آسمانی (کشور بهشت گون چین) در آخر جهان زندگی می‌کند. تسیونلو (Tsyunlu) (خیمه کروی) - خانه من است که دیوارهای آن از چوب‌های بید ساخته شده است. خوراکم گوشت و نوشیدنی ام شیر ترش است.» [37]

سخن گفتن در باره قلمرو تباری اوسونی‌ها از روی اطلاعات در دست داشته منابع چینی بسیار دشوار است. چون، نفوس گروه حاکم یا قبیله حاکم به طور کامل شناخته نشده مانده است و خود اتحادیه سیاسی، که در نتیجه تعویض دودمان، نام سیاسی اوسون را به خود

گرفته بود، از دیدگاه تباری متشکل از قبایل گوناگون بوده است. از گزارش سال 73 پیش از میلاد چنین بر می آید که گستره دولت اوسونی در خاور در برگیرنده مناطق تسزیان و ائشی بوده است. در باره تسزیان با اطمینان گفت که این منطقه مربوط یوئه شی ها بوده است و نام آن هم یک نام یوئه شی - کیان (Kayaan) به معنای سفید.

نام چینی ائشی (اکسا) مطابق نوشته های بطليموس، منطقه اکسا - اسکیت (Scythians) (Akassa) در آن سوی کوه های کاسیاس (Kasiys) در خاور تیان شان را به خاطر می آورد. به گفته بطليموس، در آن سوی آن، در دامنه های کوه های ائدومی (Emod)، اسکیت های هاورانی یا خاورانی (Hauran) می زیستند که با گستره «فرمانروای خونی یا هونی» گاهنامه های چینی یک چیز می باشد.

قبیله یوئه شی خونی (hune tribe)، در میانه های سده دوم پیش از میلاد، به بخش های میانی استان کنونی گانشو در ناحیه های چژان ئی (Zhangye) و تسزیویان (Jiuquan) کوچیده بودند. [38].

با شکست یوئه شی، این زمین ها زیر سیطره امپراتوری هونوها قرار گرفت و بر این اساس، دیگر یک منطقه هونویی شمرده می شد. به سال 121 پیش از میلاد، باشندگان آن به گستره دولت چینی هان پیوستند و محل بود و باش شان دیگر یک گستره «متروک و تهی از سکنه» شمرده می شد. سفیر دولت هان، در سال 120 پیش از میلاد، کونمو - پادشاه اوسونی ها را مایل به کوچیدن به همین جا نموده بود. [39]

مرزهای سیاسی اوسون ها در غرب، از روی شرح رویدادهای مربوط به دعوت شانوی خودگماشته هونوی شمالی به کانتسزیو - کنگها و تاخت و تازهای او بر اوسون ها در سال های دهه چهل پیش از میلادی می گردد. گزارش شده است که در یکی از یورش ها بر اوسون ها، شی شی (شاه شاهان) - پادشاه دولت هونوی شمالی، تا نزدیکی پایتخت اوسون ها - شیگو (Chigu) رسیده بود و مردمان بسیاری را کشته و شماری را هم به اسارت برده بود و رمه های شان را هم ربوده بود. اوسونی ها مصمم به پیگرد او نشدند. این گونه، مرز

غربی آن‌ها - به فاصله یک هزار لی، به یک سرزمین تهی از باشنده مبدل گردید. [40] شاید، در این زمان، مرز غربی اوسون‌ها به دره تالاس نمی‌رسید، چون شی شی همو در کرانه تالاس دژی برپا نموده بود که در نظر داشت از همان جا گستره اوسونی‌ها را بگیرد. از همین رو بود که اوسون‌ها مصمم به بستن اتحادیه با دولت چینی‌هان در برابر هونوهای شمالی شدند - چیزی که نفوذ چین را در کشور اوسون‌ها تقویت بخشید و خشم و ناخشنودی باشندگان بومی را برانگیخت. به ویژه دخالت چین در امور جانشینی پادشاه که در آن گروه‌های دارای گرایش‌های هونویی و چینی، بر سر تاج و تخت مناقشه داشتند، به آتش تنش‌ها هیمة می‌انداخت.

نتیجه این درگیری، فروپاشی دولت اوسون به دو بخش - کونموی بزرگ و کوچک بود. این رویدادها بین سال‌های 51-64 پیش از میلاد رخ داده بودند. اما سال‌های 45-14 پیش از میلاد - سال‌های پادشاهی کونمو تسیلیمی (Tsylimi) - اوج شگوفایی دولت اوسون شمرده می‌شود. چون، او تخت و تاج را با اقتدار در دست داشت و در متصرفاتش، «آرامش و صلح پایدار» فرمانفرما بود. پیوند زناشویی او با شاهدختی از دودمان حاکم‌هان، خود گواه بر اهمیت دولت اوسون در نقشه سیاسی آسیای مرکزی و خاوری و ذینفع بودن اوسون‌ها در روابط همپیمانی با دولت‌هان می‌باشد.

این تنها دودمان حاکم چین نبود که شاهزاده خانمی را به زنی کونموی اوسون‌ها داده بود. شانیوهای هونویی هم شاهدخت‌هایی را به همسری کونموهای اوسونی می‌دادند. در عین حال، دختر کونمو به نام دی شی (Dishi) (شهبانوی دی) - همسر فرمانروای ترکستان خاوری بود.

چینی‌ها پیش از سده سوم میلادی، به گونه مفصل، بر تاریخ اوسون‌ها روشنی می‌افگندند. [41] هنوز، به سال 437 پیش از میلاد، گزارش‌هایی در باره سفارت اوسون‌ها به چین دیده می‌شود. از دوره اوسون‌ها یادمان‌های باستان‌شناسی بسیاری بر جا مانده است: ظروف گرد سفالی و گلی، پیکان‌های دارای نوک‌های آهنی (arrowheads)، شمشیرها،

خنجرها، سنجاق ها، گردنبندها از سنگ های گرانبها، گوشواره ها، دستبندها، آینه ها و... همه و همه، گواه بر فرهنگ شکوهنده یی اند.

تجزیه و تحلیل واژه های سیاسی چینی که نشان دهنده اشکال مختلف سازمان های اجتماعی در میان کوچیان آسیای مرکزی اند و در دفترهای تاریخ دودمانی از دوره «شی-تسزی» حفظ گردیده اند، بسیار جالب است. ایچیدی (H.Echedi)، تجزیه و تحلیل بسیار دقیقی از ترمینولوژی چینی، مربوط به مرحله پیش از تشکیل دولت تحول اجتماعی جوامع کوچرو انجام داده است. [42]

تجزیه و تحلیل ترمینولوژی مقتضی که برای عهد مورد بررسی به کار می رود، به دلیل شکلگیری دولت ها و امپراتوری های کوچی در گستره آسیای مرکزی، دلچسبی ویژه یی بر می انگیزد. به عنوان مثال، با سخن گفتن در مورد اوسون ها و گاوچه ها (gaoche) (کوچه ها، تخارها، یا کانتسزیوی ها)، منابع چینی از واژه «گو» یعنی «دولت» کار می گیرند؛ مانند:

«اوسون-گو»، یعنی دولت اوسونی،

«شین-گو»، یعنی دولت کوچی،

«گاوچه-گو» یعنی دولت گاوچه،

که گواه بر شکل گیری مناسبات دولتی در میان آن ها است.

بایسته یادآوری است که در عهد «مهاجرت های بزرگ»، به ویژه حمله قبایل کوچی یوئه شی، به نوبه خود، هونوها و اوسون ها را به خاور رانده بودند، زمینه ایجاد امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی را در سده های یکم-چهارم میلادی از پیش تعیین کرده بود.

شاهنشاهی کوشانی، یکی از نیرومندترین کشورهای عهد باستان بود که تاثیر شگرفی بر اوسون ها و کنگویی ها برجا گذاشته بود و اقلیم سیاسی و فرهنگی دیگری را غیر از آن چه که دولت های هخامنشی و پادشاهان هلنی آسیای مرکزی به میان آورده بودند، بر شالوده همزیستی و آمیزش سنت های یونانی و بومی و فرهنگ هندی و آسیای مرکزی، پدید

آورده بود که به ویژه در پذیرفتن آیین بودایی (که میهن و خاستگاه آن، هند شمرده می شود) چونان دین رسمی کشور، بازتاب می یافت.

یوئه شی های در گذشته کوچرو، بسیار زود سنت های فرهنگ زمینداری و کشاورزی را پذیرفتند و شایستگی خود را در دولرداری ثابت ساختند. آن ها در سده یکم میلادی در بلخ، جوی های آبرسانی و آبیاری نو، واحه های دهگانی و شهرها ساختند. فرمانروای آن ها- هرایوس (به روسی- گیرای (Giray) به انگلیسی- Heraios) برای خود سکه هایی سیمگونی با تصویر image خودش به شکل یک سوار مسلح با نوشتار یونانی ضرب زد که نمادی از سنت های استپ ها و دولرداری هلنی ها بود. هرایوس، خود را «کوشان» لقب داد.

رشد بیشتر متصرفات هرایوس به ایجاد دولت عظیم کوشانی انجامید، که بنیادگذار آن کدفیز یکم (Kadfiz 1) بود که عنوان «شاه شاهان» (شاهنشاه) داشت و چهار سردارنشین کوچک قبایل کوچی را در قلمرو بلخ زیر فرمان خود درآورد و آخرین نمایندگان دودمان های هلنی را سرکوب نمود. باختر (باکتریا) در عهد کدفیز یکم مرکز دولت کوشان و شهر بلخ - پایتخت آن بود. این وقایع به گونه تقریبی مربوط سده یکم میلادی می گردد. پسر کدفیز یکم- کدفیز دوم، سرزمین های شمال غربی هند را به سرزمین خود افزود و به هندویسم گرایش یافت. در این باره تصویر الهه شیوا- خدای هندو در سکه های عهد کدفیز دوم گواهی می دهد. نامدارترین پادشاه کوشانی- کنیشکا بود که در ثلث نخست سده دوم میلادی می زیست.

در عهد کنیشکا، پایتخت دولت کوشانی از آسیای میانه-از باختر (بلخ) به پوروشاپورا (Purushapura) (پیشاور امروزی) منتقل شد. کنیشکا به عنوان حامی بودیسم شناخته شده است، اما به روی سکه های دوره فرمانروایی او، نه تنها تصاویری از بودا، بل که خدایان مختلف آیین های دیگر- مانند یونانی و زرتشتی هم دیده می شود. خورشید دولت کوشان در میانه های سده چهارم میلادی غروب کرد و گستره آن زیر سیطره شاهنشاهی پارسی ساسانی، که جانشین امپراتوری اشکانیان شده بود، رفت. یافت شدن صدها عدد سکه در گستره آسیای میانه کنونی گواه بر توسعه مناسبات پولی در شاهنشاهی کوشانی است.

شهرهای بزرگ و کوچک کوشانی، سامانه کاملی را تشکیل می دادند که با جاده ها و مسیرهای کاروان پیما با هم پیوند می یافتند. به گونه یی که منابع چینی نشان می دهند، هنگامی که کوشانی ها بخش چشمگیر درازترین مسیر بازرگانی بین المللی - جاده بزرگ ابریشم را کنترل می کردند، روابط تجاری با امپراتوری های روم و هان دارای اهمیت بسیاری بود. در این حال، کوشانی ها که به عنوان دلالان در تجارت ابریشم و بسیاری دیگر از فرآورده ها میان رُم و چین باستان عمل می کردند، سود هنگفتی به دست می آوردند.

امپراتوری کوشانی یک دولت متمرکز بود، که در آن به شخصیت پادشاه تقدس و الوهیت و ربانیت قایل بودند. از همین رو، کیش ویژه دودمانی با نیایشگاه های خاص ساخته شده بود. دستگاه دولت کوشانی بسیار پرشاخ و برگ بود و دارای شمار بسیاری از رتبه ها و مدارج اداری. دوره کوشانی چکاد و بلندترین ستیغ در توسعه تمدن باستانی مسکون آسیای میانه شمرده می شود. فرهنگ کوشانی آمیزه یی بود از فرهنگ های بومی طراز خاور باستانی و فرهنگ شادی آفرینی دیرین هلنی، ظرافت هندی و سبک توفانی (gusty style) که توسط کوچی ها از استپ های آسیا آورده شده بودند.

هنر کوشانی در مواد یافت شده و به دست آمده در آرامگاه های سرشناسان و اشراف گور شده در گورستان های باستانی که در کاوش های باستان شناسان شوروی کشف شده اند، بسیار به خوبی مشاهده می شود. کنون، نقش بودیسم از روی آثار بودایی که در هر گوشه و کنار امپراتوری کوشانی، دیده می شد، برجسته شده است.

در شمار یادمان های برجسته عهد کوشانی می توان از صومعه مغاره یی بودایی در قره تپه و نیایشگاه فیاض تپه در نزدیکی شهر ترمز در جنوب آسیای میانه، محراب مقدس بودایی (sanctuary) در سرخ کوتل در شمال افغانستان، کاخ کوشانی در خلچه یان (Halchayane) در باکتریای شمالی و... یاد کرد.

فرهنگ کوشانی، که پیوندهای تنگاتنگی با فرهنگ های هندی، پارسی، چینی و فرهنگ مردمان استپ اور آسیایی داشت، شکوفایی تمدن های باستانی ایرانی آسیای میانه را بازتاب می دهد. ارزش های فرهنگی کوشانی، تاثیر چشمگیری بر توده ها و کشورهای همسایه بر جا گذاشته بود [43] که چنین تاثیری به ویژه در منطقه مهم دیگر آسیای میانه باستانی - سغد یا سغدیانا، که شامل واحه های بارور وادی های رودبارهای قشقه دریا و زرافشان می گردد، مشاهده می شود.

سغد احتمالاً بخشی از دولت سلوکی و یونان و باختر بود. در پایتخت آن - شهر ماراکنده (Marakanda)، که ویرانه های آن به عنوان شهر افراسیاب در حومه سمرقند کنونی شناخته شده است، باستان شناسان دیوارها و سازه های دیگر در گونه این عهد را کشف نموده اند.

در فرهنگ سغدی، به عنوان مثال، در ظروف سفالی، تاثیر نمونه های یونانی باستان دیده می شود و حتا کتیبه یی هم به زبان یونانی باستان در یکی از رگ ها ثبت شده است. فرض بر این است که سغد پیشتر از باختر (بلخ) زیر حاکمیت قبایل کوچ نشین درآمده بود. حاکمان این متصرفات، که در آن هنگام در این سرزمین ها حضور داشتند، به تقلید از سکه های یونانی و باختری، سکه های ضرب می زدند. نوشته های روی این سکه ها به زبان آرامی بودند (زبان باستانی سامی) که الفبای آن در زبان سغدی اقتباس شده بود. در سده های نخست میلادی، در فرهنگ سغدی تاثیرات ارزش های فرهنگی کوشانی به مشاهده می رسد. شاید سغد از لحاظ سیاسی وابسته به همسایه نیرومند خود بود. [44]

این گونه، جمع بندی موارد فوق، به طور خاص، تجزیه و تحلیل اطلاعات مکتوب چینی، امکان دادند به چند نتیجه گیری، هم دارای بار خصوصی و هم دارای بار عمومی دست بیابیم. می توان اظهار داشت که در دوره یی از سده سوم پیش از میلاد، تا سده چهارم میلادی، پیوندهای تنگاتنگ تباری و فرهنگی میان باشندگان غرب آسیای مرکزی (آسیای میانه و قزاقستان) و سرزمین های همسایه بلافصل جنوبی آن - ایران، افغانستان و شمال هند، و مردم باشنده بخش شرقی آن (در قلمرو ترکستان خاوری، مغولستان و... کنونی) و بخش

شمالی شرق آسیا، موجود بودند. به عنوان مثال، وجود چندین مرکز یوئه شی در آسیای میانه، در دره رود ایللی در شمال نان شان و مغولستان داخلی هویدا می گردد. منابع نوشتاری همین گونه وجود دست کم دو کشور با نام کنگک را که میان هم نه تنها با پیوندهای تباری، بل احتمالاً همچنین به لحاظ سیاسی مرتبط بودند، ضبط می نمایند.

منابع مادی اجازه نمی دهند به طور مستقیم پدیدآیی اصطلاح «هون» را با کلمه «سیونو» (هونو) ربط داد که صدای باستانی آن می تواند پروتوform های (protoforms) نوع «Frun» و «هونگنام» (Hungnam) را بازتاب دهد. اما دلایل کافی به دست می دهند گمان زد که این واژه برای بار نخست در اتنومیم های یوئه شی ثبت گردیده بود. پدیدآیی آن در غرب را می توان با حرکت های چندباره یوئه شی در غرب، که در باره آن شواهد و اسناد مکتوب حفظ گردیده است، پیوند داد.

شاید ریشه های همزیستی باهمی توده های ایرانی- تورکی ویژه آسیای مرکزی کنونی، همانا به دوران «مهاجرت بزرگ توده ها» برسند. چون یوئه شی ها و کنتسزیویی ها و همچنین کوشانی ها، باشندگان سغد و دوان، احتمالاً توده های ایران باستانی بودند که به دایره قبیله ساکایی- اسکیتی مربوط می شدند و هون ها و اوسونی ها هم احتمالاً مربوط به دایره قبایل آلتایی،³⁶ که از جمع آنان در آینده، جوامع تباری تورکی، مغولی و تونگوزی- منچوری جدا شدند.

سراسر این دوره، عبارت است از عهد استحکام قبایل پراکنده و چند زبانی آسیای مرکزی در تشکیلات نسبتاً پایدار نوع دولتی از جمله همچنین در گستره قزاقستان و قرقیزستان کنونی- اوسون ها، و کنتسزیویی ها، که رد پای موجودیت شان به خوبی در یادمان های تباری توده های قزاق و قرغیز حفظ گردیده است.

³⁶ هیچ آوندی در دست نیست که اوسون ها را به دایره قبایل آلتایی مربوط بدانیم. متأسفانه نویسنده در این باره هیچ سند و مدرکی ارائه نمی نماید. -گک.

اهمیت این دوره که به نام «مهاجرت بزرگ توده ها» شهرت یافته است، نه تنها منوط به آن نفوذی است که کانتسزیویی ها، اوسونی ها و به ویژه یوئه شی ها و هونوها بر تاریخ آسیای مرکزی و خاوری داشتند، بل که هم به آن تأثیری است که آنان بر روند آینده تاریخ جهانی برجا گذاشتند. هر چند اسامی برخی از توده های در ظاهر نابود شده و فراموش شده، مانند هونوها و بازماندگان احتمالی آن ها- هون ها، تا کنون مترادف با ستیزه جویی، بربریت، لگام گسیختگی و خشونت و ستمبارگی پنداشته و نگاشته می شود.

در سده پنجم میلادی، هون ها، احتمالاً در راه غرب اورآسیا با بسیاری از توده های دیگر، که بر سر راه شان قرار داشتند، آمیزش می یابند. آن ها که تقریباً گذشته با شکوه نیاکان خود- هونوها را فراموش کرده بودند که کمتر یادآور ظاهر آنان بودند، اما با این هم، شایستگی های جنگی آنان را از دست نداده بودند، در برابر اروپای وحشترده قرار گرفتند و با رهبری آتیلا ضربه ویرانگر و خردکننده یی بر آخرین تکیه گاه عهد باستان- امپراتوری روم غربی زدند.

یوئه شی ها هم که در گذشته در سده یکم میلادی به سیطره یونان باستان در آسیای مرکزی در سیمای پادشاهی یونان و باختری پایان بخشیده بودند، در آستانه پی ریزی شاهنشاهی جهانی کوشانی ها قرار داشتند که در سده های یکم- چهارم میلادی در جنوب غربی آسیای مرکزی (آسیای میانه) و شمال هند فرمان راند.

امپراتوری های بزرگ باستانی به شیوه های مختلف نابود شدند و به فراموشی سپرده شدند. برخی از آن ها، مانند دولت های چینی باستانی شین (تسین) و هان در اثر یک تصادف از هم فروپاشیدند و یا هم پس از بیماری های سنگین و دیرپا درگذشتند- مانند امپراتوری های هونوها و کوشانی ها. شمار دیگری از این دولت ها مانند یوئه شی، دوان، کانتسزیویی و اوسون، به سان رویای مبهمی ناپدید شدند و مانند حبابی ترکیدند.

رویکردها:

1. Сыма Цянь, глава 123, «Ши-цзи» («Исторические записки»). Издательство Бо -на. Пекин, 1928.
2. Там же, глава 3.
3. Там же, глава 123. В.С.Таскин. Материалы по истории сюнну. Москва, т.1, 1979, с.122-123
4. М.В.Крюков, Л.С.Переломов, М.В.Софронов, Н.Н.Чебоксаров, Древние китайцы в эпоху централизованных империй, Москва, 1983, с.105-120.
5. Бань Гу, глава 94, Хань-шу (История династии Хань). Изд. Бо-на. Пекин, 1928.
6. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу (История династии Поздняя Хань). Изд. Бо -на, Пекин, 1958.
7. Л.Н.Гумилев, Хунну в Китае, Москва, 1974, с.21; В.С.Кузнецов. Поход за Небесными лошадьми. М., 2007; С.Г.Кляшторный. Древнетюркские рунические памятники. М., 1964, с.171.
8. Ю.С.Худяков. Вооружение средневековых кочевников Сибири и Центральной Азии. Новосибирск, 1986, с.25-52.
9. Л.Р.Кызласов. Ранние монголы (к проблеме истоков средневековой культуры).- История и культура востока Азии, том 3, Новосибирск, 1975.
10. Бань Гу, глава 94 б, Хань-шу. В.С.Таскин, Материалы по истории сюнну (по китайским источникам), выпуск 2, Москва, 1973.
11. Ю.А.Зуев, К вопросу о взаимоотношениях усуней и канцзюй с гуннами и Китаем.- Известия АН Казахской ССР, серия общественных наук, выпуск 2, Алма-Ата, 1957.
12. И.Бенциг. Языки гуннов, дунайских и волжских болгар.- Зарубежная тюркология, Москва, 1986, с.11-29.
13. Э.Дж.Пуллиблэнк, Язык сюнну. -Зарубежная тюркология, с. 29-71. Г.Дерфер, О языке гуннов.- Зарубежная тюркология, с.71-135.
14. Ли Янь-шоу, глава 97, Бэй-ши (История Северных династий). Изд.Бо-на, 1958.
15. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу.
16. Чэнь Шоу, глава 30, Сань го чжи (Записи о трех царствах). Изд. Бо-на, Пекин, 1958.

17. Яо Вэй-юань, Бэй чао ху син као (Исследование варварских фамилий, существовавших во время Северных династий). Пекин, 1958.
18. М.Н.Дьяконов, Образ Сийавуша в среднеазиатской мифологии.- КСИИМК, вып.10, 1951, с.31-39. Фирдоуси, «Шах-намэ», том 2, 1960,с.266-354.
19. Рашид-ад-Дин,Сборник летописей, М., т.1, ч.1, 1951.
20. «Юань-ши» (История династии Юань), цзюань 130 , с.(1502) 27454, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
21. Рашид-ад-Дин, с.64
22. Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
23. «Синь Тан-шу» (Новая история династии Тан), глава 217 б, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
- 24 К.А.Акишев, Г.А.Кушаев, Древняя культура саков и усуней долины реки Или, Алма-Ата, 1983, с. 10-18.
25. E. Pulleyblank . The Wu-sun and the Yueh-chih migration. - BSO (A), vol. 33, Pt. 1, 1970.
26. С.П.Толстов, Древний Хорезм, Москва, 1948.
- И.И.Умняков, Тохарская проблема, Вестник древней истории, 1940, № 3-4, с.181.
27. G.Haloyн, Zur Uetsi-Frage Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 1937, s. 306. F. Altheim , Geschichte der Hunnen , Berlin , 1959. O. Maenchen-Helfen, The World of the Huns, London , 1973.
28. А.Н.Бернштам, История кыргыз и Киргизстана с древнейших времен до монгольского нашествия,-КСИИМК (Краткие сообщения Института истории материальной культуры), Москва-Ленинград, 1947, вып.16, с.266 -354.
29. E Pulleyblank , Chinese and Indo-Europeans , JRAS, 1966, №1-2, p. 29.
30. K. Shiratori, Sinologische Beitrage zur Geschichte der Turkvolker II. Uber der Hiugnu und der Tughu-Stamme. – UAH, 1902, t. 13.
31. Ю.А.Зуев, Исторические проекции казахских генеалогических преданий. К вопросу о пережитках. – Казахстан в эпоху феодализма, Алма-Ата, 1981, с.69-76.
32. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
33. Л.Р.Кызласов, с. 20-29.

34. Сыма Цянь, «Ши-цзи», с.2051 (1521).
35. С.И.Вайнштейн. Проблемы жилища степных кочевников Евразии. Советская этнография, 1976, №4.
36. Ю.А.Зуев, с.69-76.
37. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
38. А.Г.Малявкин, Танские хроники о государствах Центральной Азии. Тексты и исследования), Новосибирск, 1989.
39. Сыма Цянь, глава 123 «Ши-цзи». Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
40. Бань Гу, глава 70, Хань-шу.

در ویکی پیدیا در باره اوسون ها چنین آمده است:

«ووسون ها و همسایگان شان در پایان سده دوم پیش از میلاد:

ووسون (به چینی: 烏孫، به معنای فرزندان کلاغ) مردمانی کوچ نشین بودند که در آغاز در شمال باختری چین و در کنار یوئه شی ها می زیستند ولی در پیرامون ۱۷۶ پیش از میلاد به کرانه رود ایللی کوچیدند. آن ها پنج سده در آن جا زیستند. واپسین باری که در منابع چینی از ووسون ها یاد می شود، به سال ۴۳۶ میلادی بازمی گردد که چینیان فرستاده یی را به نزد ایشان فرستاده اند. آن ها در آینده با ترکان درآمیختند و در آینده اوسون خوانده شدند. امروزه از تبار ایشان ۲۵۰ هزار تن می زیند و به دو تیره دولت و ساری اوسون یا اوسون زرد بخش می شوند.

انگاشته می شود که نام ووسون دگرگون شده نامی مانند آسمان، آسمن یا اوسن بوده است و اگر چنین باشد می توان آن ها را اوسیان ها که استرابون در کتابش از آن ها یاد کرده، یکی دانست. دور نیست که نام ایشان در اصل همان آسمان بوده باشد چرا که در متن های چینی از سرزمین ووسون به نام آسمان و از اسب هایشان به نام اسب های بهشتی یاد شده است. همچنین ووسون را که از روی هیروگلیف کهن چینی خوانده اند، تلفظ دقیقی نیست.

آنان در آغاز در کنار یوئه شی ها می زیستند. سپس امپراتوری هونو یا شیونگنو آنان را به باختر راند. این چنین یوئه شی ها هم ووسونگان را به پس راندند که بر اثر این درگیری شاه

ووسونگ ناندومی هم جانش را از دست داد. فرزند خردسال او را رها کردند. ولی معجزه
یی رخ داد و گرگی ماده بدو شیر داد و کلاغ‌ها بدو خوراک دادند. شانیو پادشاه هونوها
(شیونگنوها) او را به فرزندپذیری پذیرفت. هنگامی که او بالنده شد، شانیو بدو فرماندهی باختر
کشورش را داد و او به یوئه‌چیان تاخت تا انتقام گیرد. یوئه‌شی‌ها به فرغانه گریختند و
سرانجام در بلخ جاگیر شدند. ووسون هم که در تعقیب اینان بودند، سرانجام در دره ایلی
جاگیر شدند و مرزهای خود را گسترش دادند و از هونو (شیونگنو) هم مستقل گشتند. شمار
ایشان را ۶۳۰ هزار تن نوشته‌اند که ۱۸۸ هزارشان زرهپوش و رزمجو بودند و از این رو نیروی
بزرگی در آسیای میانه شمرده می‌شدند.

در آینده هنگامی که امپراتوری هان به نبرد با شیونگنوها (هونوها) پرداخت، ووسون‌ها در
برابر فشار این امپراتوری سر به دشمنی با شیونگنو برداشتند. این همپیمانی با امپراتوری هان
که با پیمان‌های زناشویی سیاسی هم انجامید، برای ووسون‌ها گزینش خوبی بود. با
عقب‌نشینی این امپراتوری از آسیای میانه گزارش‌ها هم از سرنوشت ووسون‌ها کمتر دیده
می‌شود. می‌نماید که آن‌ها در سده پنجم پس از میلاد زیر فشار دولت روران (ژوژان) به
کوه‌های پامیر رفته باشند. در سده ششم میلادی، میهن پیشین ووسون‌ها بخشی از سرزمین‌های
دولت گوک ترک (تورک یوت‌ها) گردید. از این پس نامی از ایشان در تاریخ نیست.

کاوش‌ها باستان‌شناسان چینی و بررسی استخوان‌هایی که می‌نماید از آن ووسون‌ها باشد نشان
داده‌است که آن‌ها کوتاه‌سر و اروپایی‌سان بوده‌اند. زنان ووسون را در منابع دودمان هان
باختری چنین وصف کرده‌اند: «زشت با پوستی تیره و گودی چشمی ژرف». در منابع پسین
چینی نیز با واژه‌هایی خوارکننده آن‌ها را دارای چشمانی آبی یا سبز با ریش یا مویی سرخ و
مانند بوزینه وصف کرده‌اند.

دختر یک شاهزاده دودمان هان که میان سال‌ها ۱۱۰ تا ۱۰۵ پیش از میلاد به نزد پادشاه
ووسون که لقبش کونمو یا کونمی بوده، فرستاده شده‌است، چنین از ایشان یاد کرده که آن
ها در چادر می‌زیستند و گوشت خام می‌خوردند و شیر ترش مادیان را می‌نوشیدند.

آن‌ها در برخورد با همسایگان‌شان سیاست خوبی داشتند. با چینیان همپیمان شدند و پیروزی بزرگی را بر هونوها یا شیونگ‌نوها به دست آوردند. آن‌ها چینیان را به عنوان قدرت برتر پذیرفته بودند و پیرو آن‌ها ماندند.

در آغاز زبان آن‌ها را زبانی هم‌ریشه با زبان‌های آلتایی می‌انگاشتند و گواه ادعایشان را وجود لقبی چون بیگ در نزد ایشان می‌دانستند. ولی در آینده ثابت شد که لقب بیگ از زبان سغدی به زبان‌های آلتایی راه یافته و ریشه هندواروپایی دارد، همان گونه که در زبان پهلوی این واژه به گونه بغ درآمده است [به روسی - بوگ، به هندی بگوان (به روسی بگدان). همچنین در نام‌هایی چون بغداد و بگرام و بغلان - گ.].

می‌نماید که آن‌ها یکی از اقوام ایرانی و نزدیک به سکاهای بوده باشند. البته برخی نیز این نظریه را پیش کشیده‌اند که ووسون‌ها نیز مانند بسیاری از کوچ‌نشینان دیگر آمیزه‌ای از قبیله‌های همپیمان از نژادهای گوناگون بوده‌اند.

[یادداشت گزارنده: روشن است اوسون‌ها در آغاز با توجه به این که از شاخه شرقی گروه نژادی هندواروپایی بوده‌اند، باید به یکی از زبان‌های ایرانی خاوری سخن می‌گفته باشند. تورکی زبان شدن شان متاخر است. شماری از پژوهشگران تورکی زبان شدن را به دوره تسلط تورک‌یوت‌ها یا گوگ‌تورک‌ها در سده‌های ششم-هشتم میلادی پیوند می‌زنند. برخی دیگر (کسانی که معتقد به تورکی زبان بودند هونوها هستند)، چنین می‌پندارند که پس از فروپاشی دولت هونوها، شماری از ایشان به اوسون‌ها که همپیمان دیرین شان در برابر یوئه‌شی‌ها بودند، پیوستند و در نتیجه، از اثر آمیزش هونوها و اوسون‌ها توده‌نوی پدید آمد به نام یویی‌بان‌ها که مانند هونوها به زبان تورکی سخن می‌گفتند.

دشواری در این است که هونوها متشکل بر 24 قبیله گوناگون بودند. می‌توان چنین پنداشت که هونوهای خاوری بیشتر به زبان‌های پروتومغولی، هونوهای جنوبی به زبان آمیخته با چینی، هونوهای شمال باختری به زبان‌های پروتوتورکی سخن می‌گفته‌اند و تنها هونوهای همسایه با یوئه‌شی‌ها و اوسون‌ها، زبان اصلی و پیشین خود را که از گروه ایرانی

خاوری یا یکی دیگر از شاخه های هندواروپایی بوده است، حفظ نموده باشند. از این رو، دشوار است پذیرفت که یویی بان ها تورکی زبان بوده باشند. چنین پنداشته می شود که یویی بان ها همو گروه هایی از هونوهای سفید بوده اند که زبان شان از تورکی زبان ها متفاوت بوده است. اما پس از سیطره تورک ها در سده ششم میلادی، روشن است زبان بیشتر اوسون ها تورکی شده بود.

در ویکی پدیا به زبان روسی در باره اوسون ها چنین آمده است:

«اوسون ها 烏孫-توده های کوچرو هندواروپایی (یا بنا به برخی دیگر از ارزیابی ها تورکی زبان)، بوده اند که در دوران باستان در شمال سینکیانگ کنونی می زیستند و سپس در عهد هون ها به گستره هفتروود کوچیدند. تاریخ اوسون ها را می توان سر از سده دوم پیش از میلاد رصد نمود.

به گزارش چینی ها، اوسون ها دارای قد میانه، چشمان آبی و موهای بور بودند. اوسونی ها دارای سیمای بس متفاوتی از خارجیان سرزمین غربی بودند. کنون توده های تورکی زبان دارای چشمان آبی و ریش های خرمایی از بازماندگان آنان می باشند. تیپ نژادی آنان را انسان شناسان چونان اروپاییدی می پندارند. همین گونه، می دانیم که اوسون ها با سکایی ها و یوئه شی ها مخلوط بوده اند. این را پالیوانتروپولوژیست ها (paleoanthropologists) تایید می کنند.

برخی از مجموعه های به دست آمده در کاوش های باستان شناسیک، مربوط تیپ مدیترانه یی و شماری دیگر مربوط نژادهای پامیری-فرغانه یی اند. با این حال، این یافته ها بسیار اندک شمار اند و روشن است نمی شود از روی آن ها نتیجه گرفت که این مجموعه ها مربوط اوسون های ناب بوده اند و یا مربوط آن هایی که با سکایی ها و یوئه شی ها مخلوط شده بودند. از همین رو، تثبیت نوع نژادی اوسون ها بسیار دشوار است.

در باره تعلق تباری اوسون ها جروب بحث های داغی روان است. برخی از پژوهشگران چنین می پندارند که آن ها دارای منشای تورکی بوده اند.

پ. پیلو (P.Pelliot) و ال. هامبیس (L.Hambis) داشتن منشای مشترک اوسون های باستان با ساری اوسون ها (در قرقیزستان)، ازبیک های اوشونیا و اوشون ها و اوسون های جزء قدیم قزاق را تثبیت نمودند. بر اساس داده های سال های دهه 1860، ساری اوسون ها در منطقه ساری تاووقوم (Sarytaukum) شهرستان ویرنی (Verny) زندگی می کردند که شمار شان به 1200 خیمه (چادر) کوچ می رسید. گروه های کوچکی هم از ایشان در چیمکنت و شهرستان اولیاتین (Aulieatin) می زیستند. بر اساس سرشماری های کشاورزی سال 1897، تعداد آن ها به 1700 چادر می رسید.

در گستره قرغیزستان کنونی، بازماندگان اوسون ها در کرانه های دریاچه ایسک کول زندگی می کنند. اوسون ها در آغاز در گستره استان گانسوی ختن در همسایگی یوئه شی ها می زیسته اند. سپس به دلیل یرپایی پیوندهای خویشاوندی با آن ها در سده دوم پیش از میلاد (به سال 160 پیش از میلاد) به سرزمین های سکایی های تیگروخود به هفتروود کوچیدند. در اوایل سده یکم میلادی تنش هایی میان اوسون ها و هونوها پدید آمد.

در سده یکم پیش از میلاد، نفوس آن ها به 630000 نفر می رسیده است. سرزمین اصلی اوسون ها در دره رود ایلی واقع بود و مرز باختری سرزمین شان- رودخانه های، شو و تالاس شمرده می شد که در آن جا با کنگیوها Kang-kü/Kangju همسایه می شدند. در شرق، آن ها با هونوها مرز مشترک داشتند و در جنوب با فرغانه.

در سال های دهه 170 پیش از میلاد، شانوی مودی- رهبر هونوها اوسونی ها را شکست داد و ترکستان خاوری را گرفت. پادشاه یا گونموی (Gunmo) اوسون ها ناگزیر شد به اردوگاه مودی برود و اقتدار او بر اوسون ها را به رسمیت بشناسد. پس از این، اوسون ها نقش مهمی را به عنوان بخشی از نیروهای رزمی هون ها در سرکوب قبیله یوئه شی بازی نمودند.

[یادداشت گزارنده: شایان یادآوری است که اوسون ها و یوئه شی ها به رغم خویشاوندی، همچشمی ها و چالش های دیرینی هم شاید بر سر گستره نفوذ و چراگاه ها و ... داشتند. در

برخی از منابع گفته شده که همانا همین اوسون ها هونوها را به لشکرکشی و نبرد با یوئه شی ها برانگیخته بودند.]

هنگامی که دولت هونوها رو به فروپاشی گذاشت، چین با همه توان کوشید تا پشتیبانی اوسون ها را در نبرد در برابر دشمن خونین خود- فرمانروایان اوسون ها- یعنی هونوها به دست بیاورد. در 108 پیش از میلاد چین سفارتی نزد اوسون ها فرستاد، اما اوسون ها خویشتنداری پیشه نمودند و از همپیمانی آشکار با چین سر باز زدند. با این هم، شاه گونمو، شاهزاده خانم چینی را به عنوان همسر جوان خود پذیرفت (همسر ارشد وی دختر فرمانروای هونوها بود).

در سال 75 پیش از میلاد اوسون ها پیمان خود با هونوها را برهم زدند. هونوها برای گوشمالی اوسون ها به نوبه خود دست به حمله تنبیهی در برابر آن ها زدند و بخشی از زمین های شان را گرفتند و شماری از ایشان را به عنوان اسیر و گروگان با خود بردند. اما بیهوده. چون چنین رفتارهایی تنها اوسون ها را به همپیمانی بیشتر با چینی ها برمی انگيخت.

به رغم دامنه یابی تنش های دیپلماتیک میان هونوها و اوسون ها، وضع میان هونوها و اوسون ها به گونه چشمگیری تغییر کرد. دولت هونوها که در آستانه باژگونی بود، دستخوش آشوب و درگیری های درونی پیوسته یی بود.

در سال های 50-71 پیش از میلاد دولت اوسون ها را اونگویمی (Unguymi) رهبری می کرد که توانست دولت را استحکام بخشد و به یک رشته پیروزی ها بر هونوها دست یابد و در نتیجه تقریباً سراسر ترکستان خاوری را به دست بیاورد.

سئما تسیان (سیما کیان)- تاریخ نویس چینی در باره اوسون ها نوشته هایی دارد. اوسون ها به زبان تورکی باستان سخن می گفتند. رهبر جامعه شان، لقب گونمو (بیگ بزرگ) داشت.

[یادداشت گزارنده: برخی از پژوهشگران، همانا داشتن همین لقب بیگ را دال بر تورکی زبان بودن اوسون ها پنداشته اند. پژوهش های اخیر نشان داده است که آن ها این لقب را از سغدیان همسایه تقلید نموده بودند. در بالا گفته شد که این کلمه از بوگ یا بگ (بغ) هندی، روسی، ایرانی گرفته شده است.]

پایتخت دولت اوسون ها- چوگوچن (Chuguchen) (در قزل انگر، شهر دره سرخ در کرانه دریاچه ایسیک کول (روستای کنونی قزل- سو در قرغیزستان کنونی)) واقع بود.

کشور اوسون ها به سه بخش تقسیم می شد: خاوری، باختری و مرکزی: اوسون ها پیوسته با هونوها و کنگوی ها بر سر چراگاه ها درگیر نبرد بودند و با چین روابط گسترده دیپلماتیک و خانوادگی داشتند. جامعه اوسون ها از دید تکامل در حدی بود که دارای دولت شده بودند. برخی از اوسون ها زمیندار شده و در نشیمنگاه های دائمی ساخته شده از خشت و گل و سنگ بسر می بردند. یعنی از حالت کوچروی برآمده بودند. دامداری در زندگی اوسون ها نقش تعیین کننده ای داشته است و بیشتر به پرورش اسب و گوسفند می پرداختند. آن ها بر اسب های خود برچسب Tamga قبیله ای می زدند. یعنی تصویرهای کلاغ ها را می کشیدند.»

«همسایگی جغرافیایی با هونوها، که در خاور زندگی می کردند، و یوئه شی ها؛ برای زمان درازی سرنوشت اوسون ها را رقم زد و نقش مرگباری را در سرنوشت تمدن ایرانی بازی کرد.³⁷ چنین بر می آید که اوسون ها در کشاکش میان دو توده با هم رقیب همسایه، با توجه به اوضاع، جانب هونوها را گرفتند.

³⁷. به این معنا که نخست، یوئه شی های آریایی از گستره پهناوری در میانه های آسیا رانده شدند و در پی آن ها، دولت در آغاز خیونی (آریایی) هونوها هم بر افتاد. سپس قدرت در میانه های آسیا به دست نیاکان مغولان (ژوژان ها یا ژون ژون ها) افتاد که به نوبه خود اوسون ها را هم راندند. همه این ها به سود چین و به زیان ایران تمام شد. چون در فرجام چینی ها بر سرزمین های توده های ایرانی زبان مسلط شدند.

اوسون ها با شکست دیدن از دست یوئه شی های تجاوزکار، زمین های خود را ترک کردند و به خاور گریختند. در نبرد، پادشاه اوسون ها کشته شد. اما بر خلاف انتظار یوئه شی ها، مائودون- فرمانروای هونوها، با بازماندگان پادشاه کشته شده مهربانی فراوان کرد و این گونه، هونوها و اوسون ها از دشمنان، به همپیمانان در برابر یوئه شی ها مبدل شدند.

در شمال جونگ ها (ژون ها)، هونوهای مرموز بودوباش داشتند. ریشه های آن ها، به گفته گومیلیف هیچ پیوندی با دی ها، دینلین ها و ژون ها ندارد. هرگاه از روی نام تباری هونوها داوری کنیم، بی چون و چرا پیوند آن ها با توده هایی یاد شده در اوستا- خیونی ها به خاطر می آید. هونوها را دست سرنوشت به دورترین مرزهای استپ های اروآسیای کشاند و در آن جا بود که پیکان تکامل آنان، سمت و سویی دیگری یافت.»

با آمدن یوئه شی ها و در پی آن ها یفتلیان به گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی)، دولت های پارسی اشکانی و ساسانی که در جبهه گسترده یی با روم خاوری درگیر نبردهای سهمگین بودند، از پشت سر مورد فشار قرار گرفتند که این برای تمدن غرب چونان هدیه آسمانی بود. سرانجام، هم چنین شد که سرزمین های پهناور میانه آسیا نخست به دست تورکان، سپس مغولان (و در پایان کار هم به دست روس ها) افتاد و با واژگونی دولت ساسانیان، گستره تمدن ایرانی به دست اعراب بیابانگرد افتاد و همه این ها زمینه را برای انحطاط تمدن ایرانی و چیرگی تمدن های چینی، عربی و اروپایی بر تمدن ایرانی فراهم گردانید.-گ.



اکنون می بینیم که در باره کوشانی ها در ویکی پدیا به زبان پارسی دری چه آمده است:
 «طبری نوشته است که بهرام گور که از ۴۲۱ میلادی تا ۴۳۸ میلادی پادشاه ساسانی بود، با ترک ها جنگیده است. فردوسی هم از شکست ترک ها به دست بهرام گور سخن گفته است و این در حالی که در زمان بهرام گور هنوز ترکان به این ناحیه نیامده بودند، بنابراین در باره کدام ترک ها سخن رفته است؟

مارکوارت نظر دارد که بهرام گور در واقع با خیانیان جنگیده بود. در ایران گمان می کردند یا می دانستند که بین خیانیان نو آمده و کوشانیان از قدیم یک نوع ارتباط وجود دارد. به قول طبری، بهرام گور در آن زمان یک قسمت از خاک هندوستان را که در آن نقاط ملک کوشانیان وجود داشت، می خواست به مملکت خود ملحق کند. تاریخ دان ارمنی به نام یگیشه واردایت نیز خبر می دهد که یزدگرد دوم ناگهان به کشور خیانیان تاخت که آن ها را کوشانیان هم می گویند. خلاصه دو مآخذی که اصلاً هیچ ارتباطی با هم ندارند، خیانیان را با کوشانیان پیوند داده اند و این امر ثابت می کند که جدا کردن خیانیان از کوشانیان نشاید.

در مآخذ زبان پهلوی و زرتشتی، هیتالیان با خیانیان و در مآخذ عربی، هیتالیان با ترک‌ها و در مآخذ ارمنی، هیتالیان با کوشانیان آمیخته شده‌اند و این یکی از دلایلی است که مطالعه در مورد تاریخ این منطقه را دشوار ساخته‌است.

کمی بعد از مرگ گندفر، قندهار و پنجاب به دست یک سلسله از طایفه یوئه شچی افتاد که آن‌ها را از نژاد ایرانی سکا می‌دانند. یوئه شی‌ها یکی از پنج قبیله اتحادیه کوچ‌نشینان، کوشانی‌ها بودند، که قبایل یوئه شی را متحد ساختند و امپراتوری را تاسیس کردند که در اوج قدرت از ترکمنستان تا غرب چین تا مناطق مرکزی هند وسعت داشت. استراتژی یورش‌گری کوشانیان و مرکزیت فرمانروایی شان در امتداد جاده ابریشم، آن‌ها را قادر ساخت تا در سرزمین‌های میان چین و روم سومین ابرقدرت عصر باستان شوند. بدین‌سان، آن‌ها که زمانی قومی کوچ‌نشین بودند، پس از یک‌جانشینی و شهرنشینی، تبدیل به یک دولت‌شهر (Cosmopolitan) متمدن شده‌بودند.

نخستین حکمران خودخوانده کوشانی هرایوس (Heraios)؛ فرمانروایی: ۳۰-۱ م.) بود که در یک گامی ریاست قبیله کوشانی قرار داشت. اما به زودی قدرت به دست کوچوله کادفیز (Kujula Kadphises)؛ فرمانروایی: ۸۰-۳۰ م.) افتاد و او شاهنشاه واقعی کوشان شد و قبایل متفرق و ستیزه‌جوی یوئه شی را زیر درفش کوشانیان در سده نخست میلادی متحد ساخت.



سکه طلایی کنیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاه مقتدر کوشانی

روی سکه: تصویر ایستاده شاهنشاه با پوشک کوشانی: بالاپوش (پالتو) سنگینی بر تن، بوت‌های (چکمه‌ها) بلند به پا، و شلوار بلند و پُرچین بر جانش. پیش رویش میز کوچک قربانی است و به دست چپش نیزه طویلی گرفته و از شانه‌هایش شعله‌های آتش ساطع می‌شوند.

نوشته روی سکه به زبان باختری و خط یونانی (با اضافه شدن حرف کوشانی « P ش :
 : Shaonanoshao تلفظ PAONANO PAO KANH KI KO PAO
 : « Kanishki Koshano شاهنشاه، کنیشکی کوشانی

پشت سکه: تصویر بودای ایستاده به سبک هلنی، که با دست راستش رُستی نمادین از نشان
 اطمینان و امنیت (آبهایا مودرا) را شکل داده، و با دست چپش چین ردایش را گرفته است.
 نوشته پشت سکه به خط یونانی BODDO : «بودا». در سمت راست نشان کنیشکا
 (tamgha) ترسیم شده است.»

یادداشت گزارنده: این سکه که در موزیم بریتانیا موجود است، بزرگترین سندی می
 باشد که هم اروپاییدی بودن کوشانی ها و هم ایرانی زبان بودن شان را ثابت می سازد.»

پادشاهان کوشان کوجوله کادفیز و ویمه کادفیز جانشین او همه قلمرو یوئه شیان و تخاریان
 را با بخش بزرگی از سرزمین سکاهای به تصرف خویش درآوردند. کوجوله کادفیز پس از
 گرفتن باختر از سکاهای و هندوپارتیان قلمرو فرمانروایی کوشان را به سرزمین گندهارا (در
 شمال شرقی افغانستان و شمال پاکستان) گستراند و شهر تاکسیلا (در شمال غرب پاکستان) را
 پایتخت مهم خود، و شهر بگرام (که در دوران باستان زیر کاپیسا نامیده می شد، در نزدیکی
 پایگاه هوایی بگرام) را به عنوان پایتخت تابستانی خود برگزید که این شهر مرکز عمده
 بازرگانی نیز بود.

از این دو پایتخت، و چند مرکز مسکونی و بازرگانی دیگر در شمال، کوشانیان به زودی
 فعالترین بازرگانان شده، و الفبای یونانی را برگزیدند و سکه های طلایی خود را ضرب
 کردند که در آن چهره های شاهنشاهان کوشانی، شعارهای و نمادهای یونانی و تاثیرپذیرفته
 از مسکوکات رومی نقش می شد و از این سکه ها برای داد و ستد از کاروان های جاده
 ابریشم استفاده می شد.

در سال ۴۸ میلادی، کوجوله کادفیز از هندوکش عبور کرد و در دره کابل با
 هرمایوس (Hermaeus) واپسین پادشاه یونانی آن منطقه متحد شد تا سکاهای (دولت

هندوسکائی) را در شمال هند شکست داده و امپراتوری را بنیان گذارد که بازماندگان کوشانی پس از او آنرا از رود گنگ در شرق تا صحرای گبی در شمال وسعت بخشیدند.

سر انجام، پس از سال ۱۲۵ میلادی این کشور به پادشاهی تعلق گرفت کنیشکا نام، که در ادبیات بودایی شهرتی به کمال دارد و از مبلغان و معتقدان مؤمن دیانت بودایی به شمار است. فرمانروایی کنیشکا، سومین امپراتور کوشان، که از اواخر سده اول تا اوایل/میانه های سده دوم میلادی به طول انجامید، از دو پایتخت اداره می شد: پوروشاپوره (شهر امروزی پیشاور)، و مجموعه پایتخت تابستانی در بگرام (کاپیسا)، که با کاخ های خوشگذرانی امپراتورهای روم و دودمان هان در چین رقابت می کرد.

ولایت (استان) تخار در شمال افغانستان از مناطقی می باشد که تخارها (کوشانی ها) نام خود را به او داده اند و مردم این استان از بازماندگان کوشانی ها می باشند که زبان شان فارسی و خود را تاجیک می نامند.

اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی پس از تسخیر سگستان و ابرشهر (خراسان کنونی) و مرو و خوارزم و بلخ قدرت خود را بر نواحی شرقی نیز بسط داد و پادشاهان کوشان (دره کابل و پنجاب) و توران قزدار (در جنوب کویت) و مکوران (یا مکران)، سفیرانی به حضور او فرستادند، و او را به شاهنشاهی شناختند. در زمان شاپور یکم برادر او شاهزاده پیروز به حکومت کوشان گماشته شد و لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت.

۳۰-۸۰ میلادی: کوجوله کادفیز (Kujula Kadphises)، فرمانروای کوشانی، از طریق فرارود (ماوراءالنهر)، شمال آمودریا، گندهارا را فتح کرده، بر هندوپارتیان یورش می آورد، و آن ها را از هند به سوی دره کابل رانده، و به انقراض آن ها سرعت می بخشد.

۸۰-۱۲۷ میلادی: ویما کادفیز (Vima Kadphises)، جانشین کوجوله، قلمرو کوشانیان را تا جنوب و مرکز افغانستان می گستراند.

۱۲۷-۱۴۷ میلادی: کنیشکای یکم (Kanishka I)، شاهنشاهی کوشان را با برگزیدن پایتخت در پیشاور و بگرام استحکام می‌بخشد، جامعه کاسموپولیتنی (Cosmopolitan)؛ (جهان‌شهری یا جهان‌میهنی) شکل می‌گیرد، این دوران به سبب به دست آوردن ثروت کلان از راه تجارت جاده ابریشم و تبادل فرهنگی میان شرق و غرب، دوران طلایی آسیای میانه به شمار می‌رود. خلق آثار هنری بی‌نظیر و تبادل فرهنگی در عهد شاهنشاهی کنیشکا (ح. ۱۰۰ تا ۲۲۵ م.) به اوج خود می‌رسد. تشویق کوشانیان به آیین‌های بوداگرایی (در شرق افغانستان در نیایشگاه‌ها و زیارتگاه‌هایی چون هده) و زرتشتی (در غرب، در بین آنانی که از تبار پارس‌ها هستند، در پایگاه‌هایی چون سرخ کوتل) و ارجحیت دادن آن‌ها به سبک نگارگری رئالیسم یونانی (Hellenistic) موجب ظهور دوره برجسته و بارور از بروز هنری می‌شود. بطور مثال، نخستین تندیس‌گری‌ها و ترسیم شناخته‌شده از بودا بصورت انسان در یک سکه کوشانی از سده اول میلادی ظهور می‌کند. شواهد هنردوستی و تبادل فرهنگی کوشانیان در هده (در نزدیکی جلال‌آباد)، سرخ کوتل (در ولایت بغلان در شمال افغانستان) و بگرام (شمال کابل) و دیگر پایگاه‌های باستان‌شناسی در پاکستان و هند یافت شده‌است.

۱۴۰-۲۲۵ میلادی: پارچه پارچه شدن - در عهد فرمانروایی هوویشکا (Huvishka)؛ (۱۸۳-۱۴۰ م.)، حکومت کوشانیان رو به ضعف می‌نهد؛ ساسانیان در اواخر سلطنت واسودوا یکم (Vasudeva I)؛ (۲۲۵-۱۹۱ م.) سرزمین‌های کوشانیان در افغانستان را می‌گیرند.

۲۴۱ میلادی: تاریخ احتمالی دستیابی ساسانیان بر بگرام. امپراتوری کوشانی که زمانی ابرقدرتی توانگر بود از میان می‌رود و به دولت‌های خرد و چندتکه کوشانی ساسانیان و کوشان‌شاهان هندو تقسیم می‌شود.

شاپور دوم لازم دید که از جانب حدود شرقی کشور نیز تکلیف خود را با کوشانیان که مداخلات آن‌ها ممکن بود مانع از توفیق در کار روم باشد، روشن کند. در این جا نیز بخت با وی یار شد، چرا که ضعف کوشانیان، سرزمین آن‌ها را که یک بار نیز در مقابل پدرش هرمز دوم، تسلیم شده بود، در سال ۳۷۵ میلادی به قلمرو شاپور درآورد و کوشان از آن پس تا دوران بهرام دوم که هیاطله (هفتالیان) در آن حدود غلبه یافتند، یک ایالت ایران گشت. سکه‌های معروف به سکه‌های سکایی و ساسانی که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی

دولت ایران (خراسان) ضرب شده، حاکی از اینست که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشانشاه بوده است.

سنگ‌نوشته رباطک به زبان باختری و خط یونانی، از دوران کنیشکا، امپراتور مقتدر کوشانی است. در این سنگ‌نوشته زبان به کار رفته در آن به نام «زبان آریایی (ariao)» یاد شده است. پایگاه دیگر باستان‌شناسی مربوط به دوره کوشانیان - سُرخ‌کوتل در ولایت بغلان، (سده دوم میلادی) است.

کوشانیان در عهد فرمانروایی کنیشکا بر آسیای میانه فرمان می‌راندند و با فعالیت‌های گسترده بازرگانی ثروتی بزرگ جمع‌آوری کردند و در این دوره شهرها رونق بسیار پیدا کرده و تندیس‌گری بودایی و بنای معابد شکوفا شد. یکجانشینی تحول بزرگی در زندگی این کوچ‌نشینان به وجود آورد. آن‌ها که تجربه‌ی در هنر و معماری نداشتند، هر هنری را که در مسیر راهشان می‌دیدند و با ویژگی‌های آن‌ها تناسب داشت، اقتباس می‌کردند. این منجر به زایش یک هنر بومی درخشان شد که از هم‌آمیزی مفکوره‌های غربی یونانی - باختری با مفکوره‌های شرقی هندی و تعبیری از ویژگی موثر پرشور و پویای آسیای میانه تاثیر می‌پذیرفت.

منطقه گندهارا قلب شاهنشاهی کوشان و زادبوم یک جامعه چندقومی و مدارا با گوناگونی‌های مذهبی بود. موقعیت مطلوب استراتژیک (سوق‌الجیشی) گندهارا و دسترسی مستقیم آن به راه‌های تجاری زمینی جاده ابریشم و پیوند آن با بندرهایی در دریای عرب، این منطقه را در طول تاریخ طولانی آن آماج لشکرگشایی‌های متعدد چون هخامنشیان، اسکندر مقدونی (۲۴/۳۲۵-۲۶/۳۲۷ پ. م.)، مائوریا‌های هند، سلوکیان، شاهان یونانی باختری و بازماندگان هندویونانی آنان (سده‌های سوم تا دوم پ. م.)، سکاها و اشکانیان (سده‌های دوم تا یکم پ. م.) ساخت.

ادغام نژادها، باورها و مهارت‌هایی که در غرب و شرق رشد یافته بودند، فرهنگی دستچین و التقاطی پدید آورد که بطور روشن در هنرهای تصویری دوره کوشانی دیده می‌شود. درون‌مایه‌های (تم‌ها) برگرفته از اساطیر یونانی و رومی با نمادها و ظرافت‌های بودایی

در آمیخته و نخستین ترسیم بودا در شکل یک انسان و ابتدایی‌ترین نگاره‌های شخصیت‌های مهم بودایی چون بوداسف (Bodhisattva) را در عصر کوشانیان خلق کرد.



زنی ایستاده بر روی یک ماکارا (makara) (موجود دریایی افسانه‌ای در آیین هندو)، پایگاه باستان‌شناسی بگرام در ولایت پروان، سده نخست میلادی، موزیم ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان تنها گردآورندگان هنر نبودند، بلکه حامیان و مشوقان اصلی هنر نیز بودند. کوشانیان در سفارش دادن آثار هنری، دستور می‌دادند تا چهره‌ها و پوشاک آنان در کنار بودا و همراهان وی قرار داده شوند. این خوداستواری جدید سبکی بی‌نظیر از هنر گندهارا را پدید آورد که در آن هنر یونانی و رومی و دورنمایه‌های تاثیرپذیرفته از مفکوره‌های هندی بدون کم‌وکاستی توسط هزاران هنرمند مشغول خدمت آیین در حال گسترش بودایی به کار برده می‌شد.

در نوشته‌های بودایی، از کنیشکا شاهنشاه کوشانی (حدود ۱۰۰ م.)، او که هیچکس دیگری چون او پشتیبانی نیک‌خواهش آیین بودایی را حمایت کرده، تجلیل شده‌است.

سُرخ کوتل: وجود نمادهای ایرانی در فرهنگ کوشانی از همه بیشتر در ویرانه‌های برجای‌مانده از مجموعه نیایشگاه زرتشتی سُرخ کوتل، با پلکان (راه‌زینه) پیشرفته، واقع شمال هندوکش در نزدیکی شهر پُل خُمری، مرکز ولایت بغلان دیده می‌شود. کاوش‌های سرخ کوتل بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۶ همزیستی آیین خالص بومی زرتشتی، بدون

هیچگونه تاثیرپذیری از بوداگرایی، را در این منطقه نشان می‌داد. به نظر می‌رسد کنیشکا از هر دو آیین بودایی و آیین ایرانی میترائیسم استقبال کرده است. قطعاتی از تندیس کنیشکا در سرخ کوتل پیدا شده که از آثار نفیس باستانی موزیم ملی افغانستان در کابل به‌شمار می‌روند.

گنجینه بگرام: در شصت کیلومتری شمال غرب کابل، در نزدیکی شهر امروزی چاریکار، در محل پیوند گاه غوربند و دره پنجشیر، پایتخت تابستانی شاهنشاهی کوشانیان بنا شد، در جایی به نام کاپیسا (که بعدها بگرام نام گرفت، و نباید با پایگاه هوایی بگرام امروزی اشتباه شود).

بگرام که در یک نقطه گذرگاه کلیدی در امتداد جاده ابریشم بین کابل و بامیان واقع بود، زمانی توسط کوروش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی ویران شد، و بعد از مدت کوتاهی توسط جانشینش داریوش بزرگ ترمیم شد، و بعدها توسط اسکندر مقدونی از نو بنا شده و در آن دژی برپا شد و به نام اسکندریه قفقاز (Alexandria of the Caucasus) مسمی شد که این شهر را به یک پایگاه دفاعی برای یونانیان باختر تبدیل کرد. در اطراف جاده اصلی در بگرام، که توسط دیوار خشتی (آجری) بلند با برج و باروهایی در چهار گوشه آن مستحکم شده بود، و قصر تابستانی کوشانی واقع در این شهر کارگاه‌ها و دکان‌هایی واقع بودند. عاج‌های نفیس از هند، جعبه‌های لاک (lacquer) از چین، ظروف شیشه‌ای و بُرنزی از مصر و روم، برجسته‌کاری‌های گچی تزئینی و دیگر اشیاء از جاده ابریشم نمایش و داد و ستد می‌شدند و احتمالاً در صورت کالاها نگهداری می‌شدند تا از روی آن‌ها کاپی‌برداری شود.

به رغم افتادن کاپیسا (بگرام) به دست ساسانیان در حدود سال ۲۴۱ میلادی، دو انبارخانه مملو از کالاهای جاده ابریشم، که برای جلوگیری از شناسایی آنها مهر و موم شده بودند، تا مدت نزدیک به هفده قرن در داخل کاخ در امان مانده بودند تا این که در سال‌های دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط باستان‌شناسان فرانسوی کشف شدند. هر یک از این آثار نفیس «گنجینه بگرام» گواهی است بر رونق بازرگانی در عصر کوشانی و احتمال وجود بازارهای مشابه در امتداد جاده ابریشم در سرتاسر جهان متمدن آن دوران. این کشفیات شیفتگی ما را

با دست‌ساخت‌های ماهرانه و شهروندی بسیار فرهیخته و با فرهنگ در عصر کوشانیان تجدید می‌کند.

مجموعه معابد بودایی در هده: هده که یک پایگاه (ساحه) باستان‌شناسی یونانی-بودایی واقع در سرزمین باستانی گندهارا، در شش مایلی (ده کیلومتری) جنوب شهر جلال‌آباد در شرق افغانستان است، یکی از بزرگترین معابد و مجموعه زیارتگاه‌های بودایی در جهان، طی سده‌های نخست تا سوم میلادی بوده است. هده با موقعیت کلیدیش در مسیر دو هزار مایلی سفر زائران و مبلغان بودایی از هند به چین، مرکزی فعال برای ترجمه و تکثیر (نسخه‌برداری) نوشته‌های بودایی و همچنین هنر تندیس‌گری شمرده می‌شد.

بیش از ۲۳۰۰۰ پیکره‌های یونانی-بودایی ساخته‌شده از خاک رُس و گچ، تزئینات معماری و سردیس‌ها و تندیس‌هایی که مردان، زنان، کودکان، دیوهای گوناگون، سالخوردگان، با حالات و پوشاک قابل تصور، از هر طبقه و مقامی، از هر گونه چهره‌ی از هر گوشه دنیا را نشان می‌داد - حتا چهره‌های بیشتر از آنچه که برای بازآفرینی تمام یک شهر بودایی ضرورت باشد - در سلسله کاوش‌های باستان‌شناسی در هده بین دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شد. پیکره‌های به دست‌آمده از هده، عناصری از فرهنگ بودایی و هلنی (یونانی) را در سبکی کامل و بی‌نظیر قابل شناسایی از هلنی تلفیق (باهم‌درآمیختن) می‌کنند.

اگرچه به عقیده کارشناسان خود سبک متعلق به هلنی واپسین (متاخر) در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد است، اما پیکره‌های به دست‌آمده از هده احتمالاً متعلق به سده اول پس از میلاد و پس از آن هستند. با توجه به تاریخ کهن، کیفیت عالی، ظرافت کار، گوناگونی و کیفیت حیرت‌انگیز پیکره‌ها، هده می‌بایست یک «شهر کارخانه‌ی» بوده باشد که در آن هنرمندان یونانی و کارآموزان آن‌ها، آشنا با همه جنبه‌های تندیس‌گری هلنی، زندگی و کار می‌کردند، به طوری که جان بُردمن (John Boardman) دانشمند هده را «مهد تندیس‌گری آغازین بودایی به سبک هندویونانی» تعبیر کرده است. ترانسفرانس (انتقال) قهرمانان یونانی به بودایی (بطور مثال از هِراکلس (Herakles) که در بوداسف (Boddhisatva) بودایی الهام گرفته شده است) بطور روشن در هده دیده می‌شود.

افزون بر این، هده یکی از کهن ترین نسخه های بودایی برجای مانده در دنیا را ارائه می دهد، که شاید یکی از کهن ترین نسخه های هندی برجای مانده، مجموعه قوانین فرقه سَروستیوادا (Sarvastivadin) که مدت ها گم بوده و زمانی در تمام سرزمین گندهارا رایج بوده و در نشر آیین بودایی از هند به چین کارساز بوده است. این نوشته های بودایی که شاید متعلق به حدود سده نخست میلادی است، و در طی سال های ۱۹۹۰ میلادی از هده غارت شده و به پاکستان قاچاق شده، بر پوست درخت توس (غان) به زبان گندهاری نوشته شده اند. این نوشته ها در درون ظرف سفالی (که بر روی آن نوشته ای به همان زبان برنوشته شده بود) کشف شدند و سرانجام سر از کتابخانه بریتانیا در لندن و دانشگاه واشنگتن در سیاتل آوردند. صاحب قانونی این نوشته ها هنوز مورد بحث است.

بیش از هزار مجموعه پیکره ها در هده در طی سال های دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ کشف شدند و به موزیم ملی افغانستان در کابل و موزیم گیمه در پاریس منتقل شدند. معابد و استوپه های بودایی هده به صورت موزیمی آزاد تبدیل شده اند که امروزه در معرض خطر جدی قرار دارند. در زمان جنگ شوروی در افغانستان، شمار زیادی از پیکره های هده به غارت رفت و به سرعت سر از بازارهای بین المللی آثار عتیقه درآوردند. بسیاری از این معابد هده در جریان نبردهای تانک بین سربازان شوروی و چریک های افغان که به این منطقه کشیده شده بودند ویران شدند. آنچه که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان برجای مانده بود، در طی جنگ های داخلی افغانستان بین سال های ۲۰۰۱-۱۹۹۱ میلادی تا مرز نابودی به تاراج رفتند. این پایگاه افسانه ای که زمانی تاج جواهر نشان عصر کوشانی بود، اینک به ویرانه تبدیل شده است.» - گ.

متن کتیبه:

«کنیشکای کوشانی، رهایی بخش بزرگ، نیکو کار، فرمانروای دادگر، شایسته نیایش یزدان، که فرا دست آورد پادشاهی را به خواست ننه و به خواست همه دیگر ایزدان. که بیاغازید نخستین سال را به خشنودی خدایان. او صادر می کند یک فرمان به یونانی و سپس بیان می دارد به زبان **اری**... «سَکتَه»، «کَوسان»، «پاتالی پوترا»، «چامپا»... پادشاه کنیشکا به «شافر

نو کوئزوک / ناقزاق» فرمان می‌دهد نیایشگاه بزرگی به نام ایزدان در سرزمین . . . برای ایزدان بسازد و در آن تندیس‌های ایزدبانو «مه» در برترین جا، خدای «آرموز» آفریننده خوشی‌ها، «آردوخش»، «سروشرد»، «نرسه»، «مهر»، «مهشان» و «وینک» تراشیده و گذاشته شوند. همچنین فرمان می‌دهد که تندیس این شاهان را بسازند و در نیایشگاه بگذارند: «شاه کوجوله کدفیز»، پدر پدر بزرگ، «شاه ویمه تکتو» پدر بزرگ، «شاه ویمه کدفیز»، پدر و خود «کنیشکا» ... باشد تا آن ایزدان، یاری‌رسان شاه شاهان کنیشکا باشند.»

در ویکی پیدا به زبان روسی در باره **پادشاهی کوشانی** چنین آمده است:
«پادشاهی کوشانی (به زبان چینی 貴霜 王朝، گویشاوان Guyshuan، دولت باستانی بود در گستره آسیای میانه، افغانستان، پاکستان و هند شمالی در سده های یکم-سوم میلادی که اوج شکوفایی آن در سال های 105-250 میلادی شمرده می شود.

بنا بر یکی از تئوری‌ها، پادشاهی کوشانی از سوی مردمان کوچرو و چادرنشین هند و ایرانی- تخارها Tochars (به زبان چینی یوئه شی ها / ماهبانویان)، پی ریزی شد که زمانی از گستره یی که کنون به نام منطقه خودگردان سینکیانگ / اویغور چین یاد می شود، آمده بودند. دولت کوشان با دولت های رُم، پارس و چین دارای روابط دیپلماتیک بود.

باشندگان کشور پادشاهی کوشان که دارای خاستگاه های تباری متنوع بودند، به زبان های مختلف ایرانی خاوری سخن می گفتند. مانند زبان های کوشانی (تُخاری)، زبان باختری و زبان های دیگر. در کشور شاهی کوشان آیین نام نهاد یونانی- بودایی توسعه می یافت. تمدن کوشانی با درهم آمیزی دستاوردهای بسیاری از توده ها، تاثیر چشمگیری بر تاریخ فرهنگ جهانی بر جا گذاشت.

وجود امپراتوری بزرگ کوشانی از سوی تاریخ نویسان تنها در میانه های سده نوزدهم شناسایی گردیده بود.^{۳۸} اطلاعات بر جا مانده در باره امپراتوری کوشانی مقطعی (اپیزودیک)،

³⁸. شایان یادآوری است که در شاهنامه فردوسی چند بار به کوشانی ها اشاره شده است و از آنان به نام گُشی ها یاد شده است. آقای جواد مفرد در نوشته زیر در زمینه چنین نوشته است:

«...جنگ رستم با اشکبوس - سردار اسطوره یی سپاه کاموس گُشانی مطابق شاهنامه در پیوند و اتحاد با تورانیان (سکاها) به فرماندهی افراسیاب و همچنین چینیان بوده اند. بررسی نام گُشانی در این رابطه گره گشاست. چه، آن به وضوح نشانگر قوم کوشان (تخاران، یوئه چی ها/ مه یوئه چی ها) و فرمانروایان مقتدر آن است که از مرزهای شرقی ایران کنونی تا داخل مرزهای چین اصلی فرمانروایی نموده اند. با اندکی دقت در این نام ها در می یابیم که خود نام های کاموس و اشکبوس هم اشاره به همان فرمانروایان کوشانی دارند. چه، شرق شناسان با توجه به نام فرمانروایان مقدم و متأخر کوشانی آنان را به کادفیس ها (کوجولا کادفیس، ویما کادفیس) و ایشکاها (کانیشکا، واشیکا، هوویشکا، اوواسوشکا) آنان را به دو گروه با همین نام ها تقسیم نموده اند که شاهنامه و ایرانیان باستان بیش از یک هزاره مقدم بر آن ها همین کار را به نحو دیگر انجام داده اند. چه، بی شک نام کاموس از تحریف و تصحیف همین نام کادفیس و نام اشکبوس (شاه حامی و پیرو «فرد دانا» = گوتمه بودا همان گنوماته زرتشت) با توجه به همان نام ایشکاها (شاهان) پدید آمده است.

دکتر مشکور در کتاب «ایران در عهد باستان» در باب کانیشکا - که نامش با توجه به نام توراتی ایشپاکای اسکیت (ایشاک تورات، اسحق قرآن) یعنی شهسوار و شاه - به معنی شاه جهان است، چنین می آورد: «کانیشکا در ۱۲۰-۱۶۰ میلادی به پادشاهی نشست. وی بزرگترین پادشاهان کوشانی است؛ و قلمرو حکومت او گذشته از ایران شرقی و افغانستان شامل حوزه رود تاریم و ترکستان چین و شمال غربی هند و سواحل گنگ بود؛ و پاتالی پوترا پایتخت قدیم سلسله معروف موریاهای هند به دست او افتاد. کانیشکا برای انتقام گرفتن از چینی ها از متصرفات هندی خود از راه واخان گذشته ولایات کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد و دامنه فتوحات خود را تا رود تاریم رسانید و سلطنت کوشانی را از هر طرف به یکی از چهار رود جیحون، سند، گنگ و تاریم امتداد داد و پسر پادشاه کاشغر و برخی امیرزادگان چین را به گروگان با خود به پایتخت خویش در بگرام آورد.

کانیشکا لقب شاه گندهارا (گنداور) را داشت. کانیشکا و جانشینان بر اقتدار او بیشتر توجه به هند و ثروت آن کشور داشتند. در نظر کوشانی ها هند پر ثروت، جاذب تر و سودمندتر از نواحی بیابانی ایران شرقی می نمود. در همین نواحی سرحد دو کشور اشکانی و کوشانی تقریباً قریب به خطی که امروز مشخص سر حد میان ایران و افغانستان است، تثبیت شده بود. جنگ میان کانیشکا و پارت ظاهراً در زمان بلاش سوم وقوع یافته است.

در متن سریانی مربوط به زمان بلاش چهارم (۱۹۱-۲۰۷ میلادی) از سپاهی بزرگ مرکب از مادها و پارس ها که به مشرق ایران حمله برده اند به طور مبهم ذکری شده است. در آغاز بلاش محاصره شد و تلفات سنگینی داد، اما سپاهیان او از نو حمله آورده و دشمنان کوشانی را تا دریا عقب راندند. دین بودایی که در عهد آشوکا (=عادل) از خاندان موریایا در شرق ایران انتشار یافت در عهد کانیشکا به منتهی ترقی خود رسید و معابد بودایی زیادی در سراسر مشرق ایران بر پا گردید.

می گویند ساختن مجسمه های بزرگ بودا [زرتشت، ابراهیم ادهم، ابراهیم خلیل] در بامیان در زمان کانیشکا آغاز شده است. «بنا بر این، در اصل اسطوره کاموس کُشانی، نام رستم یعنی (پهلوان بلند اندام)، در رابطه با اشکبوس به جای بلاش (ولخش=والا- خشیه) است که خود به معنی شاه و پهلوان بلند اندام می باشد نه به جای رستم دستان که همان آترادات پیشوای مردان سردار عهد خشریتی (سومین فرمانروای ماد، کیکاوس) و شکست دهنده ابر قدرت آشور در مازندران بوده و حدود هشت قرن قبل از بلاش سوم (رستم اشکانی) و کانیشکا (اشکبوس) می زیسته است. فردوسی حماسه نبرد اسطوره یی رستم (در اصل رستم اشکانی، بلاش سوم) با اشکبوس (کانیشکا) را چنین به تصویر کشیده است:

دلیری کجا نام او اشکبوس / همی بر خروشید برسان کوس
بیامد که جوید از ایران نبرد / سر هم نبرد اندر آرد بگرد
بشد تیز رهام با خود گیر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر
بر آویخت رهام با اشکبوس / بر آمد ز هردو سپه بوق و کوس
بر آن نامور تیر باران گرفت / کمانش کمین سواران گرفت
جهانجوی در زیر پولاد بود / به خفتانش بر تیر چون باد بود
نبد کارگر تیر بر گبر اوی / از آن تیزتر شد دل جنگجوی

به گرز گران دست بر اشکبوس / زمین آهنین شد سپهر آبنوس
بر آهیخت رهام گرز گران / غمی شد زیکار دست سران
چو رهام گشت از کشانی ستوه / به پیچید زو روی و شد سوی کوه
ز قلب سپاه اندر آشفست طوس / بزد اسپ کاید بر اشکبوس
تهمتن بر آشفست و با طوس گفت / که رهام را جام باده است جفت
به می در همی تیغ بازی کند / میان یلان سر فرازی کند
چرا شد کنون روی تو سندروس / سواری بود کمتر از اشکبوس
تو قلب سپه را به آیین بدار / من اکنون پیاده کنم کارزار
کمان بزه را به بازو فگند / به بند کمر بر بزد تیر چند
خروشید کی مرد رزم آزمای / هم آوردت آمد مشو باز جای
کشانی بخندید و خیره بماند / عنان را گران کرد و او را بخواند
بدو گفت خندان که نام تو چیست / تن بی سرت را که خواهد گریست
تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پرسی کزین پس نبینی تو کام
مرا مادرم نام مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد
کشانی بدو گفت بی بارگی / بکشتن دهی سر به یک بارگی
تهمتن چنین داد پاسخ بدوی / که ای بیهده مرد پر خاشجوی
پیاده ندیدی که جنگ آورد / سر سرکشان زیر سنگ آورد
به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ / سوار اندر آیند هر سه به جنگ
هم اکنون ترا ای نبرده سوار / پیاده بیاموزمت کارزار

پیاده مرا زان فرستاد طوس / که تا اسب بستانم از اشکبوس
کشانى پیاده شود همچو من / زدو روی خندان شوند انجمن
پیاده به از چون تو پانصد سوار / بدین روز این گردش کارزار
کشانى بدو گفت با تو سلیح / نینم همی جز فسوس
و مزیح بدو گفت رستم که تیر و کمان / بین تا هم اکنون سر آری زمان
چو نازش به اسب گرانمایه دید / کمان را بزه کرد و اندر کشید
یکی تیر زد بر بر اسب اوی / که اسب اندر آمد ز بالا به روی
بخندید رستم به آواز گفت / که بنشین به پیش گرانمایه جفت
سزد گربرداری سرش در کنار / زمانی بر آسایی از کارزار
کمان را به زه کرد زود اشکبوس / تنی لرز لرزان و رخ سندروس
به رستم بر آنکه ببارید تیر / تهمتن بدو گفت بر خیره خیر
همی رنجه داری تن خویش را / دو بازوی و جان بد اندیش را
تهمتن به بند کمر برد چنگ / گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
یکی تیر الماس پیکان چو آب / نهاده برو چار پر و عقاب
کمان را بمالید رستم به چنگ / به شست اندر آورد تیر خدنگ
برو راست خم کرد و چپ کرد راست / خروش از خم چرخ چاچی بخاست
چو سوفارش آمد به پهنای گوش / ز شاخ گوزنان بر آند خروش
چو بوسید پیکان سر انگشت اوی / گذر کرد بر مهره پشت اوی
بزد بر برو سینه اشکبوس / سپهر آن زمان دست او داد بوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده / فلک گفت احسنت و مه

متنوع و متضاد اند. تقویم و تاریخ این پادشاهی بیشتر از روی سکه های باقی مانده، سالنامه ها و گاهنامه های چینی (به ویژه «هو هان شو» (تاریخچه دودمان هان های بعدی) و برخی شواهد و مدارک پراکنده هند و یونانی احیا گردیده است. بر سر نام پادشاهان و گاهشناسی این دوره کنکاش ها کماکان ادامه دارد.

تاریخ:

هسته اصلی دولت کوشانی در آغاز، قلمرو باختر (باکتریا) بود. در این جا، پس از بر افتادن دولت یونان و باختری، تشکیلات کوچک سیاسی فرمان می رانند. از جمله متصرفاتی که در آن از رهبران قبایل کوچی فرمان می بردند. به ویژه از ماهبانویان که دولت پادشاهان یونان و باختر را بر انداختند.

به گواهی آرامگاه های نمایندگان سرشناس ماهبانویان (کشف شده از سوی باستان شناسان شوروی در طلاپه در شمال افغانستان)، این قبایل چادر نشین و کوچرو به سرعت سنت های فرهنگ زمینداری را فرا گرفته بودند (نگاه شود همچنین به: مقاله طلای باختری).

گفت زه کشانی هم اندر زمان جان بداد / چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

نظاره بریشان دو رویه سپاه / که دارند پیکار گردان نگاه

نگه کرد کاموس و خاقان چین / بر آن برز و بالا و آن زور و کین

چو برگشت رستم هم اندر زمان / سواری فرستاد خاقان دمان

کز آن نامور تیر بیرون کشید / همه تیر تا پر از خون کشید

همه لشکر آن تیر بر داشتند / سراسر همه نیزه پنداشتند

چو خاقان بدان پر و پیکان و تیر / نگه کرد برنا دلش گشت پیر.....

در سال یکم پیش از میلاد، در سراسر قلمرو باختر سر از نو کاریزها و آردها (قنات) های نوی کشیده می شود، واحه های بزرگ کشاورزی ساخته می شود و شهرهایی در تداوم اصول شهرنشینی دوره یونان و باختری برپا می گردد.

کوجولا کدفیزس Kujula Kadphises - بنیانگذار امپراتوری کوشانی بر پایه منابع چینی، فرمانروای از یکی از گروه های یوئه شی (ماهبانویان) بود که در اوایل سده یکم پیش از میلاد، چهار سردارنشین مستقل دیگر یوئه شی باشند قلمرو باختر را فرمانبردار خود ساخت و سپس سرزمین های دودمان های کوچک یونانی را هم زیر فرمان خود در آورد. کجولا کدفیز توانست شهر لان شی Lanshi - پایتخت ماهبانویان را که در 44 کیلومتری غرب شهر دوشنبه (جایی که اکنون شهر نو واقع است)، بگیرد.

هرمیا (Hermia) - یکی از حاکمان هند و یونانی، با تلاش به دنبال تحکیم موقعیت خود و با به دست آوردن استقلال از پارت، با کدفیز Kadphises پیمان اتحاد می بندد، و پیروزمندانه چند سردارنشین باختری را متحد می سازد، و خود را شاه شاهان می خواند (همانند فرمانروایان اشکانی)، و کدفیز را در روی دیگر سکه خود همچون یک شاهزاده مستقل ضرب می زند. پس از مرگ هرمیا، کدفیز تاج و تخت او را می گیرد، و هر دو پادشاهی را متحد می سازد (بنا به ارزیابی کارشناسان در حوالی سال 47 میلادی)، و پس از آن به فتح تدریجی کشورهای همسایه در گندهارا و شمال پاکستان می پردازد. در نتیجه، سراسر باختر متحد و یکپارچه زیر اقتدار فرمانروای نو در می آید که شاه شاهان لقب می گیرد. سپس کدفیز یکم توانست در شماری از مناطق جنوب هندو کش اقتدار خود را تثبیت نماید. ضرب زدن سکه ها با نوشته های هندی گواه بر آن اند که سرزمین هایی با باشندگان هندی در ترکیب متصرفات او درآمده بودند.

مرزهای کوشان در دوره ویما کدفیز یا کدفیز دوم - پسر و جانشین بنیانگذار دولت کوشانی گسترش یافت. او بخش شایان توجهی از شمال باختری هند را شاید تا بنارس به دولت کوشانی الحاق کرد. در نتیجه، شاهنشاهی کوشانی یکی از قدرت های بزرگ جهانی گردید

که بخش بزرگی از آسیای میانه، قلمرو امروزی افغانستان، پاکستان و بخش بزرگی از شمال هند را در بر می گرفت.

در سکه های کدیفیز دوم بیش از هر چیزی فرتور شیوا - ایزد هندی با گاو نر دیده می شود. پادشاه کوشانی با ابراز تمایل خود به آیین هندویسم، شاید به دنبال تحکیم اقتدار دودمان کوشانی در میان اتباع نو بود.

نامدارترین پادشاه کوشانی - کانیشکا بود. اما در باره زمان فرمانروایی او، گمانه زنی های گوناگونی در میان پژوهشگران هست. شاید پادشاهی او در ثلث نخست سده دوم میلادی بوده باشد. در دوره او تختگاه دولت کوشانی به پیمانه معینی به سوی سرزمین هند تغییر یافت و شهر پوروشاپورا (Purushapura) (اکنون پیشاور) پایتخت شد.

کانیشکا همچون حامی بودیسم شناخته می شود. هر چه بود، در سکه های او، نه تنها فرتورهای بودا، بل که خدایان گوناگونی دیده می شود - از هلیوس و هفائستوس یونانی گرفته تا میترا ایرانی و ورتا Vertragna هندی و بسیاری دیگر.

چون مرزهای متصرفات کوشان در غرب مستقیماً با پارت و در خاور با دولت هان چین همسایه بود، از این رو، هر از چند گاهی درگیری هایی رخ می داد. به ویژه بر سر ترکستان خاوری در اواخر سده یکم - اوایل سده دوم میلادی مبارزه سختی روان بود، که در آن ارتش کوشان موفق شد در سرانجام جلو گستره جویی دولت چینی هان را بگیرد.

در سده سوم میلادی کوشان ها از ساسانیان، که جایگزین پارت ها شده بودند، شکست خوردند. در سده سوم میلادی شاهنشاهی کوشان آغاز به از هم پاشیدن کرد. هر چند پس از چندی بار دیگر تاریخ شاهد رستاخیز کوشانیان در سده چهارم گردید که توانستند سر بر آورند اما نتوانستند دیگر به شکوه پیشینه دست یابند.

مقارن با سده چهارم بقایای جهان کوشانی از سوی یفتلیان («هون های سفید») در هم شکسته شد که سنت کوشانی را ادامه دادند.

زبان کوشانی ها:

در کشور شاهنشاهی کوشان با لهجه های گوناگون زبان های ایرانی شرقی از جمله زبان باختری و زبان کوشانی سخن می گفتند. دانشمندان زبان شناس از روی بقایای کتیبه ها، زبان کوشانی را به عنوان یک زبان ایرانی شرقی زیرگروه شمالی ایرانی تعیین نموده اند [14]. زبان کوشانی را همچون گویشی از زبان یوئه شی (مهبانویی) شناسایی کرده اند.

اقتصاد:

از ویژگی های بارز دولت کوشانی، در هم آمیزی بازرگانی توسعه یافته داخلی و خارجی آن بود. داد و ستد با کشورهای غربی به ویژه امپراتوری روم و علی الخصوص استان های خاوری آن، یکی از جایگاه های نخست را داشت. تجارت چه از راه خشکی و چه از راه آبی از طریق بندرهای غربی هند انجام شد. مسیر زمینی به شمال، به باختر، و سپس به چین می رفت. بازرگانان کوشانی به اسکندریه مصر- مهم ترین بندر تجاری دریای مدیترانه رسیده بودند. به روم- دارو، ترشی، عطریات، سنگ های گرانبها، عاج فیل و شکر صادر می شد. به ویژه فروش برنج و فرآورده های پنبه یی و پارچه یی دارای اهمیت شایانی بود. ابریشم، چرم باب و سایر ساخته های چینی از راه سرزمین کوشانی ترانزیت می شد. از روم، پارچه (تکه)، جامه باب، شیشه و فلزات گرانبها، مجسمه ها و شراب های گوناگون وارد می شد. شمار فراوان سکه های زرین و سیمین رومی که گنجینه های آن در قلمرو دولت کوشانی به پیمانه بسیار یافت شده است، آورده می شد.

کوشانیان زر رومی را برای ضرب زدن سکه های خودشان به کار می بردند. در میان چیزهای دیگر، نوع ویژه یی از سکه با پرتله های فرمانروایان کوشانی به شیوه امپراتوران رومی، گواه بر تعمیق پیوندهای اقتصادی میان کوشانیان و رومیان اند.

دولت کوشان درآمد کلانی از مدرک عوارض گمرکی دریافت می کرد. هنگام حفاریات در کاخ یک والی پادشاهی کوشان در شهرستان بگرام گنجینه پر از اشیای ساخت روم، هند

و چین کشف شد، که شاید به عنوان عوارض گمرکی از کاروان هایی که به این جا می آمدند، دریافت شده بود.

با تضعیف دولت مرکزی، به ویژه در پی جنگ های ناکام، نقش و اهمیت فرمانداران بومی افزایش یافت که در نتیجه به فروپاشی دولت واحد انجامید. شهرستان ها را نیز شاید فرمانداران شاهی اداره می کردند.

گاهشماری شاهنشاهی کوشانی:

گاهشماری دقیق تاریخ شاهنشاهی کوشانی هنوز تثبیت نشده است. در زیر محتمل ترین کرونولوژی را که بیشتر پژوهشگران روی آن توافق دارند، می آوریم. تقویم و تاریخ کوشانی ها روی هم رفته از روی سکه ها، سالنامه های چینی (به ویژه «هو هان شو» - تاریخچه دودمان هان بعدی) و شواهد جداگانه هندی و یونانی تدوین گردیده است. آن چه مربوط به نام های شاهان کوشانی و گاهشناسی دوره شان می گردد، کنکاش ها همچنان ادامه دارد.

دوره چادر نشینی:

از 160-176 پیش از زاد روز مسیح
کوچیدن یوئه شی ها (ماهبانویان) از حوضه رودبار تاریم در سین کیانگ پس از شکست از دست هونها

در حوالی 135 پیش از زادروز - مایانویان به مرزهای کشور باختر (بلخ) می رسند.
دوره فرمانروایی هیرایوس - نخستین شاه افسانه یی گویشان (حوالی سال یکم تا 30 میلادی)

فرمانروایی کجولا کادفیز (حوالی سال 30-80 میلادی)

متحد شدن پنج فیله یوئه شی زیر فرمان کوشان

لشکر کشی سپاهیان متحده مایانویان به باختر و بنیادگذاری شاهنشاهی کوشان

سال 47- دفع تجاوز ارتش اشکانی. لشکرکشی در برابر پادشاهی گندهارای زیر فرمان اشکانیان

حوالی سال های 50-70 میلادی: لشکرکشی و فتح پادشاهی تسزیین در شمال هند
فرمانروایی ویما تاکتو (حوالی 80-105 میلادی)
سال 87- گسیل سفارت به چین با پیشنهاد پیوند خاندانی میان دو دومان پادشاهی. کشته شدن سفیران به دست سردار بان چاو
سال 90- تاراج شهر یارکند به خاطر انتقام از خون دیپلمات ها از سوی سپاهیان کوشانی
فرمانروایی ویما کدفیز یکم کبیر- شاهنشاه کوشان (حوالی 105-127 میلادی)
فرمانروایی کنیشکای یکم کبیر (127-147)
سال 138- بار دادن سفیران کوشانی از سوی انتونین پئی- امپراتور روم

برگزاری چهارمین شورای بوداییان
فرمانروایی واسیشکای یکم (حوالی 151-155)
ویران شدن نیاشگاه آبایی شاهان کوشاهی در سرخ کتل
فرمانروایی هویشکای یکم (حوالی 155-187)
فرمانروایی واسوئوی یکم- آخرین شاهنشاه کبیر کوشان (حوالی 191-230)

دوره فروپاشی:

حوالی 240- وابستگی بخشی از سرزمین های کوشانشاهان به ایران ساسانی
میانه های سده چهارم- به قدرت رسیدن کیدار- بنیادگذار دودمان کیداریان در بلخ
سده پنجم- تهاجم یفتلیان («هون های سفید») به بلخ

سرچشمه ها:

Зеймаль Е. В. Кушанская хронология (материалы по проблеме). — М.: «Наука», 1968. — 186 с
Шеркова Т. А. Египет и Кушанское царство (торговые и культурные контакты) / Отв. ред. Б. А. Литвинский. — М.: «Наука» (ГРВЛ), 1991. — 192 с

Боровкова Л. А. Кушанское царство (по древним китайским источникам). — М.: Институт востоковедения РАН, 2005. — 312 с.

Берзин А.. Исторический очерк о буддизме и исламе в Афганистане
Г. Юдина «Дальверзин-тепе — земля кладов» Государства Древней Индии (средний исторический период)

پروفیسور داکتر س. گ. کیلاشتورنی^{۳۹}

هونوها

و

یوئه شی ها

به گونه یی که می دانیم، [شمار بسیاری از کارشناسان برجسته تاریخ خاور باستان و سایر علم مربوطه، به مساله پیچیده و بحث برانگیز تُخارها و یوئه شی ها پرداخته اند. در همین راستا برای نمونه می توان از] پروفیسور یو. ان. رایخ (رایش Y Rerikh) [نام برد که] در آثار چاپ شده و ناشده خود بارها و بارها به این مساله - مساله نامنهاد تخار (یوئه شی) یا به سخن دیگر، میراث هند و اروپایی باستانی در اعماق قاره آسیا- که یکی از سخت ترین و پیچیده ترین مسایل تاریخ باستانی آسیای مرکزی می باشد، پرداخته است.

«یوئه شی»، چونان اتحاد قبیله یی نیرومند کوچیان آسیای مرکزی، با این نام تنها در منابع چینی یاد می شده اند. منابعی که به شرح وقایعی که در استپ ها در کنار دولت های شمالی، چین، در سده های دوم- سوم پیش از میلاد رخ داده بودند، می پرداختند. اما مقارن با این

³⁹ . پژوهشگر ارشد تاریخ (از جمهوری روسیه سفید) در پژوهشکده خاور شناسی پژوهشگاه علوم روسیه، شعبه سانکت پتر بورگ، مدیر شعبه مطالعات آسیای میانه و جنوبی در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم فدراسیون روسیه

زمان، یوئه شی ها باشندگان قدیمی آسیا بودند- «داده ها در باره یوئه شی ها، اوسون ها و سئه ها (ساک ها) نشان می دهند که این قبایل در اعماق آسیا به سوی خاور (یوئه شی ها تا استان گانسو) مدت ها پیش از سده سوم پیش از میلاد، احتمالاً در سده های ششم-هفتم پیش از میلاد، پیش رفته بودند. [3، ص. 80]

هر چند، سئما تسیان (سیما کیان) گستره مشخص بود و باش یوئه شی ها را بین «دانهوانگ و تسیلیان یپان Tsilyanypan» یعنی در شمال نانی پان (Nanypan) در جنوب باختری استان گانسو، می پندارد، تجزیه و تحلیل های گسترده تر به کدزوئو انوکی (Enoki) اجازه دادند تا ادعا کند که در این گستره، تنها مراکز اصلی یوئه شی ها واقع بوده است که بر سر راه مسیر بازرگانی ترانس آسیایی باستان قرار داشته است. در واقع، در آن هنگام، قلمرو واقعی رهبران یوئه شی و چراگاه های قبایل آن ها بخش بزرگی از مغولستان، جونگاریا (Dzungaria) و تیان شان- جایی که آن ها با اوسون ها همسایه بودند و نیز حوضه رود تاریم و مناطق علیای هوآن هی را در بر می گرفت.

اطلاعات مبهم و گنگ در باره یوئه شی ها و کشور آن ها در چین هنوز در آثار ادبی- تاریخ نگاری پیش از امپراتوری هان (han) دیده می شود. البته، در ترانسکریپسیون (رونویسی) اندکی متفاوت با هیروگلیف ها به اشکال یوشی (Yushi) یا یوژی (Yuzhi).

اتنونیم یا نام تباری یوئه شی، (در رساله گانتسزی «Guantszy») سده های V-IV پیش از میلاد چونان نام مردم و کشوری که در آن سنگ یشم (نفريت) استخراج می شود، ذکر گردیده است. پسان ها، مفسران چینی متن، توضیح دادند که «یوشی Yushi - نام مردمان وحشی شمال غربی بوده است». [22، ص. 316]. کشور Yuzhi در یک رساله دیگر باستانی چینی - «داستان در باره پسر آسمان - مو» هم یاد شده است. رساله که به روی بانس های نای (بامبو) به سال 279 پیش از میلاد نوشته شده است، در گور به تاراج رفته یک شاهزاده با یک گاهنامه یا تاریخچه نوشته شده به روی بانس (بامبو) به دست آمد. تاریخ نگارش این گاهنامه سال 299 پیش از میلاد تثبیت گردیده است. [6، ص. 354-363]

کشور یوئه شی، مطابق بخش واقعی سفر «مو»- «پسر آسمان» که دقیقا با مسیر راهپیمایی پادشاه چژاو- واولین Wulin-وانگ مطابقت دارد (او به سال های 299-325 پیش از میلاد حکومت می کرد)، به فاصله پنج روز راه به سوی غرب از گریوه (کُتل) کنونی یانمینگوان (Yanmenguan) در شمال شانشی، به سوی شرق رود زرد قرار دارد. نام این کشور در پیوند با «کوه یشمه» یاد شده است. ترانسکریپسین (رونویسی) چینی: یوشی (Yushi)، یوژی (Yuzhi) و یوئه جی (Yuezhi) همه یک نام تباری را بازتاب می دهند. [24].

بعد دیگر، مساله یوئه شی، هویت تباری- زبانی دارندگان این نام می باشد. پژوهشگران بزرگ میانه آسیای باستان چون نامیو اگامی و کدزئوانوکی در پی هئلو به گونه قاطعانه یوئه شی ها را با جامعه تباری- فرهنگی اسکیتی- سکایی مربوط می دانند. [22، ص. 316؛ 18 ص. 227-232]

دیدگاه رایج دیگر، یوئه شی ها را همان تخارهای یاد شده در منابع عهد باستان و منابع کهن هندی می پندارد. چنین هویتی به طور جدی با متون میانه ها و نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، کشف شده در ترکستان خاوری مدلل می شود و یوئه شی ها را با تخارهای حوضه رود تاریم پیوند می دهد که به زبان ها و لهجه های باستانی هندواروپایی (تخاری و تخاری «ب») سخن می گفته و خط می نوشته اند. [4، 1967، ص. 106-118]

تجربه بازسازی مراحل پیشروی تخارها به خاور و پیوندهای ممکنه زبانی چینی و تخاری پیشنهاد شده از سوی ای. پولیبلینک (E. Pulliblenk) به طور بنیادی فرضیه یکی بودن یوئه شی ها با تخارها را تقویت می نماید. [19، ص. 9-39؛ 20، 154-160]

داوری بیشتر قطعی تر در باره ریشه های تباری-زبانی یوئه شی ها، چنین بر می آید که در نتیجه تجزیه و تحلیل آن مواد زبانی که در آثار تاریخی بازماندگان آسیای میانه یی یوئه شی ها- سازندگان امپراتوری کوشان، بر جا مانده است، میسر باشد.⁴⁰

به یمن یافته های مکتوب (epigraphic) و سکه شناسی، روشن شده است که افزون بر زبان های یونانی و سانسکریت، در مکاتبات رسمی کوشانی، زبان ایرانی که بدون شک با قلمرو باختر باستان در ارتباط بوده است و «باختری» نامیده می شده است؛ به کار می رفته است. [9، ص. 312-313]

پرسشی که از دیر باز در میان پژوهشگران مطرح است، این می باشد که نیاکان کوشانی ها- یوئه شی ها- تخارها، چه زبانی را با خود به باختر به ارمغان آورده بودند؟ به پنداشت لیوشتیس (V.A. Livshits)، سخن می تواند تنها بر سر «لهجه ساکایی کوشانی» مستقیماً مرتبط با لهجه ختنی-سکایی ترکستان خاوری در میان باشد [8، ص. 48].

زبان ساکی کوشان، مانند زبان پارسی ها در پارت، در نتیجه اسیمیلاسیون (همگون شوی) تازه واردان از سوی باشندگان بومی ایرانی ناپدید شد [همانجا]. برعکس، و. و. ایوانف، تعلق تخاری بودن اولی زبان تخاری-کوشانی را با اشاره به گویش تخاری کوچی رد نمی کند. [5، ص. 19-20]. همراه با آن، همو ایوانف بود که فرضیه ناهمگونی تباری اتحادیه قبیله یی یوئه شی را که در آن «در مرحله معینی در کنار تخارها، قبایل خاوری ایرانی هم شامل بودند»، مطرح ساخت. [5، ص. 17]

با توجه به این که در سده دوم پیش از میلاد، همه یوئه شی ها میانه آسیای را ترک نگفته بودند، (مطابق منابع چینی، در گانسو و ترکستان خاوری یوئه شی های «کوچک» ماندگار شده بودند)، ایوانف، درست فاکت «کوچیدن همین بخش ایرانی خاوری اتحادیه قبیله یی

⁴⁰. منظور از کنیه های «رباطک» و «سرخ کوتل» و... است-گ.

یوئه شی ها را که همراه با دیگران، تخاری خوانده می شدند؛ به غرب، به آسیای میانه، مجاز می شمارد. [همان جا]^{۴۱}.

تر ناهمگونی تباری-سیاسی اتحاد قبیله یی یوئه شی به گونه غیر منتظره یی پس از یافت شدن یک رشته پتروگلیف (petroglyph) (سنگ نقش) ها در جنوب باختری مغولستان، جایی که در صخره های دره تساگانگول (Tsagangol) ایماگ گوبی آلتای (Gobialtay Aimag)، در میان نقاشی های صخره یی، کمپلکس نشانه های پیچیده تامگویی tamgo جا داده شده بود، تایید گردیدند. [2، ص. 69-73]

ب. ای. واینبرگ (B.I.Vaynberg) پیوندهای احتمالی تامگاهای tamgas تسانگولی را با سایر تامگاهها بررسی نمود و یگانگی آن ها را چه از نظر پرداز (نقاشی) و چه هم‌ریشه بودن با گروه بسیار خاص تامگاهای آسیای میانه و دریای سیاه و نیز با تامگاهای رسم شده به روی سکه های پادشاهان خوارزم، سغد و بخارا، و همچنین با تامگاهای سارماتی نشان داد. [همان اثر] حتا پیش تر از این هم، تثبیت گردیده بود که دودمان های با هم خویشاوند سغد، بخارا و خوارزم سده های دوم و یکم پیش از میلاد از میان قبایل کوچی برخاسته بودند که در شکست دادن دولت یونان و باختری مشارکت داشتند، اما همراه با آن، هیچ پیوندی با دودمان کوشانی نداشتند. [1، ص. 146-154].

واینبرگ آن ها را یوئه شی های دربار یا خاندان چژاو (Chzhao) می خواند.^{۴۲} همانا با همین «دربار» مطابق با منابع چینی، همه دودمان های ایجاد شده از سوی یوئه شی ها در

^{۴۱}. از گفته های ایوانف می توان چنین برداشت کرد که تخاری ها- نام عمومی همه اتباع کشور شاهنشاهی یوئه شی- «تخارستان بزرگ» بوده و کوشانیان- شاخه ایرانی خاوری کنفدراسیون کثیرالمله تخاری.-گ.

^{۴۲}. دودمان هایی که تاریخ چین آمده اند، قرار زیر اند:

سه کشور و پنج امپراتور

تسیه

شان

شمال باکتریا (باختر) پیوند دارند. چنین بر می آید که آن شاخه قبایل یوئه شی که تامگاهای شان در آلتای گوبی و پسانتر در سغد، بخارا و خوارزم تثبیت شده است، با گروه جنوبی کوشانی ها یکی نبودند. از نظر پیوندهای ژنتیکی خود، یوئه شی های شمالی به قبایل سرماتی قزاقستان و دامنه های باختری اورال که تامگاهای همانند تساگانگولی شان با قدمت سده های سوم- یکم پیش از میلاد تثبیت شده است، بیشتر نزدیک بوده اند. (در باره پیوندهای سارماتی یوئه شی ها نگاه شود به: [10، ص. 194-195])

ژائو یا چژوا (همزمان چژوای شرقی، سلطنت های با هم درگیر و دودمان تسین)

چو (دوره تیره و تار خانه جنگی ها)

هان (هان غربی)، سین وان مان های شرقی

سه شاهی دودمان های وی، شو و او 220-264

تسزین - 265-420

سون جنوبی، سون خاوری، و 16 دولت وحشی

تسی - 479-501

لیان - 557-588

چئن - 581-618

سوی - 581-618

تان - 618-581

پنج دودمان و ده پادشاه 907-959

لیناو، سون (شمالی و جنوبی) - 960-1279

یوان (مغول) 1280-1368

مین 1368-1644

تسین (منچوری) 1644-1911

جمهوری توده یی چین

به گونه یی که از تاریخ چین دیده می شود، ژائو یا چژاو (به چینی 趙) (Zhào) یکی از پادشاهی های شمالی چین در «دوران سلطنت های با هم درگیر» (چزانگو) که از سال 403 پیش از میلاد تا 222 پیش از میلاد فرمانروایی می کردند، بود. پسان ها چژاو، یکی از 16 دولتی بود که در سده چهارم چین شمالی میان آن ها تقسیم شده بود. -گک.

سایت تاماگاهای تساگانگول مغولستان گواه بر آن است که در جنوب باختری مغولستان، دست کم در گستره آلتای مغولستان و آلتای بیابان گوبی، در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد، گروهی از قبایل ایرانی اسکان یافته بودند. [2، ص. 71]. بنا بر این، درست، تاماگاهای تساگانگولی به گونه موثقی فرضیه تعلق یوئه شی ها به فرهنگ «پازیریکی ها» و بالاتر از آن، پیوندهای سارماتی (ایران خاوری) آن ها را که از سوی س. ای. رودنکو پیشنهاد شده است، تایید می کنند.

تقسیم تباری- سیاسی قبایل یوئه شی و «خاندان های حاکم آن ها» در سده های دوم و یکم پیش از میلاد، به دو گروه شمالی و جنوبی، بازتاب دهنده فروپاشی اتحادیه چندین قبیله یی یا مولتی تریبال (multitribal) یوئه شی (تُخاری) (که پیش تر در گستره مغولستان امپراتوری باستانی کوچی را که در راس آن یک فرمانروا بود و همه سپاه صدهزار نفری جنگجویان سواره از وی فرمان می بردند، پی ریخته بودند)؛ پس از شکست های سنگین نظامی اواخر سده سوم پیش از میلاد است. [23، ص. 119-120] در باره این دوره تاریخ یوئه شی ها سئمه تسیان (سیما کیان) می نویسد، «در گذشته (یوئه شی ها) نیرومند بودند و با سیونوها (هونوها) با تحقیر بر می خوردند.» [7، ص. 237]

افزون بر این، هونوها (سیونوها یا خونوها) از لحاظ سیاسی به یوئه شی ها وابسته بودند که آنان را وادار می گردانیدند تا پسران شانیوها (شاهان خود) را چونان گروگان به دربار یوئه شی بفرستند. آخرین شهزاده گروگان، ماودون (Maodun) بود که با شانیو شدن، نخستین شکست نظامی را بر یوئه شی ها تحمیل کرد و به سرزمین های مادری آن ها به ترکستان خاوری یورش برد. اما تنها پس از چند دهه، وارث ماودون- «شانیوی سیونی (شاه هونویی) لاوشان (Laoshan)، فرمانروای یوئه شی را کشت و از استخوان کاسه سر او جام نیوشیدنی ساخت» [7، ص. 237].

پس از سال 165 پیش از میلاد، مهاجرت سترگ بخش بزرگی از یوئه شی ها به غرب آغاز شد. این گونه، تاریخنگاری چین، هم مستقیم و هم غیر مستقیم از پیشینه دراز نبردهای هونوها و یوئه شی ها، از دو دوره در تاریخ روابط هونوها و یوئه شی ها، سخن می گوید. تا

پایان سده سوم پیش از میلاد، یوئه شی ها بر هونوها برتری آشکار سیاسی و نظامی داشتند و به آن ها به دیده تحقیر می نگریستند. اما در مرزهای سده های سوم و دوم پیش از میلاد، این برتری را از دست دادند. [25]

نخستین تماس ها میان یوئه شی ها و هونوها کی و در کجا ممکن بودند؟ سیما کیان از هونوها در پیوند با تاخت و تازهای شان بر گستره پادشاهی ژائو (چزاو) (در 403-222 پیش از میلاد) یاد می کند. گستره پادشاهی ژائو بخش جنوبی استان هئی، بخش خاوری استان شانشی و زمین های واقع در شمال رودخانه زرد (هوان هی) و هئنانی را در بر می گرفتند. [14، ص. 124].

زمین های شمال اُردوس که برای کوچروان باشنده استپ های مغولستان بس پر ارزش بودند، زیر کنترل پادشاهی ژائو قرار داشت. برای رویارویی با تاخت و تازهای آن ها، چند پادگان رزمی ایجاد شده بود. حریف اصلی ژائوها در شمال، هونوها بودند. در میانه های سده سوم پیش از میلاد، لی من - زبده ترین سپهدار پادشاهی ژائو بر این پادگان ها فرمان می راند. او برای سال های بسیاری در برابر هونوها ایستاد و رزمید و باری حتا خود شانئو را هم شکست سنگینی داد. تنها به سال 244 پیش از میلاد بود که او را از خدمت مرزبانی فراخواندند. [13، ص. 259-260]

یوئه شی ها، مدت ها پیشتر از هونوها در گستره سرزمین مغولستان، در نزدیکی اُردوس پدیدار گردیده بودند که حضور شان را مدارک مختلف از جمله شواهد باستانشناسی تایید می کنند. به گونه یی که بانو ائما بانکر (Emma Bunker) نشان داده است، یافته های فزونشمار در میانه های سرزمین مغولستان دارای قدمت سده چهارم پیش از میلاد (از جمله، پناهگاه های زیر زمینی با تصاویر صحنه های پیکار شکارچیان افسانه یی دارای سیمای بیخی پازیریکی با جانوران درنده) را، می توان تنها به یوئه شی ها مربوط دانست. [16، ص. 99-116؛ ص. 41-74]

یوئه شی ها سیاست پویای نظامی را نه تنها در غرب آلتای پیش می بردند (که برخی از «غنائم» به دست آمده از رهبران قبایل دارنده فرهنگ پازیریکی بر آن دلالت می کنند)، بل که در دوردست های خاوری استپ سترگ هم که در این جا با قبایل دارای سیمای بس متفاوت از خود [توده های منگولوییدی] -گ.ک. بر خوردند.

...همه دلایل در دست است تا بپنداریم که سرهای تزیین شده طلاکاری شده در افسار یافت شده پازیریک، آویزه های ضیافتی افسار اسب یکی از سران یوئه شی بوده است - این سرها، سرهای رزمندگان به خاک افتاده هونها به دست وی بوده است، که از مجموعه های شان جام های طلاکاری شده ساخته شده بود. چنین چیزی گواه بر نبردهای خشن هونها و یوئه شی ها در سده های چهارم و سوم پیش از میلاد است. در روند این جنگ ها، که مدت ها جلو گسترش هونها به سوی غرب را گرفته بود، یوئه شی ها در درون آسیا امپراتوری کوچ نشین خود را پی ریخته بودند که بنا به ارزیابی سیما کیان «به شگوفایی رسیده بود».

این که شاهزاده ها و سرداران یوئه شی (به خاک سپرده شده در آلتای در سرزمین های دور دست خاور) در استپ سترگ بر سر قدرت می جنگیدند، گواه بر گستره جویی آن ها بر سایر توده ها است تا به رسم تعظیم پیش شان سر فرو آورند. [14، ص. 43]، و همین بوده است که افسار پازیریک پدید آمده است. پس از گذشتن دو سده، در آلتای فرمانروایان کبیر نو استپ بزرگ سر بر آوردند که از کاسه های سر رهبران اربابان پیشین خود - یوئه شی ها جام های باده پیمایی و میگساری ساختند.

پی نوشت ها:

1. Вайнберг Б.И. Некоторые вопросы истории Тохаристана в V—V вв. // Буддийский культовый центр в Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1972.
2. Вайнберг Б.И., Новгородцева Э.А. Заметки о знаках и тамгах Монголии // История и культура народов Средней Азии. М., 1976.

3. Грантовский Э.А. О восточноиранских племенах кушанского ареала // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. П. М., 1975.
4. Иванов В.В. Языковые данные о происхождении тохарская проблема // НАА. № 3. Кушанской династии и
5. Иванов В.В. Тохары // Восточный Туркестан в древности и
невековье. М., 1992. раннем сред-
6. Кравцова М.Е. «Жизнеописание Сына Неба Му». Вопросы
ПВ. 1992. Вып. 2. и проблемы //
7. Крюков М.В. Туркестан в III в. о н.э. — VI в. н.э. // Восточный Туркестан в древности и раннем средневековье. М., 1988.
8. Лившиц В.А. К открытию бактрийских надписей на Кара-тепе // Буддийские пещеры Кара-тепе в Старом Термезе. М., 1969.
9. Лившиц В.А. Кушаны: письменность и язык // Центральная кушанскую эпоху. Т. I. М., 1974. Азия в
10. Мандельштам А.М. Происхождение и ранняя история кушан в свете археологических данных // Центральная Азия в кушанскую эпоху. Т. I.
11. Руденко С.И. Культура населения Горного Алтая в скифское время. М. -Л., 1953.
12. Руденко С.И. Культура населения Центрального Алтая в скифское время. М.-Л., 1960.
13. Сыма Цянь. Исторические записки. Т VII. / Перевод с китайского Р.В.Вяткина. М., 1996.
14. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1968. Вып. 1.
15. Таскин В.С. Материалы по истории сюнну. М., 1973. Вып. 2.
16. Bunker E. Significant changes in iconography and technology among ancient China's north-western pastoral neighbours (IV— I B. C.) // Bulletin of the Asia Institute. Vol. 6 (1992) Bloomfield Hills.
17. Bunker E.C. Ancient Bronzes of the Eastern Eurasian Steppes. New York, 1997.
18. Enoki K. The Jueh-chie-Scythians identity. A hypothesis // International Symposion on history of Eastern and Western Cultural contacts. Tokyo, 1959.

19. Pulleyblank E.G. Chinese and Indo-Europeans // Journal of the Royal Asiatic Society, 1966.
20. Pulleyblank E.G. The Wusun and Saka and the Jueh-chie migration // Bulletin of the School of Oriental Studies. 1970. Vol. 33.
21. Takacs Z., de. On the Hsiung-nu figure at the tomb of Huo Ch'u-ping // Monumenta Serica, t. Ill, fasc. 1. Peiping, 1938.
22. Haloun G. Zur Uetsi Frage // ZDMG. 1937. Bd. 91.
23. Hulsewe A.F.P. China in Central Asia. Reiden, 1979.
24. Консультация С.Е.Яхонтова, которому автор обязан подробным ком-ментарием приводимых сведений.
25. О возможном происхождении и истоках культуры сюнну см. работы С.СМиняева.



یک سکه کوشانی مزین با تصویر شاه کوشان و تندیس سر یک سردار کوشانی. سیمای اروپاییدی هر دو هویدا است.

پروفسور داکتر غوزل محی الدین ووا^{۴۳}
گزارنده: عزیز آریانفر

نقش دولت «گرپاند»

در

با هم آمیزی فرهنگ های آسیای میانه

فرهنگ دوره کوشانی گرپاند در تاریخ فرهنگ مردم تاجیک نقش مهمی در حفظ و نگهداری سنت های باستانی و فرهنگی و شکلگیری سیمای تمدن های آسیای میانه و آسیای شرقی در دوره های بعدی بازی نموده است.

در هنر کوشانی، ویژگی های دیرین ترین آداب و رسوم بومی تبارز یافته و همراه با آن ها، تعامل طیف گسترده یی از فرهنگ های گروه های گوناگون تباری آسیای میانه، درهم آمیزی آن ها با سنت های باستانی بومی و شالوده های آفرینشی نوآوری ها بازتاب یافته است. در این فرایند، نقش تمدن آفرینی امپراتوری گرپاند که دوره کوشانی مرحله مهم تاریخ فرهنگ آن به شمار می رود، عظیم است.

در منابع، گاهشمار یا تقویم (کرونولوژی) شکل کشور گرپاند، یاد نشده است. منابع چینی زمان شکلگیری گرپاند را نیمه دوم سده یکم، اوایل سده دوم می دانند.^{۴۴} هرچند، شواهد مکتوب دال بر بنیادگذاری آن در دست نیست، اما برخی از داده های غیر مستقیم وجود دارد. روشن است که شهریار گرپاند - ویو شاه (Vyushah)، تون شوی (Tunsho)

^{۴۳}. بانو گوزل محی الدین اوا (دانشمند اویغوری تبار باشنده دوشنبه) - داکتر علوم تاریخی، استاد دیپارتمنت روابط بین الملل دانشگاه سلاوی تاجیکستان و روسیه و رییس مرکز مطالعات جیوپولیتیک تاجیکستان اند.

^{۴۴}. بیچورین، ان. یا، *آسیای میانه و ترکستان خاوری*، آلماتی، ۱۹۹۷، ص. ۸۸.

مقدس بودایی را در عصر سپه سالار چینی بان چائو (32-102 میلادی) آورد که در باره آن اطلاعاتی در پیوند با پویایی هایش در نواحی کاشغر حفظ شده است .

شیرین قربان می نویسد که زمان پویایی های تون شو در گرپاند، با دوره کنیشکا- شاه کوشانی همخوانی دارد.⁴⁵ تاریخ پادشاهی کنیشکا، زمان درازی در علم یک موضوع بحث انگیز بود. دانشمندان چینی زمان فرمانروایی او را نیمه دوم سده یکم میلادی می پندارند. کشف شگفتی برانگیز کتیبه (سنگنبشته) کنیشکا (فرمان نامه او) در روستای رباطک (استان بغلان، در شمال افغانستان) به زبان باختری، بر قدامت پادشاهی گرپاند روشنایی می افکند.

دوره فرمانروایی کنیشکا، در پرتو این کشف تازه، بر پایه مطالعات د. کیرب (Cribb) دانشمند انگلیسی، میان سال های (100-126 یا 120-146 میلادی)⁴⁶ را در بر می گیرد.⁴⁷ پژوهش های دانشمند شناخته شده تاجیک- داوودی، منابع سکه شناسی، همراه با داده های مکتوب نیز یافته های این دانشمند انگلیسی را تایید می نمایند. داوودی می پندارد که کنیشکا بین سال های 105-128 میلادی فرمانروایی می کرده است.⁴⁸

⁴⁵. قربان شیرین، **فرهنگ تاجیک های چین** (ژونگو تأثیریک مدنیته)، انتشارات خلق سین زیان، 1992، ص. 40 (به زبان اویغوری).

⁴⁶. Sim – Williams N., Cribb j. A New Bactrian Inscription// Silk Road Art and Archacology. –Vol. 4- Kamakura, 1995/96y. P.75-142.

⁴⁷. هرگاه به عنوان نقطه شروع، نیمه دوم قرن یکم- اوایل قرن دوم را بگیریم، چنین بر می آید که تون شو (Tunsho) را نه نخستین شاه کیرپاند آورده بود. همین گونه، فروپاشی دولت گئیرپاند مقارن با سال های 713-727 میلادی می گردد. درست هنگامی که بر پایه داده های منابع چینی، فیو شین- شاه گئیرپاندی، با بخشی از باشندگان خود به تابعیت تبت درآمد. از همین هنگام، دولت کیرپاند از عرصه تاریخی ناپدید می گردد.

⁴⁸. د. داوودی، **گردش پولی ختلان قرون کهن و میانه** (سده پنجم پیش از میلاد- اوایل سده بیستم میلادی)، دوشنبه، 2006، ص. 58.

به پنداشت پژوهندگان چینی، نام این دولت در منابع چینی، (Hepantuoguo) یا (Hepantu) بوده است و در منابع خاوری ایرانی-گرپاند که به باور دانشمندان چینی، از پیوند دو کلمه ایرانی قدیم ساخته شده است: «گثر» (گر، گور) - کوه، و «پاند»- راه یعنی راه کوهی یا راه کوهستانی یعنی نام کشور، کشور راه کوهستانی [(کتلی، گریوه یی)-گ.].^{۴۹} بوده است، که شاید نشان دهنده اهمیت آن بر سر راه «جاده ابریشم» بوده باشد. افزون بر این، پژوهندگان اویغوری در آثار خود، با تکیه به منابع قدیمی چینی نام دولت «گثرپانیا» را به کار می گیرند. ما در این نبشته، «گرپاند»- را چونان پذیرفته شده ترین و رایج ترین نام به کار می بندیم. شاید توضیح اتیمولوژی (ریشه شناسی) کلمه گرپاند و گیرپانا را منابع نو بدهند.

در برخی از استان های شمال هند، که زمانی شامل دولت گرپاند می گردیده اند، کنون به اندازه کافی بازمانده های فزونشمار از آثار فرهنگ کهن دیده می شود، که می توانند به بازسازی سنت های منسوخ فرهنگ باستانی آسیای میانه یاری رسانند. پاره های دولت گرپاند، که زمانی شاهنشاهی توانمندی به شمار بود، چنین بر می آید که کنون در ناحیه «کیرپان» استان جاموی هند برجا مانده است. کلمه «کیرپان» (Kirpan) در زبان هند و آریایی به معنای «خنجر» است. خنجری که سیک های پنجابی آن را به کمر خود می آویزند. زبان پنجابی، به زیرگروه زیان های «هند و آریایی»- گروه زبان های «هند و ایرانی»- خاندان زبان های «هند و اروپایی» وابسته شمرده می شود.

بیشتر، در همه آثار هنری، همه مردان گرپاندی با یک ممیزه بارز نمایش داده شده اند- با خنجری آهیخته آویخته در کمر شبانان. شایان یادآوری است که «کیرپ-آنیا» شاید به زبان پنجابی معنای «سرزمین مردان خنجر به دست» یا «خنجر دار» را برساند. چون کلمه آنیا به معنای خانه [(میهن)] است.

^{۴۹} در شماری از سکه های دوره کوشانی، شاهان این دودمان نشسته بر فراز ستیغ کوهساران دیده می شوند که خود گواه بر کهستانی بودن کشور شان بوده است.-گ.

نقش سترگ و تمدن سازی را گریپاند، با پیونددهی پاره های گستره پهناوری که در آن دارندگان فرهنگ های گوناگون می زیستند، در زیر چتر یک نهاد دولتی واحد، بازی نمود. برترین دستاورد گریپاند را می توان شکلگیری تمدن خودزیستای آن ارزیابی کرد. در این برهه، دو مرکز فرهنگی، اقتصادی و سیاسی- باختر (باکتریا) و شمال غربی هند، که برای توسعه ارثیه فرهنگی تمدن های عصر برنز به پیمانه برابری مساعد بودند، در تراز بالای شکوهندگی و شگوفایی به سر می بردند.

همین گونه، نقش شاهنشاهی گریپاند در رسانایی و پخش ارزش های تمدن های قاره آسیا مهم بود. کاروان های بی شماری از چین هانی (یعنی دولت هان Han) از راه سرزمین گریپاند به سوی سواحل رم مدیترانه یی و مستعمرات عهد عتیق پیرامون دریای سیاه، رهسپار می گردیدند و از سواحل شمال آفریقایی رم در مسیر راه دریایی به طور منظم کشتی ها به سوی دروازه های دریایی گریپاند به غرب ره می پیمودند.

موقعیت جغرافیایی مهم استراتژیک گریپاند، نقش مهمی در انتقال ارزش های علمی و دستاوردهای هنری و توسعه شهرسازی و در مبادله دانش معنوی شرق و غرب بازی می نمود. همانا میراث تمدنی دولت گریپاند، شالوده رستاخیز فرهنگ آسیای میانه یی دوره سامانیان را پی ریخته بود. توسعه فرهنگی در دولت گریپاند در چهارچوب ساختار عظیم دولتی صورت می گرفت که سرزمین های وسیعی از تاجیکستان، افغانستان و ازبیکستان امروزی و بخش هایی از هند و پاکستان کنونی را در بر می گرفت.

ریختیابی امپراتوری گریپاند، شکل چهار امپراتوری دوران قدیم در گستره اورآسیا- رم، پارت (اشکانی)، (سپس ساسانی)، هان (خان) چینی و گریپاندی را پایان بخشید. درست در دوره همین چهار امپراتوری، جاده بزرگ ابریشم کشیده شد، که در مسیر آن، گفتگوی پرشور تمدن ها روان بود. جاده بزرگ ابریشم، گستره پر از پویایی و آکنده از ره آوردهای تمدنی بود، که در آن گفت و گوهای پرشور و زنده روان بود. این گستره، جایی بود که در آن در دوران باستان و سده های میانه، ارتباطات بین المللی زمینی و دریایی برپا بود.

برای نخستین بار، واژه «راه ابریشم» را فردیناند فرایهر فون ریشتهوفن (Ferdinand Freiherr von Richthofen) - دانشمند آلمانی، در کتاب «چین» [China] خود که به سال 1877 به چاپ رسید، به کار برد. گیتاشناس (جغرافی دان) نامدار آلمانی با این نام، شبکه راه های قاره یی کشیده شده را که در اوایل گاهشناسی ترانس کانتیننتال، خاور و باختر را با هم پیوند می دادند، نمایش داد.

شکلیابی راه بزرگ ابریشم، که بر شالوده بسیاری از جاده های کشیده شده برای برپایی تماس های منطقه یی پیش از آن، پدید آمده بود، مرحله کیفی تازه یی در گسترش روابط بین المللی نوع بشر ارزیابی می گردد، که نقش مهمی در شکل گیری پایه های تمدن های محلی معاصر بازی نمود.

در مسیرهای جاده ابریشم، راهبان و کاهنان آیین ها و مذاهب گوناگون راه می پیمودند و به موعظه می پرداختند و دست به تبلیغ و پخشگری ارزش های معنوی خود می یازیدند. به یاری رسالت نیکوکارانه آن ها، شالوده یی گذاشته شد که سیمای تمدنی کشورهای کنونی اردوگاه مذهبی بودایی - کنفوسیوسی خاور آسیا، اردوگاه هندویی - بودایی جنوب خاوری و جنوب آسیا، کشورهای جنوب باختری آسیا و باختر اروپا را پرداز کرد.

در ریختیابی ساختارهای تمدن اروآسیایی، نقش چهار شاهنشاهی بزرگ دوران کهن و جاده ابریشم بس ارزنده است. جاده ابریشم بزرگ، هر چهار امپراتوری قدیم را با هم پیوند می داد و در برقراری ثبات نسبی در مسیری از اقیانوس آرام تا اقیانوس اتلس نقش سازنده داشت.

گستره پهناور امپراتوری گرپاند به کاردهی پایدار نخستین مسیر دیپلماتیک ترانس کانتیننتال (سراسر قاره یی) در تاریخ بشریت - جاده ابریشم، مساعدت می کرد. منابع چینی گواهی می دهند که فرمانروای گرپاند به پاسداری از گستره پهناوری از کاشغر گرفته تا سرزمین های غربی خود می پرداخت.

در آوردن توده های مردمی که زمانی باشندگان قلمروهای کنونی آسیای میانه، افغانستان، پاکستان، هند، و بخش هایی از ایران بودند، زیر چتر یک دولت واحد و امنیت نسبی از مداخلات نظامی خارجی، منجر به رشد شهرها، شکوفایی اقتصادی و فرهنگ گردیده بود. این در حالی بود که همو سرزمین های غربی و میانی امپراتوری گریپاند با مسیرهای دریایی راه ابریشم که اهمیت آن در دوره شکوفایی امپراتوری گریپاند افزایش یافته بود، پیوند می یافت.

لشکرکشی های جهانگشایانه شاه گریپاند به جنوب، با نخستین هدف مهم جیوپولیتیک در تاریخ تاجیک ها- دسترسی به دریاها و جنوب و رسیدن به راه های دریایی مرتبط بودند. این مهم همو با آغاز فرمانروایی دودمان کوشانی در دولت گریپاند دستیاب گردید.

پدیدآیی امپراتوری گریپاند، که در خاور با کشور هان (خان) چین و در غرب با شاهنشاهی پارت ها (اشکانیان)، هم مرز بود، مراکز باستانی تمدن دنیای قدیم شاهنشاهی های جهان باستان را با هم پیوند داد و به گفتگوی پویای تمدن ها در مسیر ترانس کانتیننتال مساعدت کرد.

در یکی از متون چینی، شهریاران دودمان کوشانی گریپاند در کنار فرمانروایان رم و دولت هان چین «فرزندان آسمان» خوانده شده اند که سراسر جهان را میان خود تقسیم نموده اند.⁵⁰

در گریپاند کوشانی، قدرت در دست نمایندگان آن نیروهایی بود که با فرمانروایان هلنی یا بیگانه بودند و یا با آن ها دشمنی داشتند و این گونه موقعیت برتر یونانیان و لایه های هلنی به پایان رسید. با این حال، همو این کار منجر به استیلای گسترده تر و ژرفتر ارثیه کهن فرهنگی و هنری گردید.

⁵⁰ نگاه شود به متن سخنرانی نویسنده زیر عنوان «نقش کیریپاند در توسعه تمدن آسیای میانه» // کتاب *مواد همایش علمی بین المللی: «عامل تمدنی در خاور میانه- تجربه تعامل تاریخی»*، دوشنبه، 2007، ص.ص. 177-178.

در کشور گرپاند، در سده یکم، نخبگان حاکم دیگر آموزش های یونانی نمی دیدند و به پرستش خدایان یونانی نمی پرداختند. عناصر و انگیزه های دارای منشای کهن، همراه با سنت های بومی و خارجی، که در نتیجه ارتباطات گسترده بین المللی اشتهار یافته بودند، مورد بازیافت آفرینشی قرار می گرفتند.

به جای فرهنگ دوره هلنی، که در آن سنت های عتیقه چیرگی داشت، فرهنگ های تلفیقی (سینکرتیک) که در برگیرنده رنگارنگ ترین عناصر و انگیزه های فرهنگ و هنر ویژه [لایه های گوناگون باشندگان کشور گرپاند]-گ. بودند، پدید آمدند که به خدمت فرمانروایان محلی قرار گرفتند و پشتوانه مذاهب و فرقه های آن [(سرزمین گرپاند)-گ.]. گردیدند.

در تنوع (رنگارنگی) و در نگاه نخست، التقاطی (آمیزه یی) بودن فرهنگ این دوره آسیای میانه، می توان ریشه های بسا از پدیده های فرهنگی و هنری را ردیابی کرد. این تنوع-ره آورد جستجوهای جهان بینی ها و سلیقه های نو بود و بیخی قانونمندان بود که از بایگانی خیلی ها غنی آن، هم مسیحیت و هم بودیسم و نیز هنر پروکلاماتیف (proklamativ) ایران ساسانی (که فرهنگ آن، به نوبه خود، تاثیر بس شگرفی بر خاورمیانه نزدیک و میانه در عصر قرون وسطی اسلامی بر جا گذاشته بود)، چیزهای بسیاری را برگیرند.⁵¹

مرحله آغازین پدیدآیی هنر تلفیقی گرپاند، با کشف گنجینه به دست آمده از کاوش های و. ای. سریانیدی (Sarianidi) - باستانشناس نامدار باشنده مسکو، در طلا تپه⁵² (که مربوط به هزاره دوم- اوایل هزاره یک پیش از میلاد است)، در اواخر سال 1978 - اوایل سال 1979، روشن گردید. همو در بازیافته های طلا تپه، آن سنتز پویای فرهنگی بازتاب یافت، که سیمای تکرار ناشدنی تمدن گرپاند را تعیین نمود. در گورهای پنهانی طلا تپه (شاید

⁵¹. استاویسکی، ب. یا، *مقدمه یی بر تاریخ فرهنگ و هنر توده های آسیای میانه*، مسکو، 1992، ص.

⁵². در نزدیکی شبرغان (در شمال افغانستان).

گورهای شاهزادگان [(گرپاندی)-گک.]، همسران و کنیزان شان، بیست هزار سازه طلایی-هنری یافت گردید که شامل سگک ها، انگشتی ها، دستبدها، گردنبندها، نیام های کاردها، شمشیرها و خنجرها بود.

برخی از این سازه ها در سبک هنر دشت های اورآسیا، به شکل تندیسک های جانوران مثبت کاری شده با فیروزه، عقیق جگری و دیگر دانه های گرانبها ساخته شده اند. برخی دیگر، سنت های یونانی- رومی، اشکانی، هندی، خاور دور را با خود می کشند. با این هم، در دینه های طلا تپه، در پهلوی اشیای ساخته شده با یک سبک، اشیاء هنری یی یافت گردیده است که نشاندهنده نه تنها همزیستی، بل که آمیزش ماهرانه نموده ها و نقوش سنت های فرهنگی و هنری گوناگون در آفرینش های استادان قدیم اند. برای نمونه، چنین اند نیام های زرین مرصع کاردها و خنجرها: در نوار میانی این نیام ها، اژدها هایی خشمگینی کشیده شده اند که یکی پی دیگری روان اند و هر یک ترسناکتر تر از دیگری اند.

نقش و نگارهای پرداز شده در سبک جانورپردازی سکایی، با دو ردیف نقوش گل و چلیپا های شکسته در هم آمیخته اند، که به سوی لبه پوش نیام کشیده می شوند. متفاوت از نماد اژدها، که نه تنها در دشت های آسیای میانه، بل نیز در باختر (باکتریای) باستان و خاور میانه، خوب شناخته شده بودند، چلیپاهای شکسته، به هنر باختر، به گمان زیاد به دوره های نخستین [فرمانروایی دودمان-گک.] کوشانی از هند وارد گردیده بودند.

نقش و نگارهای نه کمتر آمیزه یی (تلفیقی) تزئین کننده آویزه های طلایی، در نزدیکی یکی از گورهای نیایشگاه یافت گردیده است. در هر یک از آویزه ها، پرسناژهایی به تصویر کشیده شده است با چشم های نقطه دار در تاج های دندانه دار و در جامه های کوچی ها (کوچروان) که هر یک اژدهایی در دست دارند.

با سبک جانورپردازی دشتی (استپی)، بی چون و چرا تصاویر اژدهاهای شاخدار و بالدار، با بدنه های دراز و پاهای غیر طبیعی پیچ خورده به پشت، آویزه های زرین با دانه های فراوان

فیروزه، عقیق جگری و لاژورد پیوند دارند. در عین زمان، خال‌های پیشانی‌های آن‌ها، آشکارا بیانگر تاثیرپذیری از هنر هندی است.^{۵۳}

فرهنگ دوره کوشانی دولت‌گراپاند، با شکوفایی شهرسازی (سامانه ساخت و ساز و دژسازی)، معماری، هنرهای تجسمی در فرم‌های بزرگ و کوچک آن (پیکرتراشی، تندیس‌سازی، نقاشی، گچ‌بری و کوروپلاستیک (coroplastics)، مهارت‌ها و پیشه‌های حرفه‌یی، رواج یافتن نوشتن، علوم و حقوق؛ برجسته است.

در گستره میان رودخانه‌های آمو دریا و سیر دریا، شهرهای بزرگ و کوچک با مناسبات توسعه یافته کالایی-پولی و رشد پویای فرهنگ بسط می‌یابند. فرهنگ شهری کوشانی، که زمان شکلگیری و شکوفایی آن-سده‌های یکم تا چهارم میلادی تخمین زده می‌شود، از تراز بالایی توسعه همه زیرسامانه‌های مهم پشتیبانی زندگانی تا هنجاریک (نورماتیف)-اجتماعی برخوردار بوده است.

در باره ویژگی‌های شهرهای بزرگ دوره کوشانی می‌توان از روی آثار باستانشناسیک بخش‌های میانی کشور گراپاند مانند بلخ در افغانستان کنونی (با مساحت 550 هکتار)، ترمز در ازبیکستان امروزی (با مساحت 350 هکتار)، شهرواره شهرنو در تاجیکستان (با مساحت 350 هکتار) و شهرک قلعه زال در شمال افغانستان (با مساحت 200 هکتار) گمانه زنی کرد.

شهرک‌های کوچکتر مانند دل ورزین تپه (Dalverzintepe)، زر تپه، و کمپیر^{۵۴} تپه در جنوب ازبیکستان، بهتر از شهرهای یاد شده مطالعه گردیده است. بیشتر، پیرامون شهرها دیواره‌های دژها و خندق‌ها کشیده می‌شده است. شهرها دارای ارگ، خیابان اصلی،

^{۵۳}. استاویسکی، ب. یا، یاتسنکو، س.آ.، *هنر و فرهنگ ایرانیان قدیم*، مسکو، 2002، ص. ص. 246-

^{۵۴}. کمپیر = پیرزن.

بناهای مذهبی (نیایشگاه های بودایی، معبد «الهه بزرگ باختر»، یا پناهگاه «آتش مقدس» با محراب های آن) بوده اند. برای نمونه، شهرک زرتیه نقشه و طرح مشخصی داشته است. در میانه شهر، خیابان اصلی آن با پهنای ده متر افتاده است. در مرکز شهر، رو به این خیابان، نمای اصلی رویه کاخ شهریار آن می برآمده است و در سوی دیگر آن، منطقه رهائشی در بر گیرنده خانه های چند تن از باشندگان آن واقع بوده است که مساحت هر یک از این خانه ها از 600 - 800 متر مربع می رسیده است. در درون خانه ها، به وضوح اتاق های نشیمنی و سالن های پذیرایی، پسخانه ها و انبارها از هم جدا دیده می شوند.

مصالح اصلی ساخت و ساز در گرپاند مرکزی کوشانی، خشت (آجر) بزرگ چهارکنج خام گلین بوده است. برای پوشاندن فرش کف ساختمان ها و کاخ ها، از سنگ های چهارکنج سوختانده شده (پخته شده در کوره های خشت پزی) کار گرفته می شده است. از سنگ ها برای تهیه پرزه های معماری (تهداب ها، ستون ها، پایه ها، پیش آمدگی های لبه های بام ها و...) کار گرفته می شد. عنصر مهم معماری گرپاندی، ستون های چوبی با پایه های سنگی تراش شده و تهداب های سنگی بوده است.

دیواره های ساختمان ها را بیشتر با رویه کشی های پلاستری تزئین نموده و یا روی دیوارها را با گچ سفید می پوشاندند و گاهی هم با نقاشی های مانومنتال (monomental) یا یادبودی یا به یادماندنی؛ چه تزئینی (ornamental) و چه سوژه یی، از جمله تصویرهایی از خدایان بومی و بودایی می آراستند.⁵⁵ خانه های بزرگ و مرفه، استفاده شهریان از سفالینه ها (سنگ های سرامیک) نقش و نگار شده با کیفیت بالا، و صدها سکه پیدا شده از شهرهای مدفون، گواه بر تراز بالای رفاه باشندگان شهرهای گرپاند اند. درست سیاست پویای شهرسازی حکومت مرکزی، به رشد شهرهای مستحکم بسیار خوب برنامه ریزی شده مساعدت می نمود.

⁵⁵. تاریخ مردم تاجیک، جلد یکم، (تاریخ باستان و قدیم)، دوشنبه، 1998، ص. ص. 443-445.

در هنگام شکلگیری جاده بزرگ ابریشم، در آن تنها ابریشم داد و ستد نمی شد. بل که روی این راه، ظروف چینی، پشم، پوشاک از پوست خز، بردگان، ساخته های فلزی، ترشی باب، عطر و مواد خوشبو، دارو، عاج، اسب های اصیل، سنگ های گرانبها، جانوران وحشی و... خرید و فروش می شد. روی این سیستم عظیم جاده یی، همراه با کاروان های بازرگانی، سفارت های دیپلماتیک، زائران و مسافران و جهانگردان ره می پیمودند.

با توجه به تقاضای ویژه به ابریشم، هنوز در سده پنجم در آسیای میانه، دبستان های خودی هنر ابریشمبافی در تخارستان، سغد، فرغانه، تورفان و... به میان آمدند. دبستان های آسیای میانه یی ابریشم بافی هنری با داشتن نقاط مشترک بسیاری در سنت های بافندگی و ریسندگی با دبستان های نساجی چینی، در عین زمان از آن فرق می شدند (تفاوت ها در کاربرد تکنیک های خاص و رهیافت های هنری و... بیان می شد).

از اواخر سده ششم - اوایل سده هفتم، تزیینات (اورنament های) ساسانی، سغدی، تخارستانی، که از مناطق زیر نفوذ فرهنگی ایران، به چین ره یافته بودند، با تصورات سنتی چینی در هم آمیختند و انواع «ساسانی» تزیینات، به نمادهای رتبه های مقامات دولتی مبدل گردیدند. در بسیاری از موارد، نمادها، که جدا از یک دیگر وجود داشتند، هم در چین و هم در غرب ایران با هم ادغام می گردند. سنت های هنری بیزانسی، ساسانی، تخارستانی و سغدی در خاور آسیا گسترش پیدا می نماید.

جاده ابریشم نقش مهم دیگری را در توسعه هنر نساجی - در گسترش صنعت پنبه و پنبه ریزی بازی نمود. اگر چه پنبه در آسیای میانه در هزاره دوم پیش از میلاد شناخته شده بود، با این هم، همو پیوستن سرزمین های هندی به دولت گریپاند و کارکرد پایدار جاده ابریشم گسترش وسیع می یابد. از آغاز تاریخ میلادی، پارچه های پنبه یی در همه جادر میان باشندگان تخارستان به کار می رفت.

آمیزش تمدن ها در مسیر جاده ابریشم، تاثیر یگراستی بر پوشاک باشندگان گریپاند بر جا می گذاشت. به گونه یی روشن است، تاریخ لباس سنتی، هم تکامل فرهنگ خودی و هم

یکپارچه سازی و همگرایی (انٹیگراسیون) نفوذ فرهنگی خارجی را در روند ریختیابی و یابگری (کانسولیداسیون= تحکیم) تباری- فرهنگی مردمان عهد قدیم و قرون وسطی آسیای میانه، در بر می گیرد.

درهم آمیزی فرهنگ ها و تمدن ها بر پارچه ها (تکه ها) ی سازنده لباس ها نیز بازتاب می یافت: بر پارچه ها (تکه ها) یی که لباس ها از آن دوخته می شد، جواهرات، شپ جامه، لوازم آرایش و...

گفتگوی میان تمدنی در مسیر جاده ابریشم (که در آن، کاروان های بازرگانی- این نه تنها آورندگان کالاهای سرزمین های دوردست، بل که رسانندگان ارزش های پربار معنوی، در آمد و شد بودند)، پیوسته روان بود. ساربانان را صنعتگران ماهر، نگارگران، رقاصه های دوره گرد، خوانندگان، آوازخوانان و نوازندگان چیره دست، نقاشان، آفرینندگان آثار هنری، مبلغان، راهبان و کاهنان، دانشمندان و دیپلمات ها، همراهی می کردند.

پدیدآیی بزرگترین امپراتوری های عهد قدیم، عامل مهم رسانایی دستاوردهای یک تمدن بومی به گستره دیگری، گردید، که در چهارچوب آن، در هم آمیزی پویای فرهنگی، از جمله در زمینه هنر دوزندگی پوشاک رخ داد.

بیشتر، پاره های وارداتی پوشاک ها (در پی تماس های تباری یا فرهنگی در روند فرایندهای همگرایی یا یکپارچه ساز (انٹیگراسیونی) و همریخت و همگون شونده (اسیمیلاسیونی))، [با گذشت زمان-گک.]، به سازه های سنتی پوشاک بومی می گردیدند. در این جا، سخن بر سر پذیرایی یگراست و دربست «باد» های فرهنگی «وزیده» از بیرون نیست، بل بر سر گزینش آگاهانه و «دست چین شده» برخی از پدیده ها در پیوند با سلیقه، زیبایی شناسی، آب و هوا و اوضاع طبیعی گستره زندگی خود باشندگان- (گزینش سلکتیف) است.

تأثیرات بیرونی فرهنگی، در گام نخست در پارچه ها و مواد مورد استفاده در دکوراسیون لباس ها بازتاب می یافتند. اما اشکال اساسی پوشاک تنها در روند فرآیندهای تباری و نیز در دوره گستره جویی های تمدنی دستخوش دگرگونی می گردیدند.

دگرگونی راستین در پوشاک باشندگان آسیای میانه در دوره کوشانی هنگامی رخ داد که انبوهی از پارچه های پنبه یی [(ریسته و بافته شده از پنبه در کارگاه های ریسندگی و بافندگی) - گ.ک.]، در مدل سازی لباس ها به کار گرفته شد. جدا از آن که در واقع در این جا باشندگان این سرزمین خود آغاز به ساختن خود این نوع پارچه ها [(پارچه های نخی ریسته شده از پنبه) - گ.ک.] نمودند.

پارچه های پنبه یی - کاغذی بافته شده از نازکترین فرآورده های پنبه یی که از سوی ال. ای. البوم (Albaum) - باستان شناس نامدار در روند حفاری های چنگیز تپه (در ترمز قدیم - کنون در ازبیکستان) به دست آمدند، به اوایل عصر ما (آغاز تقویم میلادی)، پیوند دارند. در جنوب تاجیکستان، در گورستان «اتفاق» منطقه پر خار [(فرخار) - گ.ک.]، پاره هایی از جامه پنبه یی [(نخی) - گ.ک.] سرخرنگ با گلدوزی پر شاخ و برگ به شکل «درخت زندگی» یافت شده است که قدمت آن سده های سوم میلادی تخمین زده می شود.

قدامت پارچه پنبه یی به دست آمده از معبد بودایی قره تپه در ترمز قدیم، سده های سوم - چهارم میلادی گمان زده می شود. قدمت بیشترین پارچه ها و لباس های نخی بازیافت شده در قرغان (ترمز قدیم) نیز همین زمان تخمین زده می شود.⁵⁶ در این جا، در گورهای شهریان عادی، پیراهن های نخی سفید و تنبان (شلوار) های گشاد با دوزندگی سنتی یافت گردیده است، که آشکارا نشان دهنده خاستگاه بومی پارچه های پنبه یی اند. در این دوره، به تایید منابع چینی، سغدیان همراه با پارچه های گلدار و ابریشمی، از پارچه پنبه یی یا نخی (کتانی) سفید نیز پوشاک می دوخته اند.

⁵⁶ الکینا، آ. ک.، محی الدین ووا، گ.ک. ام.، کوزلوفسکی، و. آ.، *پوشاک اواخر سده های چهارم - پنجم* *ترمز کهن*، شهرک بودایی قره تپه در ترمز قدیم، مسکو، 1996، ص. 307-326.

پارچه های بافته شده از پنبه، با پارچه های ابریشمین در آسیای میانه به پیمانه گسترده یی همزمان رایج شده و بی درنگ به دلیل ارزانی و امکان تولید آن در کارگاه های خانگی اشاعه می یابند. با این هم، در این دوره، در پهلوی پارچه های ارزان نساجی بافته شده از پنبه، پارچه های بسیار گرانبها در تراز بالای هنری را با بهای نه کمتر از ابریشم می رسیدند و می بافتند.

در آمدن سرزمین های پهناور در گستره های امپراتوری های قدیم و گسترش مذاهب جهانی در مسیرهای جاده ابریشم، زمینه ساز شکل یابی مفهوم «مُد» در پوشاک گردیدند. در مسیرهای جاده ابریشم، پارچه های همانند و روش های دوزندگی (خیاطی) مشابه رواج یافته، در شکل لباس دگرگونی هایی پدید آمد.

در این حال، روشن است دین مسلط بر جوامع، رد پای خود را در همه جا بر جا می گذاشت که در گام نخست در دکوراسیون و نمای پوشاکینه ها نمودار می گردید. برای مثال، اگر عصر هخامنشی ها را بگیریم، در آن عصر، مُد بیشتر در نمای اساسی جامه ها و در دکور آن ها بازتاب می یافت.

طرفه این که، پدیده های بیرونی و بیگانه بیشتر در محیط حاکم پذیرفته می شدند. این پدیده های نو در مُد و نوآوری های به عاریه گرفته شده دیگر، شاید دارای بار نابود کننده سراسری و همه جاگستر فرهنگی نبوده باشند، زیرا پذیره ها بیشتر در میان لایه های نخبه باشندگان ساری و جاری می شدند که برای آنان به عاریه گیری نوآوری های فرهنگی، چونان ابزاری برای تثبیت جایگاه ویژه شان در محیط مشخص فرهنگی - اجتماعی شمرده می شد. نوآوری ها و نوینه پذیری های فرهنگی با گذار از مرحله همگرایی و درهم آمیزی فرهنگی، به مرور زمان، خود به عناصر سنتی مبدل می گردیدند.⁵⁷

⁵⁷ ماسوی، و. ام.، *تمدن های نخستین*، سانکت پتر بورگ، 1989، ص. ص. 30-31.

در دوره کوشانی، پدیدارها و نمادهای فرهنگ هلنی (یونان) کمرنگ گردیده و ریشه کن می شوند و یا دست کم به سلیقه و میل لایه های نو حاکمه- ایلات کوچرو هماهنگ، همرننگ و همخوان می شوند.

پسان ها، روند دگرگونی های ظاهری و تحولات، با گنجاندن عنصر هلنی- یونانی در لایه های ژرف آفرینندگی های هنری انجام می گیرد، که در هنرهای زیبای زرگری و گوهرکاری، دانه نشانی، زیور آرای، نگارگری و... بازتاب می یابد. این فرایند تعامل میان سنت ها و نوآوری ها و نوگرایی ها- (میان نو و کهنه) در همه مراحل تاریخ پوشاک، نشان دهنده فرایند پیچیده پیدایی و تکوین فرهنگی (ژنیزس کلتوری) و گفتگوی فرهنگ ها است که در گذشته سپری شده بودند.

در شیوه زندگانی مردم، همه اندیشه های یونانیان برابانه پذیرفته نمی شدند. هر چند، میزان این پذیرایی در گرو کمرنگ شدن کرکتر تباری بود، با این هم، بیشتر بسته به تراز تمدن پذیری بود. هرچند رم یکسره در پی تماس با پادشاهی های هلنی دگرگون شده بود، باختریان تنها دریافت برداشت نو از زیبایی را مدیون هلنیسم بودند. رفتن زیر بار افسون های هلنیستی، برای هیچ توده یی هرگز به معنای گذشتن از خویشتن خویش نبود. بر عکس، این به معنای یافتن ابزارها و دستاویزهایی برای خودنمایی و خودبازبینی بود.

«جستار» ها و برگرفته های یونانی، آشکارا در تزئین (دکور) پوشاک ها به نمایش در می آمدند: این نمایه های می توانستند زیورات و گهرها باشند یا پارچه های تزئینی و پر از نقش و نگار. شاید گوشواره های بی ریخت (آمورف) با دو دلفین، یافت شده از گورهای تولهر (Tulhar) و آیریتام (Airytom)، اشیای دارای خاستگاه هلنی باشند.

گروه ویژه مصنوعات خرد و ریز وارداتی را ساخته های آورده شده از کارگاه های سنگ بُری و سنگتراشی های غربی هیمما؟ و اینتالی؟ می ساختند، که به شکل حلقه های گرد در آورده می شدند و حیثیت مهرهای شخصی را داشتند.

پوشاک آسیای میانه یی تاثیر هند را نه تنها در هنر نساجی، بل که در زمینه زرکاری و گهرنشانی نیز پذیرا شده بود. گردن بندهای سیردولیکی؟ (Serdolik) با نقش و نگارهای گیاهی، یافت شده در بسیاری از آبدات باستانی و قرون وسطایی باستان شناسی، نه تنها در هند، بلکه در سراسر گرپاند از محبوبیت ویژه یی برخوردار بود.

در سراسر دوره پیش از اسلام، جواهر و تزیینات هندی، کالای مهم معاملات بازرگانی بود. تأثیرات فرهنگی در هنر زرگری و جواهرنشانی آسیایی میانه نیز بازتاب یافته بود. این، عاریه گیری مستقیم جواهر هندی و یا تقلید از آن در تراز بومی بود. برای مثال، در گنجینه گورستان پرآوازه دل ورزین، دو نوع دستبند دیده می شود- با نوک ها یا انجام های پهن و با پیچ و تاب های مارپیچی نما، که دستبندهای همانند با آن (آنالوگ آن) در تاکسیلا (Taxila) پیدا شده است.^{۵۸}

در همین دینه، گوشواره هایی ساخته شده با سبک هندی دیده می شود. بانو گ.آ. پوگانچینکوا -پژوهشگر گورستان دل ورزین (Dalverzin)، گردنبد طلایی (حمیل چکمنی) آراسته از پنج رشته زنجیر، بسته به استوانه های دانه شانی شده (منبت کاری شده) با فیروزه و سنگ الماندین (almandine) را نیز دارای خاستگاه هندی می پندارد. آویختن چنین حمیل های گردن (گردن بند) ها، نشانه بستگی بانوان به لایه های بالایی و طبقه اشراف هند شمرده می شود و اغلب در پوشاک بودایی ها در مجسمه های گندهاری دیده می شود.^{۵۹}

^{۵۸} پوگانچینکوا، گ.آ.، *پیوندهای باختر و هند در آبدات هنری* // هند قدیم، پیوندهای تاریخی- فرهنگی، مسکو، ۱۹۸۲، ص. ۳۴۶.

^{۵۹} پوگانچینکوا، گ.آ.، *اشیای وارداتی آورده شده از سرزمین های بیگانه در مسیرهای آسیای میانه یی راه بزرگ ابریشم* // اوچرک های تاریخ و فرهنگ، تاشکنت، ۱۹۹۰، ص. ۳۸-۲۳.

در هنر دوره کوشانی، آشکارا دو جنبش آفرینشی مشاهده می شود که می توان آن ها را به عنوان جنبش های دودمانی و بودایی خواند، چون هنر در دوران قدیم و سده های میانه همواره با ایدئولوژی مذهبی پیوند داشته است.

کیش دودمانی گرپاندی ها در دوره کوشانی بر شالوده باورهای نیاکان شان (که بیشتر پیشه شبانی و دامداری داشتند)، و آداب و رسوم کهن بومی کشاورزی الوهیت بخشیدن به شهریاران و ستایش از آنان استوار بوده است.

سبک بودایی در هنر، در نتیجه پخش گسترده ایدئولوژی بودایی در گرپاند پدید آمد که از سوی راهبان و کاهنان بودایی از مناطق قدیم هند، در گام نخست از گندهارا، و سپس از هند مرکزی، پخش گردید.⁶⁰

کنیشکا - شاه گرپاندی، در سنت های نوشتاری بودایی، چونان پیرو سرسخت و پخش کننده آیین بودایی وانمود گردیده است. به ویژه، ابتکار برپایی، شاید نزدیک به یک صد نیایشگاه جامع بودایی به او نسبت داده می شود، که نقش بزرگی را در تشکیل اندیشه های تعصب ورزانه بودیسم شمالی، که در آینده در چین، تبت، مغولستان و جاپان پخش گردید، بازی نموده بود.⁶¹

گسترش آیین بودا در گرپاند در دوره کوشانی با پدیدار شدن برخی از عناصر فرهنگ باستانی هند در این جا به همراه بود. از هندوستان رسم و رواج هایی چون ساختن استوپه ها، استفاده از اتاق های مغاره ها برای مقاصد نیایشی، ساختن مجسمه ها و نقاشی های دیواری با تصاویری از بودا در سیمای انسان (در گذشته، برای نمایش بودا، تنها از نمادها کار گرفته می شد) با ژست ها و ویژگی های خاص پدید آمده در هند قدیم، آمده بود.

⁶⁰. استاویسکی، ب. یا، یاسینکو، س. آ، *هنر و فرهنگ ایرانیان قدیم*، ص. 244.

⁶¹. *تاریخ مردم تاجیک*، جلد یکم، تاریخ باستان و قدیم، دوشنبه، 1998، ص. ص. 436-435.

از هند، همین گونه برخی از عناصر جداگانه پر نقش و نگار گیاهی و معماری، از جمله نقوشی چون نیلوفر آبی، عاریه گرفته شده بود. کاوش های همه جایی و سنگنبشته های خروشتی (Kharoshti) و براهمی (Barahami) نشان می دهند که با گسترش آیین بودا، همچنین آشنایی با رسم الخط ها و زبان های هندی پیوند داشت.⁶²

تیپولوژی ساختمان های بودایی در گرپاند از کانون (Canon) های هندوستانی پیروی می کردند. با این هم، در آن ها تفاوت های بومی برخاسته از سنت های معماری محلی - در گام نخست، فن ساخت و ساز آشکار است. در گرپاند، مصالح اصلی ساختمانی - خشت خام (آجر) بود. در حالی که در همان هنگام در هندوستان از سنگ کار گرفته می شد. بام ها چوبی بودند و همچنین گنبدی. در تدوین فضا و کف اتاق ها، چیزهای بسیاری از سنت های یونانی - باختری مرتبط با معماری هلنی و به ویژه با سیستم سفارشی به کار می رفت.

در طراحی های تزئینی ساختمان های بودایی گرپاند، جایگاه برجسته یی را تندیس های ساخته شده با الگو برداری از تصاویر و سوژه های پرداخته شده بودایی در هند، داشتند. روشن است بخشی از تندیس ها بی تردید پیرو این تصاویر و سوژه ها ساخته شده اند. مانند نماد بودا و راهبان بودایی، مگر بخشی نیز با سنت های پلاستیک کاری هنر باختر مرتبط اند. تصاویر دوشیزگان، افراد غیر مذهبی - اهداکنندگان (donators) و رزمندگان، از این دست اند.

متفاوت از گندهارا - جایی که در آن مجسمه های سنگی یعنی پیکرتراشی سنگی بیشتر بود، در گرپاند مرکزی، گچبری با کاربرد گل رس و رویه کشی گچی، رواج داشت. هر چند پیکره های سنگی هم دیده می شود. برای مثال در نیایشگاه آیرتام (Ayrtaam).

⁶² استاویسکی، ب.، یا، کاوش ها در قره تپه در ترمنز قدیم و اهمیت آن برای مطالعه تعاملات فرهنگی

میان توده های جهان قدیم // پیوندهای توده های آسیای میانه و قفقاز، مسکو، 1990، ص. 8.

سیماپردازی های دیواری در ساختمان های بودایی، که پاره هایی از آن تا به امروز مانده است، در بر گیرنده تصاویر سنتی بودا و نیایشنامه های بودایی، نیایشگاه های بودایی-بودیستاوها (bodhisattva)، صحنه های نیایش و پرستش و سرودخوانی اند. با این هم، هر چند، این تصاویر «کانونی» (canonic) اند، چهره های قربانیان، روشن است، بیخی بومی می باشند. در چهره پردازی ها، برجستگی های سیما و ویژگی های ظاهری و مذهبی نشان داده شده است.

در عرصه هنرهای کوچک، پرداز تصاویر kakoni بودا و بودیستاو (boddhisattv) در کوروپلاستیک (coroplastics) گسترش بیشتری یافته بود.⁶³

پرستشگاه هایی از دیدگاه طراحی همانند به نیایشگاه های گرپاندیری (مانند قره تپه در جنوب ازبکستان) و تصاویر بودا با هاله یا ایقان (ایکون) نورین در پیرامون بدن و نیز شعله های آتش سر زده از شانه ها، که در هندوستان دوره کوشانی رواج نداشت و به پیمانہ گسترده در آثار بودایی سینکیانگ (Xinjiang) چین و خاور دور ارائه گردیده اند، شاید بازتاب دهنده دگرگونی هایی اند که در هنر و معماری بودایی همو در گرپاند رونما گردیده بود.

گسترش بودیسم از گرپاند به منطقه آسیای خاوری، به پیمانہ بسیار مرهون راهبان و کاهنان بودایی آسیای میانه بود. این راهبان و کاهنان، صومعه های نوی تاسیس کرده، «متون مقدس» را رونویسی و آن را به زبان های بومی ترجمه و تفسیر کردند.

نقاشی های دیواری کشف شده در قره تپه با تصاویر اهداکنندگان (donators) که در چهارچوب جریان هنری «دودمانی» در هنر کوشانی پرداز شده اند، همانند های بسیاری در

⁶³. پوگاچینکووا، گ. آ.، *هنر بودایی باکتریای کوشانی* // مطالعه اثریه فرهنگی خاور زمین، سنت های فرهنگی و عاریه گیری در توسعه فرهنگ ها و تمدن های قدیم، سانکت پتربورگ، 1999، ص. 41.

آثار هنری هندوستان دارند، که گواه بر تاثیر هنر آسیای میانه در دوره کوشانی، نه تنها بر نهادهای سیاسی، بل نیز در هنر هند است.^{۶۴}

هنر سکولار «دودمانی» در گرپاند کوشانی گسترش بسیاری یافته بود. با این هم، قائل بودن الوهیت به پادشاهان یا تقدیس آنان، ستایشگری از آنان و پرستش تصاویر شان در نیایشگاه ها و مهربانی مردم نسبت به آن ها، منجر به شکل گیری و رشد کیش شاهنشاهی گردیده بود. این چنین مهرورزی اتباع وابسته به لایه های گوناگون تباری، فرقه های مذهبی و مناطق مختلف به امپراتور، با بار تقریبا مذهبی و میهن پرستانه، که ویژگی مشترک آنان تعلق داشتن به امپراتوری بود، آیین پذیرفته شده یی بود.

خود مفهوم امپراتوری، هم برای اتباع و هم برای خود فرمانروایان به ارزش مهمی مبدل شده بود. شخصیت بخشی و یا قائل شدن الوهیت به پادشاهان کوشانی (گرپاندی) شالوده یی را به دست می دهد تا گمان بزینم که پادشاهان مهرورزی اتباع خود را به امپراتوری تشویق می نمودند و نه تنها به امپراتور، به عنوان معبود. ستایش از امپراتور و نیز ارجحزاری به امپراتوری رسم شده بود.

گرپاندی ها شاهنشاهی خود را در درازای زمان مدیدی تا توانستند به یاری جنگ افزارها گسترش دادند و یکپارچگی آن را نگه داشتند. سرشت نظامی شاهنشاهی گرپاند را منابع چینی نیز تایید می کنند. سیاست دولت کوشانی، اتباع دارای خاستگاه های رنگارنگ را در برابر قدرت نظامی امپراتوری در ترس و در عین زمان وفادار به خاستگاه آسمانی شاهنشاهی و نیز با شور و احساس نسبت به امپراتوری و امپراتور نگه داشته بود.^{۶۵}

^{۶۴}. استاویسکی، ب. یا، کاوش ها در قره تپه، ص. 9.

^{۶۵}. موکرچی، ب. ان، *کیش شاهنشاهی در امپراتوری کوشانی* // هند و آسیای میانه (در دوره پیش از اسلام)، تاشکنت، 2000، ص. 177.

کهنترین بنای تندیس‌ی کیش دودمانی گرپاند کوشانی، کاخی در خالچایان (در جنوب ازبیکستان) با کمپوزیسیون‌های منحصر به فرد تندیس‌ی و بازمانده‌های نقاشی‌های پیکره‌یی به یاد ماندنی است. اندازه ساختمان 25x35 متر و مساحت اتاق‌های آن به شمول راهروها و دهلیزها- ده متر است. در نمای اصلی رویه کاخ، پورتال شش ستونی عمیق- ایوان و پشت سر آن- سالن پذیرایی، اتاق دو ستونی تختگاه پادشاهی، قرار دارد. در دو سوی چپ و راست سالن مرکزی، اتاق‌های جنبی، زرادخانه، و... واقع است. ایوان و سالن کاخ با کمپوزیسیون‌های تندیس‌ی گوناگون آرایش یافته‌اند که به اندازه کافی برجسته در سالن اصلی کاخ و به گونه‌ای نه چندان نمایان در ایوان تزئین شده‌اند.

کمپوزیسیون اصلی عبارت است از تختگاه پادشاهی که جایگاه مرکزی را در آن شهریار نشسته بر تخت و همسر وی (که در دو سوی آن‌ها مجسمه‌های اعضای خانواده‌شان و سرشناسان بومی قرار دارد و بالای سر آن‌ها تندیس‌های «وحشی جلوه داده شده» آتن، هرکول و نیک، دیده می‌شود)، می‌گیرند. در کمپوزیسیون‌های دیوار شمالی کاخ، فرمانروای نشسته بر نیمکت یا دراز کرسی نه چندان بلند دیده می‌شود که در دو سوی آن، در چپ و راستش تندیس‌های بستگان و دوستان نزدیکش از خاندان پادشاهی کوشانی هیرایی یا گیرایی (Giray) جا گرفته‌اند. کمپوزیسیون تندیس‌ی بر روی دیوار جنوبی، صحنه نبرد پویای کمانداران سواره نظام مسلح با جنگ افزارهای سبک را با سپاهیان سراپا مسلح با جنگ افزارهای سنگین را به نمایش می‌کشد.

به پنداشت پژوهشگر نامدار- گ. آ. پوگاچینکوا (GA Pugachenkova)، چرخه اصلی مجسمه‌سازی و تندیس‌آرایی، دست اندر کار بزرگداری و ستایشگری از خاندان هیرایی یا گیرایی کوشانی بوده است که در صحنه‌ها این خاندان را همراه با نوازندگان، لوطی‌ها و ... با حمایت خدایان به نمایش کشیده شده است.⁶⁶ بر پیوند میان ساختمان تشریفاتی در کاخ خالچایان و کیش شخصیت گیرای و یا دودمان او همه پژوهشگران اذعان دارند.

⁶⁶ رتویلاذره، ای.، *تمدن، دولت و فرهنگ آسیای میانه*، تاشکنت، 2000، ص. 177.

نامدار ترین بنای کیش دودمانی کوشانی و جریان دودمانی در هنر گرپاند، نیایشگاه پر آوازه در تپه سرخ کُتل در استان بغلان در شمال افغانستان است. برازندگی و شایندگی سرخ کُتل (کوتل) در آن است که در این جا نخستین سنگنبشته (کتیبه) بزرگ به زبان باختری با نوشتار کوشانی به روی تخته سنگ پیدا شده است که در باره بازسازی «معبد کنیشکای پیروزمند» (که در متن کتیبه از او به نام «بگولوگو»ی مقدس (خدای مقدس؟) یاد شده است)، حکایت دارد.

پرستشگاه کنیشکای پیروزمند بر فراز تپه سرخ کتل ساخته شده بود که با کمربندی از دیوارهای دژگونه احاطه شده بود. معبد در میانه حیاط قرار داشت که از سه سو با دیوارهای دارای برج های مستطیل شکل، (که در امتداد آن همین گونه ایوان ها کشیده شده بودند)، احاطه شده بود. در تاقچه های دیوارها در دوران قدیم، تصویرهای رنگ آمیزی شده گلی تندیس شهریاران آسمانی کوشانی و خدایان زیارتگاه ها و آرامگاه های کوشانی کشیده شده بودند و در آتشدان های نیایشگاه اصلی و دیگر پرستشگاه ها، آتش مقدس زبانه می کشید.

هدف ساختن معبد کنیشکای پیروزمند چونان یک ساختمان مرتبط با کیش دودمانی کوشانی ها، افزون بر نشان دادن مقدس بودن این دودمان، بر مقصد همانند «خانه خدایان» کشف شده در اوایل سده بیستم و شناخته شده چونان خانه دودمانی (ساخت و سازی که در این جا یافت شده است، در کتیبه هندی چنین خوانده شده است) در روستای مات در ماتهوور (Mathura) در دره گنگ، تکیه می زند. در این نیایشگاه، تندیس معروف تمام نمای سنگی کنیشکای ایستاده و نیز ویما تاکتو (VimaTakto) - پادشاه کوشانی نشسته بر تخت - پدربزرگ امپراتور معروف اصلاح طلب، یافت شده است. این جا، تصاویر پادشاهان کوشانی و بسیاری دیگر از شخصیت ها در سبکی بیگانه با هنر هند ساخته شده است، اما مشابه به فرهنگ هنری گرپاند مرکزی است.

مجسمه های یافت شده در خالچایان، سرخ کتل و روستای مات، به سبک «جریان دودمانی» هنر کوشان ساخته شده اند که ممیزه این سبک، تمایل به بخشیدن توان و شکست ناپذیری

به فرمانروایان دارای الوهیت است که در پوزیشن جبهی (فرونثال) ایستاده با پاهای متقارن (متناظر) در ردای گرانبهای رهبران استپ ها، به تصویر کشیده شده اند.

[در ساختن هیچ یک از-گک] سه معبد کیش دودمانی کوشانی از سنت واحد معماری-طراحی پیروی نشده است. چنین بر می آید که هنگام برافراشتن هر یک از آن ها، از ویژگی های بومی استفاده گردیده بود. چه، در کیش دودمانی کوشان در آن زمان، کانون سختگیرانه معماری صومعه یی وجود نداشت.⁶⁷

جاده ابریشم همچنین نقش مهمی را در انتشار نگارش در آسیای میانه بازی نمود. همانا در آثار نگارشی نوشته شده در دوره کوشانی، روشنتر از هر جایی در هم آمیزی فرهنگ های دوران قدیم بازتاب یافته است. آثار نگارشی یافت شده فزونشمار نوشته شده به زبان های مختلف در این جا، گواه بر تماس های گسترده باشندگان گرپاند اند. در دوره کوشانی در کشور گرپاند دست کم شش نوع رسم الخط به کار می رفت: نگارش باختری که از نگارش یونان برخاسته و تکامل یافته بود، نوشتارهای هندی-براهمی و خروشتی (Kharoshti)، نوشتار «ناشناخته» یی که چندی پیش کشف کردید و نیز رسم الخط های سغدی و پارتی (اشکانی) رواج داشت.

نوشتار باختری هنوز در سده یکم میلادی کاربرد داشته است. در جنوب، در باختر، نوشتار باختری بر شالوده زبان آرامی گسترش یافته و در گرپاند زبان و نوشتار باختری، رسمیت داشته و زبان و رسم الخط دولتی بوده است. در عصر کنیشکا، این نوشتار و زبان، به نوشتار و زبان دولتی مبدل گردیده بودند. فرمان کنیشکای یکم-شاه گرپاند، در کتیبه رباطک (در شمال افغانستان) گواه بر این امر اند.

⁶⁷ استاویسکی، ب. یا، یاتسنکو، س.آ، «هنر و فرهنگ ایرانیان باستان»، مسکو، 2002، ص. ص.

...»و او (کنیشکا) فرمان خود را به زبان یونانی صادر کرد و سپس آن را به زبان آریایی (یعنی به زبان باختری) ضمیمه ساخت». زبان آریایی، در پهلوی دو زبان رسمی و بومی، زبان ارتباطات در گستره پهناور امپراتوری بود. نوشتار باختری (آریایی) در باختر - تخارستان از سده یکم تا اوایل سده هشتم، یعنی تا پایان موجودیت دولت گرپاند رواج داشت. الفبای باختری دارای بیست و پنج حرف بود. دو نوع رسم الخط باختری وجود دارد - تجسمی یا پیکره‌یی (مانومتال) و مورب یا پیکانی - مشقی (کورسیوی).

نوشتارهای شناخته شده باختری را می‌توان به گونه مشروط به سه دسته تقسیم کرد:

1- ایپی گرافیک (سر لوحه‌یی - epigraphic) - نوشته‌های حک شده به روی صخره ها و تخته سنگ ها و روی ظروف ساخته شده از گل رُس و سفالینه ها، زیورات و اشیای دیگر،

2- نومیزماتیکی (سکه شناسیک) نوشته شده روی سکه ها،

3- دست نوشته‌یی (نسخه‌های خطی نوشته شده بر روی برگ‌های پاپیروس، برگ‌های درختان نخل (پالما) و پوست جانوران)

در دوره کوشانی، یافته‌های نوشتاری باختری روی هم رفته تنها در گستره گرپاند مرکزی تثبیت گردیده است. با این هم، یک اثر کشف شده بیرون از آن هم هست: تخته سنگی با خط سه زبانی یا تریلینگویی (trilingoy) باختری، خروشتی و نامه «ناشناخته» پیدا شده از دشت ناور.

نوشتارهای نامه «ناشناخته» [تا کنون خوانده نشده] - گ.ک. [در قره تپه، خاتون رباط، کوش تپه (قوش تپه؟ یا خوش تپه؟)، کمپیر تپه، ترمز قدیم، سرخ گُتل، آی خانم و... شناخته شده اند. در بیرون از گستره گرپاند، تنها سه کتیبه یافت شده است: قرغان ایسیک، دشت ناور و مرو قدیم. چنین بر می‌آید که درست باختر مرکز اصلی رواج رسم الخط «ناشناخته» بوده است که همچنین یکی از سه رسم الخط به رسمیت شناخته شده در امپراتوری کوشانی به شمار بوده است.

ای. و. رتویلاдзе (EV Rtveladze) - پژوهشگر نامور آسیای میانه، فرضیه شگفتی آوری را پیشنهاد نمود: او بر آن است که رسم الخط ناشناخته بایستی زبان مردمی را بازتاب دهد که در دوره کوشانی لایه چشمگیر باشندگان گریپاند را ساخته و نقش مهمی را در زندگی مذهبی و اداری دولت بازی نموده باشند و یا زبان خاندان حاکم و بخش ممتاز باشندگان کشور بوده است.^{۶۸}

بخش عمده‌ی از باشندگان بومی باختر را در واقع باختریان می ساختند - تبارهای با خاستگاه ایران خاوری، که نوشتار و زبان آن‌ها در بسیاری از متون و آثار بازتاب یافته است.

سه گروه تباری عمده باختری دارای نوشتار یا رسم الخط خودی بوده اند. دو نوشتار - باختری و خروشتی در کتیبه‌های یافت شده از دشت ناور دیده می شوند. چون نوشتار باختری نشان دهنده زبان بخش هنوز عمده باشندگان بومی گریپاند بود و نوشتار خروشتی، زبان جمعیت مستعمرات هندی و مذهب بودایی را بازتاب می داد که نقش بس براننده‌ی را در زندگی جامعه کوشانی بازی می نمودند.

لایه سوم باشندگان گریپاند، که نقش مهمی را در زندگی سیاسی جامعه بازی می کردند، توده‌های شبان پیشه رمه دار و دامدار یویه شی یا یوچی و تخاری بودند (که شاید یک مردم بوده باشند)، که زبان و نوشتارشان هنوز مشخص نشده است. چون نقش یویی (Yueh) ها در تاریخ گریپاند بس بزرگ بوده است و در تریلینگوی دشت ناور، رسم الخط «ناشناخته» در پهلوی رسم الخط‌های باختری و خروشتی، چونان رسم الخط رسمی تبارز نموده است، شاید رسم الخط ناشناخته زبان یویه شی - تخاری را برساند. با داوری از روی نگاره‌های

⁶⁸ . شاید این دبیره به زبان یوئه شی (تخاری یا کوشانی) بوده باشد که زبان اصلی و نیایی کوشانیان به شمار است. باید متوجه بود که این زبان را با زبان باختری (بلخی) یکی گرفته نشود. زیرا زبان کوشانی (تُخاری) یعنی زبان سکایی ختنی یک زبان کونتم و خاوری است. در حالی که زبان باختری ستم و از زبان‌های شمال غربی ایرانی به شمار می رود.

یافت شده بر روی سفالینه ها از روستاهای نشیمنی، می توان گفت که این نوشتار، تنها نوشتار رسمی نبود، بل که در محیط توده یی نیز به کار می رفت.^{۶۹}

آثار نوشتاری گریپاندی نوشته شده به سه زبان رسمی امپراتوری، نشان دهنده فرهنگ بالای سیاسی فرمانروایان آن است، که منافع همه لایه های تباری جامعه و انتشار گسترده نوشتار های آنان را در همه گوشه های کشور در نظر می گرفتند.

چند صد نسخه خطی نوشته شده به «نامه باختری» در کلکسیون د. خلیلی در لندن نگهداری می شود که در میان آن ها ن. سیمز ویلیامز، افزون بر نامه ها، بیش از بیست سند قانونی- «قراردادها، سازشنامه های فروش و اجاره، ضمانت خط ها، رسیدها، گواهی نامه های هدیه یا رهاسازی» را شناسایی نموده است.^{۷۰}

نفس تثبیت نوشتار گریپاندی گواه آشکار بر آن باهم آمیزی فرهنگی است که در امپراتوری توانمند آسیای میانه روان بود. ژان فیوس مان (Fussman) - کاوشگر فرانسوی- نشاندهی می کند که کوشانی ها با بازگرداندن زبان باختری (آریایی) چونان زبان دولتی، همزمان با حفظ اداره هند، به طور گسترده دو زبانی بوده اند.

حاکمان کوشانی از همه سامانه فرقه یی مذهبی هندی مانند شویسم (Saivism)، بودیسم، ویشنوویسم (Vaishnavism)، جاینیسم و... حمایت می کردند. به پنداشت این پژوهشگر، این یکی از دستاوردهای اصلی سیاست کوشانی بود. «این همزیستی آگاهانه و بردباری پذیرفته شده عناصر ایرانی و هندی امپراتوری، بی تردید یکی از دلایل متعدد ثبات نسبی، پایداری دراز مدت و طول عمر آن بود.»^{۷۱}

^{۶۹}. رتویلا دزه، ای.، تمدن، دولت و فرهنگ آسیای میانه، تاشکنت، 2000، ص. ص. 150-158.

^{۷۰}. سیمز - ویلیامس ن.، اسناد تازه باختری // سال 1997، شماره 3، ص. ص. 3-10.

^{۷۱}. فوسمان ژ.، **زبان و فرهنگ در دوره کوشانی ها** // کلکسیون های سکه یی و تاریخی آسیای میانه،

شماره 15، مسکو، 1988، ص. 52.

گسترش سراسری بودیسم، پدیده خاص زندگی فرهنگی کشور گریپاند بود. فرمانروایان گریپاند همراه با به نمایش گذاشتن شکیبایی، بردباری و دگرپذیری گسترده مذهبی و با بازتابدهی توجه به خدایان آیین های گوناگون در سری های سکه یی، به خدایان بومی نیز متعهد بوده اند. آرامگاه ها و تکثیرگرایی دینی (Pantheon) نشان داده شده بر روی سکه ها، نزدیک به سی تن از خدایان را در بر می گیرد که هیکل (فیگور) های ایشان با برشمردن نام های شان به زبان باختری همراه است.

در میان این خدایان، خدایان ویژه بومی، مانند خدای آمودریا، خدای رود و خش و نیز خدایان عمومی ایرانی مانند میترا- خدای خورشید طلوع کننده، الهه پیروزی- هوانید (Oanindo)، خدای آتش- فر (Farro) و همین گونه، خدایان متعلق به کیش های بین النهرینی (میسوپوتامی)، مانند «بانوی بزرگ»- ننه یا نانا (Nana) و خدایان هلنی، مانند خدای آفتاب- هلیوس، خدای مهتاب- سلینی (Selene) و یا خدای یونانی- مصری ساراپیس (Sarapis) و نیز خدایان هندی، از جمله بودا دیده می شوند. شایان یادآوری است که همه خدایان خاوری، صرف نظر از خاستگاه های شان (به جز شیوا) در سنت طراحی (مدلیری) عتیق پلاستیک پرداز شده اند. هر چند هم نه همیشه با ویژگی های عتیقه ساخته شده اند.

نمادهای انتروپومورف (Anthropomorph)⁷² گونه این خدایان از جمله بودا (نمایش آن ها در سیمای انسان ها)، برای نخستین بار پرداز شده و طراحان (مدلیر های) گریپاندی و دیگر هنرمندان، هنگام ساختن آن ها، به سیماپردازی (ایکونوگرافی) و پیکرنگاری خدایان و پروسنازهای باستانی رو می آوردند. این گونه، در تصاویر روی سکه ها و همین گونه در

⁷². انتروپومورفی (متشکل از دو جز: انتروپوس- انسان و مورف- ریخت، شکل، قیافه، سیما) و مشتقات آن- انتروپومورفیک، انتروپومورفیسیم- «انسان ریختانه»، انسان شکل»، انسان نمایانه، انسان سیما، انسان شکلیگری.-گ.

کتیبه ها، فرایند آفرینش و سنت های هنری گوناگون از جمله سنت های عهد عتیق برای بهره گیری برای مقاصد خودی، بازتاب می یافت.^{۷۳}

رواج گلکاری مذهبی تزینی پلاستیک «کولتی» («فرقه یی») و گسترش مراسم خاکسپاری زرتشتی، گواه بر پیروی بخش چشمگیر باشندگان گرپاند از باورهای سنتی است.

اوضاع اجتماعی پدید آمده در اثر شهرنشینی (اوربانیزاسیون urbanization) وسیع در گرپاند، به گسترش آیین بودا در میان جمعیت مساعدت کرده بود. چنین به نظر می رسد که آیین بودا، نقش ایدئولوژی یی را بازی می نمود که از سوی گروه های گوناگون مردم به گونه مثبت ارزیابی می شد. بوداییان، هم نجیب زادگان شهری بودند که از آن ها بیشتر «مساعی یاری رسانی» مطالبه می شد و هم انبوهی از شهریان تازه وارد که با ترک گفتن روستاها، خود را از جهان نگری سنتی شان بیگانه احساس می کردند. در آوردن آیین بودایی به یک مذهب واقعا توده یی، به همترازسازی و برابرسازی مردم دست کم در زمینه روحانی و معنوی، مساعدت می کرد.^{۷۴}

همزیستی سامانه ها و جریان های دینی و فلسفی گوناگون در گرپاند، در چهارچوب یک نظام سیاسی واحد، از پدیده های منحصر به فرد در تاریخ تمدن جهان بود. بردباری و دگرپذیری فرهنگی در مفهوم گسترده این کلمه، که شرط مهم شکوفایی فرهنگ گرپاند به شمار می رفت، حفظ اصالت سنت های بومی و دستاوردهای فرهنگ های بومی را در کنار آفریدن ارزش های مشترک فرهنگی برای سراسر گستره پهناور میسر گردانید. به گونه یی که تجزیه و تحلیل های سکه شناسیک نشان می دهند، بردباری و دگرپذیری باوری، تکثرگرایی دینی تلفیق شده (پانتئون سینکرتیک) خدایان دارای خاستگاه های ایرانی-

⁷³. استاویسکی، ب. یا، *مقدمه یی در تاریخ فرهنگ و هنر توده های آسیای میانه*، ص. 47-48.

⁷⁴. ماسون و. ام، *آسیای میانه و هند: پنج هزار سال پیوندهای فرهنگی و تعامل آفرینشی* // هند و آسیای

مانه (دوره پیش از اسلام)، تاشکنت، 2000، ص. 115.

آسیای میانه یی، هندی، خاورمیانه یی و عتیقه، نشانگر روشن بردباری و شکیبایی مذهبی در امپراتوری پهناور و تراز بالای فرهنگ سیاسی فرمانروایان آن بوده است.

در اوایل هزاره یکم میلادی، نوشتار و خط هم به زبان سغدی و هم در زبان باختری بر شالوده آرامی پدید می آید. خط سغدی در زمان باستان و به خصوص در سده های میانه قبلی در گستره پهناوری از اروپا-آسیا- از مرو قدیم گرفته تا آلتای، مغولستان، چین و تبت رواج داشت و زبان سغدی ابزار اصلی مکالمه، به ویژه در زمینه بازرگانی میان مردمان گوناگون بود که نقش مهمی را هم به عنوان وسیله ارتباطی بازی می کرد.

در سینکیانگ و مغولستان، که تماس های سغدیان با تورک ها به خصوص نزدیک و تنگاتنگ بود، خط سغدی به هنجارهای زبان اویغوری قدیم هماهنگ (همخوان، عیار، همساز، دمساز...) گردیده بود که آغاز «سپردن بزرگ» خط و نگارش آسیای میانه یی از سغدی ها به دست اویغور ها و سپس به منچورها شمرده می شود.

بایسته است تا یک بار دیگر نقش تمدن ساز سغدیان را در مسیرهای جاده ابریشم برجسته بسازیم و نشاندهی کنیم. هرگاه سغدی ها در مسیرهای جاده ابریشم به گسترش دستاوردهای اقتصادی و فرهنگی مساعدت کردند، نقش باختریان و گرپاندیان در گسترش ارثیه عهد عتیق در شرق، در گسترش فرهنگ بودایی و سنت های بلند مدت همزیستی سیستم ها و جریان های گوناگون مذهبی به ویژه مهم بوده است.

سنت های به پختگی رسیده هنر و معماری بودایی آسیای میانه یی در هر گوشه و کنار کشور گرپاند، نیروی محرکه تازه یی به توسعه فرهنگ بودایی در سرزمین های دور دست خاور زمین- در چین، جاپان و کوریا می بخشیدند. گسترش آیین بودا در طول مسیر جاده ابریشم، به معنای نابودی و یا حذف باورها، آداب و سنت های بومی نبود. این یک فرایند پیچیده تعامل و تاثیرگذاری و پذیرایی آفرینشی سنت های نو آورده شده تحول یافته زیر تاثیر سنت های بومی بود.

درست در دوره کوشانی، در هنگام ظهور و شکوفایی جاده ابریشم بود که اهمیت پیوندهای فرهنگی و روابط نزدیک و تنگاتنگ میان توده های گوناگون محسوس گردیده، ارزش های باهمی فرهنگی تدوین و سنت های مشترک در فرهنگ باشندگان گستره اورآسیا پدیدار گردیدند.»

داکتر گوزل محی الدین اوا

نقش امپراتوری «گرپاند» در توسعه تمدن آسیای میانه

در دهه های اخیر بیستم، علم تاریخ در تاجیکستان به منابع تاریخ باستان و دیرین (قدیم) کشورهای همسایه دسترسی یافته است که امکان بازنویسی تاریخ و کامل تر ساختن واقعیت های شناخته شده تاریخی را فراهم می سازد. در این پیوند، مطالعات انجام شده در اواخر سده بیستم از سوی دانشمندان چین به ویژه مهم است. سنت های گسست ناپذیر و پیوسته تاریخی و کشفیات تاریخی و باستان شناسی منحصر به فرد زمان ما، در برخی از موارد می توانند هنوز هم آرایه های موجود تاریخی را از یک دیدگاه متفاوت تر از آن چه که در علم «سنتی» پذیرفته شده است، در نظر بگیرند.

یکی از فاکت های جالب علمی که تازه برای علم روشن شده است، اطلاعات در باره دولت «گرپاند» است. نخستین اطلاعات در باره این دولت در میان محافل و حلقات علمی، هنگامی روشن گردید که در سال 1983، از سوی اکادمی علوم چین، نخستین کتاب در باره تاریخ تاجیک های چینی به زبان چینی با ویرایش شواف ژوف شین (Shuav Zhuvshin) چاپ شد و در سال 1985 به زبان اویغوری نشر گردید.⁷⁵

⁷⁵. تاریخ کوتاه تاجیک ها، ص. ص. 13-14.

در تدوین این کتاب، دانشمندان برجسته چینی - لی اوژفپین (Lyuzhvpin)، عبدالله سلطان، وانگ شویی، موشونین (Mushunien)، لی ژین، جین گولیان (Gulian)، تان یونسان (Yunsan)، سوئی مو و دیگران مشارکت داشتند. در اثر «تاریخچه فشرده تاجیک ها»، بخش کوچکی به دولت گرپاند، محل آن در دوران باستان و سده های میانه قبل^{۷۶} اختصاص داده شده است. بر تاریخ این دولت، در تحقیقات قربان شیرین - دانشمند سینکیانگی که به فرهنگ تاجیک های چینی تخصیص یافته است، روشنی بیشتری افکنده شده است.^{۷۷}

امکانات محدود کارگیری از منابع ایرانی، عربی و اروپایی، به نویسندگان چینی اجازه نمی داد تا نتیجه گیری های گسترده تری را انجام دهند. [از همین رو هم] تجزیه و تحلیل مقایسه ای داده های تاریخی علوم شناخته شده در جهان مربوط به دوره پویایی دولت گرپاند نیز صورت نگرفت. با این حال، در نوشته های دانشمندان چینی بر نقش ویژه دولت گرپاند که بیش از پنجمصد سال عمر کرد و در طی آن یک دوجین خاندان یا دودمان جانشین یک دیگر گردیدند، نشاندهی گردیده بود.

پژوهشگران چینی، اطلاعات در باره دولت گرپاند را از سفرنامه های زائران بودایی بازدید نموده از هند، دریافتند. در دوره پادشاهی خاندان های شمالی دون هوانگ (Dunhuang) (386-534)، زائر - سونگ یون (سده چهارم) هنگام جهانگردی، وارد کشور گرپاند گردیده و نشاندهی کرده بود که این کشور در پامیر واقع است.

یکی دیگر از جهانگردان بودایی - سیوانتسزیان (Syuantszyan) در سال 629 پنج روز در کشور گرپاند به سر برده بود. او در دفترچه خاطرات روزانه خود زیر نام «روزنامهچه در باره سرزمین غربی عهد بزرگ تانگ» (641) به تفصیل به پرداز طبیعت منطقه و شرح سردارنشین های پامیر پرداخته است. سیوانتسزیان (Syuantszyan) علی الخصوص گرپاند

⁷⁶. چنانی که می دانیم، سده های میانه به دو دوره قبل و بعدی تقسیم می گردد.

⁷⁷. بیچورین، ن. ی.، آسیای میانه و ترکستان خاوری، آلماتی، 1997، ص. 88.

را چونان یکی از دولت های عصر برجسته می سازد که از دیدگاه توانمندی خود با دولت های ختن و کاشغر همتراز (قابل مقایسه) بوده است. او این موضوع را می آورد که شنیده بود که شاه گرپاند خود را از «نوادگان شاهزاده مهر (خورشید) و مردم خود را «مهر زادگان» خوانده بود. در منابع، زمان تشکیل این کشور یاد نشده است. منابع چینی زمان شکلگیری گرپاند را نیمه دوم سده یکم، اوایل سده دوم می دانند.^{۷۸}

هرچند، شواهد مکتوب دال بر بنیادگذاری آن در دست نیست، اما برخی از داده های غیر مستقیم وجود دارد. روشن است که شهریار گرپاند- ویو شاه (Vyushah)، تون شوی (Tunsho) زائر مقدس بودایی را در عصر سپه سالار چینی بان چائو (32-102 میلادی) آورد که در باره آن اطلاعاتی در پیوند با پویایی هایش در نواحی کاشغر بر جا مانده است.

شیرین قربان می نویسد که زمان پویایی های تون شو در گرپاند، با دوره کنیشکا- شاه کوشانی همخوانی دارد.^{۷۹}

تاریخ پادشاهی کنیشکا زمان درازی در علم یک موضوع بحث انگیز بود. دانشمندان چینی زمان فرمانروایی او را نیمه دوم سده یکم میلادی می پندارند. کشفیات شگفتی برانگیز کتیبه (سنگنبشته) کنیشکا (فرمان نامه او) در روستای رباطک (در استان بغلان، در شمال افغانستان) به زبان باختری، بر قدمت پادشاهی گرپاند روشنایی می افکند. دوره فرمانروایی کنیشکا، در پرتو این کشف تازه، بر پایه مطالعات د. کیرب (Cribb) - دانشمند انگلیسی، میان سال های (100-126 یا 120-146 میلادی) تثبیت می گردد.^{۸۰}

هرگاه به عنوان نقطه شروع، نیمه دوم قرن یکم - اوایل قرن دوم را بگیریم، چنین بر می آید که تون شو (Tunsho) را نخستین شاه گرپاند نیاورده بود. همین گونه، فروپاشی دولت

⁷⁸. همان جا.

⁷⁹. قربان شیرین، ص. 40

⁸⁰ Sim - Williams N., Cribb j. A New Bactrian Inscription// Silk Road Art and Archacology. -Vol. 4- Kamakura, 1995/96y. P.75-142.

گرپاند مقارن با سال های 713-727 میلادی می گردد. درست هنگامی که بر پایه داده های منابع چینی، فیو شین- شاه گرپاندی، با بخشی از باشندگان خود به تابعیت تبت درآمد.⁸¹ از همین هنگام، دولت گرپاند از عرصه تاریخی ناپدید می گردد.

در منابع، در باره حدود کشور گرپاند اطلاعات متناقضی دیده می شود. اما احتمالاً این به علت اختلاف زمانی داده ها است، زمانی که مرزهای دولت با توجه به اوضاع سیاسی متحمل تغییر گردیده است.

پژوهشگران چینی، با رویکرد به فصل دوازدهم «روزنامهچه در باره سرزمین غربی عهد بزرگ تانگ» می نویسند که «دولت گرپاند در عصر دودمان های جنوبی و شمالی [(میان سال های 317-589)] هنگامی که مرزهای گرپاند در غرب تا خوارزم و در شمال تا کاشغر گسترش یافته و در جنوب کشمیر را در بر می گرفت و در خاور تا کاکیلیک (Kagylyk) (کنون در استان خودگردان سینکیانگ- اویغور جمهوری توده یی چین) می رسید، به اوج توانمندی خود رسیده بود».⁸²

در اوج شگوفایی دولت گرپاند، تنها در گستره سین کیانگ آن، دوازده شهر بزرگ وجود داشت. در قلمروهای یولیراک (Yulerak)، سیرلیک (Serlyk)، اینگاسار (Ingasar)، اراچول (Arachul)، (گستره سین کیانگ امروزی) در دوره هان، 16670 نفر بود و باش داشتند.

در «هان شو» (Hanshu) آمده است: «باشندگان ملک یویلیر (Yuler)، سیرلیک (Serlyk)، اینگاسار (Ingasar)، اراچول (Arachul) از یک قبیله اند، اما یویلیرها

⁸¹. قربان شیرین، همان جا، ص. 40

⁸². همان جا.

(yuelr) منشای ترکی ندارند، مگر از دیدگاه خاستگاه نزدیک به کان (Kan) ها (کانامه ها) و دی ها [(یعنی سغدی ها)] اند و مسکون نیستند.^{۸۳}

سویوان تسزیان (Syuantszyan) نشاندهی می نماید که زبان و نوشتار گریپاندها به کاشغری همانند است بل که هان شو گواهی می دهد که گریپاندها به کان ها (کانامه ها) نزدیک اند.

روشن است که زبان و نوشتار باشندگان گریپاند بر شالوده ایرانی مبتنی بوده است، اما همانند سغدی نیست. در این حال، پژوهشگران چینی در باره اشاعه رسم الخط سغدی در دوره تان (تانگ) در کاشغر سخن می گویند. همراه با آن، در گاهنامه تان شو شواهدی هست دال بر آن که در سولی (Suli) (در کاشغر)، نوشتار هندی رایج بوده است.^{۸۴} داده های باستان شناسی سین کیانگ با این اطلاعات تعارضی ندارند.

ما پساتر دو باره به موضوع زبان بر خواهیم گشت. منابع چینی گواه بر آن اند که هسته نخستین دولت گریپاند- تاشقرغان^{۸۵} کنونی- مرکز ناحیه خودگردان تاجیک نشین در منطقه خودمختار سین کیانگ جمهوری توده یی چین بوده است. سر زمین یارکند یا یارقند (Yarkand) در آن دوره، بخشی جدایی ناپذیر دولت گریپاند بوده است.

به پنداشت پژوهندگان چینی، نام این دولت در منابع چینی، هیپانتو بوده است و به ایرانی- گریپاند که از پیوند دو کلمه ایرانی قدیم ساخته شده است: «گر» - کوه، و «پاند»- راه یعنی

^{۸۳}. تاریخ فشرده تاجیک ها («تاجیک لرین کیسکیچی تاریخی») به زبان اویغوری، ارومچی، انتشارات خلق سین کیانگ، ۱۹۸۵، ص. ۹-۱۶.

^{۸۴}. قربان شیرین، **فرهنگ تاجیکان چین**، (ژونگو تأزیک مدیتی)، در زبان ایغوری، ارومچی، انتشارات توده یی سینکیانگ، ۱۹۹۲.

^{۸۵}. با شهر تاشقرغان (خلم) در استان بلخ افغانستان اشتباه نشود.

راه کوهی یا راه کوهستانی یعنی نام کشور، کشور راه کوهستانی بوده است، که شاید نشان دهنده اهمیت آن بر سر راه «جاده ابریشم» بوده باشد.

در واقع هم، شاه گریپاند آغاز به تصرف و اسیر ساختن سرزمین های همسایه نموده بود. چه، برای پهن ساختن گستره کشور، دلایل عینی تاریخی وجود داشته است: تقویت گردیدن اراده مبنی بر متنوع ساختن راه ابریشم دریایی، که کشور را با رم و مصر پیوند می داد. درست در همین هنگام بود که شاه گریپاند آغاز به گسترش متصرفات خود در جنوب و غرب نمود و عملاً سرزمین هایی تا کرانه های جنوبی رود سند اشغال گردید و در جنوب تا خوارزم به تصرف درآورده شد.

منابع چینی گزارش می دهند که از کاشغر، وظایف امنیتی سرزمین های جنوبی به گونه مستقلانه از سوی فرمانروا انجام می شد. شاه کاروانسرا و ایستگاه هایی برای پایدن مسافران ساخته، و با این کار، زمینه بایسته را برای رهنوردان فرونشمار فراهم می آورد.

پویایی های این فرمانروا نه تنها برای شگوفایی راه جاده ابریشم، بل نیز برای توسعه و تقویت خود دولت سودمند بوده است.

دولت گریپاند بازرگانی پر رونقی را با صدور طلا، سنگ های گرانبها، پشم، حصیر و فرآورده های دامداری و نیز وارد ساختن کالاهای زیستاری (معیشتی) و اکزوتیک در این مسیر پیش می برد. به برجسته شدن و بالا آمدن گریپاند، موقعیت استراتژیک آن بر سر راه جاده ابریشم کمک می نمود. آن هم، همانا از طریق همین دولت، سرزمین های غربی و امپراتوری میانه با جاده دریایی ابریشم، پیوند می یافتند که اهمیت آن در دوره شگوفایی دولت گریپاند افزایش می یابد.

لشکرکشی های جهانگیرانه شاه گرپاند به جنوب، به منظور دسترسی به هدف مهم جیوپولیتیک برای نخستین بار در تاریخ منطقه - رسیدن به حدود دریا های جنوب، و گشودن راه به سوی مسیر دریایی مرتبط بوده است.

چیرگی گرپاندها در آسیای میانه از دیدگاه علمی همگام است با دوره های فرمانروایی کوشانی ها، کیداری (kidari) ها، یفتلی ها، و هیونی ها (خیون ها). در علم تاریخ، نام هایی چون «دولت کوشانی»، «دولت کیداری»، «دولت هیونی» (خیون ها) و «دولت یفتلی». از روی نام های سکه های بر جا مانده از فرمانروایان و نیز داده های نوشتاری منابع پارسی، بیزانسی و ... شناخته شده اند.

به پنداشت ای. و. رتویلا دزه - پژوهشگر نامدار آسیای میانه، از ویژگی های «نومیزماتیک» (سکه شناختی) پیش از اسلام آسیای میانه این بوده است که در روند سال های متمادی، سکه ها را به نام بنیادگذار دودمان کوشانی - کوشان، «ضرب» بزنند و چنانی که پژوهش های چندین ساله این دانشمند نشان داده اند، در سکه ها در این منطقه، هرگز نام های تباری یا قبیله یی زده نشده است و تنها نام یا لقب و گاهی هم صفات شاهان آورده می شده است.^{۸۶}

به گمان زیاد، نام کیداری ها درست مانند یفتلی ها از روی نام های خاندان های شاه های «کیدار» و «یفتلان» که بنیانگذاران این خاندان ها بوده اند، گرفته شده است.

در تاریخ نویسی چینی، تسلط [خاندان های - گک]. کوشانی ها، کیداری ها، هیونی ها یا خیونی ها و یفتلی ها، مرتبط به دوره زیستایی دولت گرپاند پنداشته می شوند، آن هم، این

^{۸۶} رتویلا دزه، ای. و.، سکه های تیورکش، فرمانروای چاچ // نومیزماتیک آسیای میانه، تاشکنت، ۲۰۰۱، ص. ۴۵.

خاندان ها نه در کشورهای جداگانه دارای تعامل، باهم متحد گردانیده شده اند،^{۸۷} بل به گمان غالب از دیدگاه ما، این خاندان ها (خاندان های کوشانی، کیداری، هیونی و یفتلی) به طور مداوم در کشور گریپاند فرمان می رانده اند.

چنانی که می دانیم، تا کنون برای محافل علمی، نام کشور باستانی یی که [خاندان های نام برده شده-گک.] در آن در صحنه های تاریخی ظاهر شده بودند، ناشناخته مانده بود. این حقایق تاریخی شناخته شده در علم مدرن منافات ندارد.

هنوز هم تاریخ فروپاشی امپراتوری کوشانی محل جر و بحث های فراوان است. دانشمندان، تنها بر پایه داده های نومیزماتیک (سکه شناسی) آرایه های تاریخی خود را در باره حضور والیان ساسانی در سده چهارم در سرزمین های کوشانیان پس از انقراض این امپراتوری استوار می سازند (زیرا، تا کنون منابع دیگر مکتوب یافت نگردیده است). پژوهشگران را فاکت موجودیت سکه های مضروب (مسکوک)، به نمونه سکه های ساسانی و کوشانی، به اندیشه حضور والیان ساسانی در سرزمین های کوشانی کشانیده است. هر چند تیتولاتورا (القاب) در نشانه های بازمانده، به زبان های پارسی میانه و باختری بوده است: «شاه کوشان»، «شاه کبیر کوشان»، و حتا «شاهنشاه کوشانی».

با قاطعیت می توان تثبیت شده پنداشت که در دوره پادشاهی شاپور دوم ساسانی، که در سال های 309 - 379 بر ایران فرمان می راند، به راستی والیان ساسانی- کوشانی [در خاور ایران-گک.] حضور داشته اند.^{۸۸}

^{۸۷}. یعنی امپراتوری کیریپاند، اصل بوده و کشور کیریپاندی ها به نام کشور کیریپاند یاد می شده است و خاندان های کوشانی، کیداری، هیونی و یفتلی تنها خاندان هایی بوده اند که در کشور کیریپاند فرمانروایی می کرده اند.

^{۸۸}. استاوینسکی، ب. ی.، *آسیای میانه در دوره کوشانی*، // تاریخ خلق تاجیک، دوشنبه، 1998، ص. 432-430.

و. ای. واینبرگ - دانشمند روسی، بر پایه داده های سکه شناسی، راندن ساسانی ها از این سرزمین ها را با مساعی باهمی هیون ها و کیداری ها، مقارن با اواخر سال های دهه هشتاد سده چهارم ربط می دهد. او فراز آیی یفتلی ها را در خاور تخارستان در همین دوره می پندارد.⁸⁹

به گمان زیاد، در نیمه دوم شده چهارم، مدت کوتاهی پس از بر افتادن دودمان کوشانی در گرپاند ولایت های ساسانی وجود داشته اند، که کیداری ها را سرنگون کرده بودند، و سپس در این جا هیون ها و یفتلی ها فرمان می رانده اند.

منابع چینی، کیداری ها و یفتلی ها را توده های باهم خویشاوند می پنداشته اند که چنین بر می آید که از بازماندگان ساک ها بوده اند. مرز و بوم بود و باش کیداری ها و «یی» ها (یفتلی ها) را در پامیر و مناطق همسایه آن، که در اواخر سال های دهه پنجاه سده بیستم در آغاز از سوی آ. ن. برن اشتام (Bernshtam) و سپس به شکل مفصل تر، بر پایه محاسبات کرونولوژیک (تقویمی یا گاهنامه یی) از سوی ک. انوکی (Enoki) - دانشمند جاپانی، ارائه گردید، از سوی محافل رسمی علمی تاریخی، بنا به انگیزه های سیاسی پذیرفته نشد. خود موضوع هم، به رغم در دست داشتن واقعیت های مسلم علمی، به فراموشی سپرده شد و میهن این توده ها را هم در گوشه های گوناگون آسیای میانه نمایانند. زمانی هم، آ. م. ماندل اشتام (Mandelstam) یفتلی ها را با هیونی ها (خیون ها) که بخش بیشتر آن ها در بدخشان به سر می بردند، یکی می پنداشت.⁹⁰

ل. ان. گومیلیوف - دانشمند شناخته شده اور آسیایی روس، بر آن بود که گستره بود و باش یفتلی ها دقیقاً «در کشور کوهستانی پیرامون پامیر» موقعیت دارد. او می پنداشت که «یکی از

⁸⁹. واینبرگ، ب. ای، برخی از مسایل تاریخ تخارستان در سده های چهارم و پنجم میلادی، // نشریه قره تپه، شماره چهارم، مسکو، 1972، ص. 137.

⁹⁰. ماندل اشتام، آ. م.، پیرامون برخی از مسایل ریختیابی قوم تاجیک در بین النهرین آسیای میانه یی [منظور از رودخانه های سیر دریا و امور دریا است - گ.]. // آسیای میانه، 1954، جلد بیستم، ص. 62.

نیاکان یفتلی ها، قبیله بای دی (Baidi) بوده است که بخشی از آن در دوره کوشانی ها در سده های یکم و دوم به دره یفتل کوچیده و از روی نام دره، نام نوی یافته بودند: «یی» ها (به زبان چینی)، یفتلی ها (به زبان یونانی) و هیاطله (به زبان عربی).

گومیلیوف برای مدلل ساختن برداشت های خود توپونیم (نام گیتایی یا جغرافیایی) «ایفتل» یا یفتل - نام منطقه یی در کرانه های رود پنج در بدخشان^{۹۱} را به کار بست - جایی که شاید سردارنشین یفتلی در آن قرار داشت و به گونه یی که در بالا خاطر نشان گردید، از سوی شاه گریپاند تصرف گردیده بود.

پژوهشگر جاپانی - ک. انوکی (K. Enoki)، به گونه یی که در بالا یادآوری شد، نیز همزمان با گومیلیف، زیستگاه نخستین یفتلی ها را، از روی داده های منابع چینی و توپونیم یفتل، غرب بدخشان می انگاشت.^{۹۲}

سیوان تسیان (Syuantszyan) - دانشمند چینی می نویسد که «چندین قرن گذشت تا گریپاند را پادشاهی «او - دین» (یفتلی) تصرف نمود».

چنین بر می آید که گریپاند توانست در برهه ریختیابی خود، همه قبایل کوهی پامیر و هندوکش را با هم متحد گرداند - چیزی که به تصرف بیشتر گستره های پهناور آسیای میانه و شمال هند یکجا با قبایل آمده ماهبانویان (یوئه شی، یوچی یا یوچژی (yuechzhiy)) به رهبری نخستین امپراتوری در آسیای میانه - خاندان کوشانی، مساعدت نمود.

در کتاب هوهاونشو (Houhvnsu) شواهدی در باره نخستین پادشاه کوشانی - کودزولی یا کوجولا کدفیزس (Kudzule Kadfiz) حفظ گردیده است: «پس از گذشت یک سال صد و اندی سال، یبغو یا یابگو (Yabgu - سردار) گویشانی (کوشانی) - کیوتسزیوکیو یا

^{۹۱}. گومیلیوف، ال.، ان.، *یفتلی ها و همسایگان شان در سده چهارم*، // پژوهشکده سراسری دیموگرافی روسیه، ۱۹۵۹، جلد ۲۰، ص. ۶۲.

^{۹۲}. Enoki K. / On the Nationality of the Ephtalites// The Toho Bunko (The oriental Library) - Nr. 18, Tokyo, 1959, p.23, 27.

کودزولا کدفیزس (Kudzula Kadfiz) چهار شهزاده دیگر را سرکوب نمود و خود را پادشاه خواند. پادشاهی او - گویشانی (کوشانی) خوانده می شد. او با انسی (Anxi) (پارتی) جنگید، گاوف (Gaof) (کابل) را گرفت و سپس به پادشاهی خود، پادشاهی پودو (آراخوزیا یا ناحیه غزنی) را وصل گردانید و بر گیبین (Gibin - کشمیر) نیز چیره گردید...»

همه فاکت ها (واقعیت) ها و رویدادهای بالا، با مدارک منابع در باره حقایق تاریخ گرپاند همخوانی دارند. در واقع، کوجولا کدفیزس طی سال های متمادی فرمانروایی خود به شهریار توانمند یک دولت گسترده مبدل گردید که باختر (در آن دوره عمدتاً کرانه چپ آن را)، [سرزمین کنونی - گک.] «افغانستان» و شمال هند را زیر سیطره خود داشت.

با این هم، این دولت به شدت متمرکز نبود. حاکمان بومی، که از کوجولا کدفیزس Kudzule Kadfiz اطاعت می کردند، از استقلال بزرگی برخوردار بودند که تنوع سکه ها که شاید از سوی فرمانداران بومی ضرب زده می شدند، گواه بر آن است. در کشور هنوز نوع واحد سکه وجود نداشت و آن ها به ضرب زدن سکه های امپراتوران روم، پادشاهان پارت، فرمانروایان یونانی باختر و کاپیسا^{۹۳} ادامه می دادند.

در عهد شاه چهارم گرپاند از خاندان کوشانی - کنیشکا، پایتخت، ظاهراً به بلخ نقل مکان کرد. منابع مکتوبی حفظ گردیده است دال بر این که کنیشکا خود برخاسته از همین استان (بلخ) بوده است. در یکی از نسخه های خطی دونگ هوانگ (Dunhuang) (متن به زبان سانسکریت تدوین گردیده و در ترجمه خُتنی آن ادامه یافته است)، آمده است که «کنیشکا از دودمان فرمانروایان بلخ برخاسته است». این سند مدلل بودن و موجه بودن انتقال پایتخت به مرکز امپراتوری رو به گسترش را توضیح می دهد. آن هم، در آغاز، همان گونه که در بالا یادآوری گردید، شاه گرپاندی فتوحات خود را در راستای جنوب، با تلاش برای رسیدن به راه های دریایی متوجه ساخته بود.

^{۹۳}. استاوینسکی، ص. ص. 418-419.

در فرمان یادشده یافت شده در سنگنبشته رباطک، فهرستی از مهمترین شهرهای شمال هند که زیر حاکمیت کنیشکا درآمده بود، آورده شده است: ساکت، کاوسامبیا (Kausambiya)، پاتالیپور (Pataliputra) و چمپ (Champ).⁹⁴

فهرست شهرهای فتح شده در هند، نشان می دهند که کنیشکا توانسته بود به هدف جیوپولیتیک خود برسد. او دریا ره گشوده بود. دیگر کشور کنیشکا گستره یی از خوارزم تا رودخانه نارباد (Narbad) در جنوب هند را در بر می گرفت. گرپاند در این دوره به امپراتوری نیرومندی مبدل می گردد که برای نخستین بار در قلمرو آسیای میانه پدید آمده بود.

گستره پهناور امپراتوری به کاردهی پایدار نخستین مسیر دیپلماتیک ترانس کانتیننتال (سراسر قاره یی) در تاریخ بشریت - جاده ابریشم، مساعدت می کرد. در آوردن توده های مردمی که هنگامی باشندگان قلمروهای کنونی آسیای میانه، افغانستان، پاکستان، هند، و بخش هایی از ایران بودند، زیر چتر یک دولت واحد و امنیت نسبی از مداخلات نظامی خارجی، منجر به رشد شهرها، شکوفایی اقتصاد و فرهنگ گردیده بود.

پدیدآیی امپراتوری گرپاند در عرصه سیاسی، به درهم آمیزی تمدن های خاور و باختر مساعدت نمود. گرپاند، به نوبه خود در باختر تقریباً با رم هم مرز شده بود. در آن هنگام در قاره اروپا در عمل چهار امپراتوری فرمان می راند: امپراتوری هان، امپراتوری گرپاند، امپراتوری اشکانی (پارتی) و امپراتوری روم.

در متون بودایی سال های 245-250 آمده است که سراسر جهان به سه بخش تقسیم می گردد: (چین، رم، کوشان (بخوان گرپاند)) و در اسناد سال های 266 و یا 281 میلادی،

⁹⁴. نگاه شود به: سیمس - ویلیامس، ن.، اسناد نو باختری، // پژوهشکده سراسری دیموگرافی روسیه،

3(222)، مسکو، 1997، ص. 4.

هنگامی که بخشی از خاک هند از دست رفته بود، سخن از چهار «پسر آسمان» (امپراتور) می رود: چینی، رومی، کوشانی و هندی.^{۹۵}

فاکت مهم یاد شده در فرمان شاه کنیشکا این است که او متن فرمان را به زیان آریایی تدوین نموده بود- زبانی که پیش از این، وجود نداشته بود.^{۹۶} زبان آریایی- باختری که در باختر- تخارستان تا اوایل سده هشتم حفظ گردیده بود، در حوزه رسمی، جاگزین زبان یونانی با زبان باختری- آریایی بومی می گردد. زبان آریایی در پهلوی زبان های بومی، در گستره پهناور امپراتوری، زبان مراودات بود.

منابع چینی می نویسند که آیین دولتی کشور گرپاند، بودیسم بود. مگر، چنین چیزی مشروط پنداشته می شود. چون در گستره پهناور امپراتوری، به دشوار بتوان از چیرگی تنها یک آیین در آن دوره سخن گفت. شاه، خود سرسخت پابند آیین بودایی بود و رهبر معنوی شمرده می شد. مواد باستانشناسی نشان می دهند که بودیسم در سرزمین باختر در دوره کنیشکا رخنه نموده، تا زمان فتوحات عرب ها در سده های هفتم و هشتم میلادی رسمیت داشته بود و در بخش های شمال خاوری تخارستان، در پامیر و پیرامون آن، دست کم تا آغاز سده نهم ادامه داشت.^{۹۷}

چنین بناهای یادبود شناخته شده بودایی واقع در آسیای میانه چون بامیان، قره تپه، فیاض تپه، قلعه کافرتهان، اجنه تپه و... در عهد شگوفایی دولت گرپاند پدید آمده بودند. هر چند، باز هم، داده های باستانشناسی گواه بر همزیستی بودیسم با دیگر آیین ها اند.

برجستگی امپراتوری گرپاند در این بود که در آن مدت بلندی سنت های رنگارنگ تباری و فرهنگی و نظام ها و جنبش های گوناگون مذهبی در همزیستی به سر می بردند.

^{۹۵}. استاویسکی،... ص. 429.

^{۹۶}. سیمس ویلیامس، اسناد نو باختری، ص. 4.

^{۹۷}. استاوینسکی، ب. یا، سرنوشت بودیسم در آسیای میانه، مسکو، 1998، ص. ص. 156، 167.

هر چند، بودیسم ایدئولوژی پیشرو شمرده می شد (چون خود حاکمان بوداییان مومنی بودند)، با آن هم، در کشور آیین هایی چون جینیسم، شیوایسم یا شاویویسم (Shaivism)، زرتشتی و مانوی یا منیشایسم (Manichaeism) وجود داشت.

همزیستی تنوع نظام های دینی و فلسفی و جریانات آیینی، در چهارچوب یک سامانه واحد سیاسی، از پدیده های منحصر به فرد در تاریخ تمدن جهان است. بردباری، شکیبایی و یکدیگرپذیری فرهنگی، در گسترده ترین مفهوم واقعی کلمه، که پیش زمینه مهم شکوفایی فرهنگی بود، این امکان را می داد تا اصالت سنت های بومی و دستاوردهای فرهنگ های محلی را حفظ کرد و برای گستره پهناور کشور، ارزش های فرهنگی مشترکی را پدید آورد.

درست از همین هنگام است که بردباری مذهبی در درازای سراسر تاریخ تاجیک ها به یک سنت ماندگار تبدیل می گردد. به گونه ای که مواد باستان شناسی نشان می دهند، هرگاه در هنگام فرمانروایی ویما کدفیز- پدر کنیشکا، بر روی سکه ها، تنها سیمای شیوا را بازتاب می دادند، در زمان کنیشکا (به گواهی آنالیزهای نومیزماتیکی (سکه شناختی))، بردباری مذهبی به ترازوی رسیده بود که نیایشگاه تلفیق کننده باورهای گوناگون بود و شمار خدایان به سی تن می رسید که خاستگاه ایرانی- آسیای میانه ای، هندی، خاورمیانه ای و عهد عتیقی داشتند که خود نشانگر بردباری مذهبی در امپراتوری پهناور و گسترده و تراز بالای فرهنگ سیاسی شهریار آن است.

این مقاله، تنها تلاشی است برای جلب توجه به موضوعات «شناخته شده» و در عین زمان به دست فراموشی سپرده شده (مانند موضوع کوشانی ها) و جلب توجه به کشفیات تازه که بر بسیاری از گوشه های تاریک مسایل مربوط به شکلگیری کهن ترین دولت ها در آسیای میانه و ریشه های آن ها در منطقه روشنی می افکند.

به هر رو، خواستیم یادآور شویم که هستند فاکت ها و منابعی که نشان می دهند که کشوری به نام گرپاند با تاریخ پنجمصد ساله و با سنت های دولرداری در آسیای میانه، وجود داشته است.

این دولت دیرپا و مسن با عمر دراز خود، مدت ها برای علم امروزی تاریخ ناآشنا مانده بود. زیرا تا همین چندی پیش، آرایه های تاریخی در زمینه، بر شالوده داده های ناچیز باستان شناسیک، سکه شناسیک و پاره های اندک شمار بازمانده نوشتاریک بنا می گردید، تا این که آکادمی علوم چین به بررسی پیگیرانه منابع مکتوب مربوط به تاریخ تاجیک همت گماشت و نام شایسته کشور «گرپاند» را وارد مدار علمی گردانید.

موجودیت دولت گرپاند در یک چنین زمان دراز، که در طی آن، دودمان های کوشانی، کیداری و یفتلی، یکی پس دیگری روی کار آمدند، تهدابی را برای دولتداری بسیاری از توده های باشنده آسیای میانه ساخت که سزاوار است به موضوع توجه شایان بسیاری از پژوهشگران مبدل گردد.

کنون، در پرتو پژوهش های تازه سده بیستم در عرصه تاریخ و باستان شناسی؛ مساله گردآوری و جمعبندی داده ها و تفسیر تاریخی آن ها در چهارچوب دولت شناخته شده «گرپاند» و لزوم تدوین تاریخ این دولت پدید می آید. این مطالعات جامع (باستان شناسی، تاریخی) را نمی توان بدون به سنجش گرفتن داده های باستان شناسی چین و پژوهش های دانشمندان کشورهای همسایه انجام داد.

یادداشت:

در باره واژه «هیپانتو»ی (Hepantuo) چینی که به پارسی دری «گرپاند» یا گرپاند (کشور راه کوهستانی) ترجمه نموده ایم:

می دانیم که زبان چینی حروف ندارد، از این رو، با ایماها (هیروغلیف ها) سر و کار داریم. بانو محی الدینوا این واژه را از زبان اویغوری برگرفته اند و چون در زبان روسی حرف H نیست، هر کلمه یی را که دارای این حرف باشد، به جای آن «گ» یا «خ» را می نشانند. از این رو، می بایست به شکل «گیرپانت» یا «خیرپانت» و یا هم شکل درست تر آن «گرپانت» می نوشتند. اما به شکل «کیرپاند» نوشته اند که درست نیست. من در دیداری در شهر دوشنبه در 2011 با ایشان، در زمینه خواستار توضیحات گردیدم. ایشان گفتند من نمی دانم که چرا

در زبان اویغوری به جای گریپاند- کیریپاند نوشته اند. من هم با تکیه بر سرچشمه اویغوری کیریپاند نوشته ام. تلاش می کنم در سفر آینده ام به سینکیانگ با دانشمندان اویغوری در زمینه به کنکاش پردازم تا علت را دریابم.

به هر رو، من خاطر نشان ساختم که «بهتر است در آینده به جای کیریپاند- گریپاند بنویسند. زیرا در زبان پارسی قدیم درست مانند روسی کوه را «گر» می گفتند که همین اکنون در پشتو «غر» می گویند. ما غرجستان داریم که دقیقاً کوهستان معنا می دهد. «غور» داریم که باز هم همان غر یا گر است. غوربند داریم که کوهبند معنا می دهد و شاید هم گورپند (گربند) یعنی همین گریپاند بوده باشد. به زبان روسی هم کوه را «گره» می گویند که گوره نوشته می شود.

از سوی دیگر، کیریپاند می تواند کسانی را که بخواهند در زبان چینی به پژوهش در باره این واژه پردازند راه گم سازد زیرا:

«ک»- این صدا در هیروغلیف چینی «که» صدا می دهد.

«ت»- صدای «تهه» را دارد.

...و مهمتر از همه، هیچ کلمه چینی هیچگاهی با صداهای (بهتر افاده نمایم حرف

های) بی صدا پایان نمی یابد.

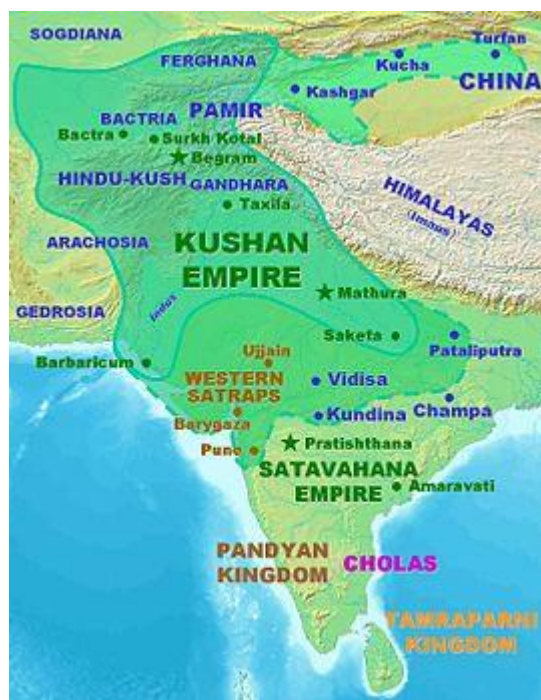
در زبان چینی لحن (صدا) های بسیاری است که با اندکترین تغییر لحن، مفهوم کلمه گم می شود.

حرف «پ» هم در به اصطلاح کیریپاند قابل بحث است و تنها پس از مطالعه دقیق کلمه کیریپانت در زبان چینی می شود دریافت که «پ» است و یا «ب»: زیرا زبان چینی صدای «ب» ندارد و «بی» شمال معنا می دهد که در اول نام بیتسینگ (بیجینگ و یا پیکینگ)، صدای «پ» را دارد.

حرف «د» هم در صدای چینی نیست و صدایی مانند (ت) پشتو را دارد.

از سده شانزدهم به بعد، میسیونرهای اروپایی (به ویژه مسیحیان) کوشیدند تا ایماها (هیروغلیف ها)ی چینی را به حروف لاتینی بنویسند و همین شیوه را در دهه های بعدی سده

بیستم که چینی‌ها ریفرم در هیروغلیف آوردند، به کار بردند. بدین لحاظ، معمول شده است که پس از هیروغلیف صدای آن به لاتینی نوشته می‌شود. این ترانسکریپس را «پی ن یین» می‌نامند.



پیوست:

آقای داوری- استاد زبان و ادبیات پارسی دری در دانشگاه هایدلبرگ آلمان در زمینه این که چرا نیاکان ما زبان خود را آریایی می‌خوانده‌اند، مقایسه بسیاری جالبی میان زبان‌های گوناگون منطقه ما انجام داده‌اند:

«...نیاکان ما، یعنی اقوام «هند و آریایی»، خویشان را «آریایی» نامیده و زبان خویش را هم «آریایی» می‌گفتند. در متون ویدایی سخن از āryā vāc «زبان آریایی، گفتار آریایی» است^۱ منظور سرزمینی است که در آن «زبان آریایی»، یعنی زبان سانسکریت ویدایی سخن گفته می‌شد.

شاه هخامنشی داریوش اول (۵۱۹ پیش از میلاد) نخستین کسی بود که کارروایی‌هایش را به زبان «آریایی» ariya نوشت و برادران ایرانی- آریایی وی در شرق، یعنی باشندگان باختر

و فرارود هم خویش را به زبان اوستا ایریه airiia و سرزمین آبایی شان را airiianəm vaējah (ایریانیم ویجه) می نامیدند.ⁱⁱ

در دوره های پسین هم سخن از ariao oaso «زبان آریایی» است (سنگنبشته رباطک به زبان باختری، نگاه شود پایین با شماره پ).

درین مورد به عنوان نمونه از هر ساحة فرهنگی یک مثال می آورم:

آ: نام آریایی های هند، آریه ārya است. نگاه شود برای مثال به ریگ ویدا (سانسکریت باستان)، کتاب ۲، ترانه ۱۱، فقره ۱۷ - ۱۸ که در آن یک موبد خدای اندرا Indra را چنین خطاب می کنند:

apāvr̥ṇor jyotir āryāya ni savyataḥ sādī dasyur indra
sanema yé ta ūtíbhīś tāranto víśvā spr̥dha āryeṇa dāsyūn
(اپافرنور جیوتیر آریاه نی سفیته سادی دسیور اندرا! سنیمه یی ته اوتیهیس ترنتو ویشوا)
سپردهه آرینه دسیون)

«تو برای آریایی ها روشنایی را پدید آوردی و دسیوها را چپ کنار گذاشتی آه خدای اندرا!

ما امیدواریم تا به یاری تو به همه مخالفان فایق آمده و یکجا با آریایی ها به دسیوها غلبه

کنیم" iii

آن چه کاملاً واضح است، این است که کلمه ārya در متون ریگ ویدا به معنای «شریف» است (نگاه شود به پانوشتی شماره ۴۸ و ۵۰) و به انسان هایی گفته می شد که زبان، افکار و عقاید دینی آن ها با مردمان بومی وادی سند که دسیو Dasyu نامیده می شدند، فرق داشت. یعنی آن ها در چهارچوب یک نظام اجتماعی - دینی ویژه خود شان زندگی می کردند.^{iv} در ریگ ویدا این واژه به شکل صفت هم آمده است و این خود بیانگر آن است که کاربرد آن به شکل صفت نمی تواند تبعیض و برتری نژادی را در پی داشته باشد.

واژه «آریایی» به همین مفهوم سده ها معمول بود. بنا به آثاری که تازه در دره های گلگیت (در شمال پاکستان) کشف شده اند، این واژه تا ۶۵۰ پس از میلاد هم کاربرد داشت.^v

ب: پادشاهان هخامنشی (مانند داریوش اول و خشایار شاه اول) خود را نه تنها «پارسی» و از «پسر یک پارسی» می خواندند، بل که خود را «آریایی» و از «نسب آریایی» هم می شمردند. به طور مثال داریوش اول در سنگنبشته نقش رستم فقره ۲ می گوید:

adam Dārayavauš xšāyaθiya vazrka, xšāyaθiya xšāyaθiyānām ...
Vištāspahyā puça, Haxāmanišiya, Pārsa, Pārsahyā puça, Ariya,
Ariyaciça

(آدم داره یه وهوش کشایه سیه وزرکه، کشایه سیه کشایه سیانام ویشتاسپهیا پوسه،

هخامنشیه، پارسه، پارسهیا پوسه،

اریه، اریه چیسه)

«من داریوش (هستم) شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی

(و) پسر یک پارسی، یک آریایی از نسل آریایی»^{vi}

ساسانیان از سده سوم پس از میلاد به پس، در سنگنبشته ها خویش را «شاهنشاه ایران و آنیران» (یعنی شاهنشاه ایران و غیرایران) می خواندند. در پارسی میانه **ایران** به معنای **آریایی** است، نگاه شود به پانوشتی شماره ۱۵

شاهپور اول شاه ساسانی در آغاز سنگنبشته کعبه زردشت که به سه زبان پارسی میانه، پارتی و یونانی نوشته شده است، چنین گوید:

متن پارسی میانه:

An mazdēsn bay Šāpuhr šāhān šāh Ērān ud Anērān kē čīhr az
yazdān

متن پارتی:

Az mazdēzn bay Šāpuhr šāhān šāh Aryān ud Anēāryān kē čīhr aṣ
yazdān

(از مزدیزن بغ شاپور شاهان شاه ایران اُود انیران که چهر اژ یزدان)

«من مزدا پرست شاهپور بزرگم، شاهنشاه ایران و غیر ایران، که نسبش از خدایان است»^{vii}

منظور از «غیر ایران» در این جا اقوام دیگر اند، یعنی که آن ها پارسی نیستند. یونانیان نیاکان ما را «آریایی» می نامیدند اما در عین زمان به خاطر تمیز از یونانیان در عین متن آن ها را بربرها (Barbaris)، یعنی «بیگانه» می نامیدند. این نوع رد و بدل شدن نام ها نشان می دهد که منظور تنها تمیز یک قوم از قوم دیگر بوده است (البته در برخی موارد در اثر جنگ ها و دشمنی ها یک قوم تنفر و انزجار خود را از قوم دیگر تبعیضانه نشان می داد)

پ: برادران ایرانیان در شرق، زبان خود را همچنان «آریایی» می نامیدند. نگاه شود به سنگنبشته باختری رباطک که در سال نخست جلوس کنشکا امپراتور کوشان (در سال ۱۲۷ میلادی) نوشته شده و یکی از مهمترین اسناد تاریخی است که از هر جهت با اهمیت می باشد (نگاه شود به عکس شماره ۵). کنشکا خواست تا کارنامه هایش را (فتوحات، شجره نامه و خدایان را که کوشانیان به آنان معتقد بودند و یا در ساحة امپراتوری تقدیس می شدند) برای نسل های آینده به میراث بگذارد همان به گونه که هخامنشیان و ساسانیان هم این کار را کردند. چنین می نماید که این مساله برای کوشانیان خیلی مهم بود. ایشان امپراتوری بزرگی را به میان آوردند که در کنار امپراتوری چین و امپراتوری روم (هند مستعمره امپراتوری کوشان بود) سومین قدرت بود که در آن زمان در جهان معلوم وجود داشت. کنشکا در آغاز این سنگنبشته به زبان باختری - سطر ۳ تا ۴ - می گوید:

ἰωναγγο οασο οζοαστο, ταδηια αριαο ωσταδο.ιοτηια
ταδο αβο ιωγο χρονο αβο ι ιυνδο φροαγδαζο =
otēia i iōnaggo oaso ozoasto, tadēia ariao ōstado.
tado abo iōgo xpono abo i iundo froagdazo.

(اُوتیه ای ایونانگک واس اوزواست، تدیه **اریاو** اوستاد. تد آب ایوگکشون آب ای)

(ایوند فرواگدز)

«و وی (یعنی کنشکا) فرمان نوشتن آن را (کارروایی هایش را) به زبان یونانی صادر کرد. سپس آن به زبان «آریایی» نگارش شد. پس در سال یکم سلطنت این فرمان تا هند اعلام شد»

اگر چه منظور درین جا زبان است اما این زبان طبعاً منسوب می شود به گویندگان آن که عبارت باشند از آریایی های ساکن خاورزمین^{viii}

جالب این است که تشابه متن سنگنبشته رباطک را در سنگنبشته های هخامنشیان می بینیم. داریوش اول در سنگنبشته بیستون (فقره ۷۰) می گوید:

Ṡāti Dārayavauš xšāyaθiya: vašnā Auramazdāha ima dipiciṣam,
taya adam akunavam patiṣam ariyā. Utā pavastāyā utā carmā
grftam āha.

(ساتی داره یه وهوش کشایه سیه: وشنا آورده مزداهه ایمه دیپسی چم، تیه آدم اُکونوم پتیشم اُریا. اُوتا پُوستایا اُوتا چرما گرفتم آهه)

«داریوش شاه گوید: بنا به خواست اهورامزدا این نسخه سنگی است که من دستور نوشتن آن را به زبان آریایی دادم و آن به روی تیکر و چرم هم گرفته شد.»

منظور داریوش این است که وی فرمان نوشتن این نسخه سنگی را به زبان مادری اش که آن را «آریایی» می نامید، داد.

و در اخیر می گوید:

utā niyapaiθiya utā patiyafraθiya paiṣiyā mām. Pasāva ima
dipiciṣam frāstāyam vispadā antar dahyāva. Kāra hamātaxṣatā.
(اُوتا نیه پَسیه اُوتا پَیتیه فرسیه پیشیه مام. پساوه ایمه دیپچم فراستایم ویسپدا انتر دَهایوه. کاره
هماتَخشتا)

«و آن (یعنی متن سنگنبشته) نوشته شد و پیش من خوانده شد. پس (نسخه) این سنگنبشته

را فرستادم به همه جا به اطراف. مردم (درین بخش) همکاری کردند»

(نگاه شود به فهرست منابع در پی نوشت شماره ۵۱، ص ۸۷)

چنین همانندی ها میان دو متن پارسی باستان داریوش و متن باختری کنشکا نمی تواند تصادفی باشد بل که به زعمی نشانه آن است که کوشانیان هم همزبانی و نیز همتباری بودن آریایی خویش را ادعا می کردند و استقلال **کشور** خود و باشندگان آن را در شرق تمثیل می نمودند.»

پیوست شماره دو

یادمان های کوشانی

سکه ها، تندیس ها و سنگنبشته های بازمانده از کوشانیان کمترین تر دیدی در اروپاییدی بودن آن ها بر جا نمی گذارد. موهای دراز، ریش انیوه، بینی های بزرگ و چشمان دورنرفته درخشان همه و همه گواه بر سفیدپوست بودن و اروپاییدی بودن آن ها است.



سکه زرین هویشکا



سکه زرین شیوا



سردیس یک شهزاده کوشانی یافت شده در ازبیکستان



سکه زرین شاهنشاه کنیشکا و سکه زرین الهه ننه - بزرگترین ایزدبانو در گستره امپراتوری کوشان



ⁱ نگاه شود مثلاً به Kauṣītaki Āraṇyaka فصل ۸، بند ۹ و Aitareya Āraṇyaka فصل ۳، بند ۵ و غیره. در مورد منابع پارسی باستان نگاه شود به پانوشتی شماره ۵۱ و در مورد منابع باختری به پانوشتی شماره ۵۳.

ⁱⁱ در باره تعیین سرزمین اصلی «آریانا ویجه» درین اواخر پژوهش های مهمی صورت گرفته است. از جایی که درین باره کدام سند مهم – طوری که از عنوان این رساله بر می آید – که تازه کشف شده باشد در اختیار نداریم، بحث روی این موضوع را می پذیریم به آینده.

ⁱⁱⁱ Theodor Aufrecht: Die Hymnen des R̥gveda, 2. Auflage, Bonn 1877, 1. Teil, Maṇḍala II, 11, 17-18, 184

اگر چه واژه های **آریایی** و **دسیو** درین جا به شکل مفرد آمده، اما واضح است که معنای اسم عام را دارند چون که در دیگر فقره ها در حالت جمع می باشند، نگاه کنید مثلاً به کتاب ۱، ترانه ۵۱، فقره ۸: "آه خدای ایندرا بین آریایی ها و دسیو ها فرق قایل شو..."

به اساس متون ریگ ویدا (سانسکریت باستانی) درین جا آریایی ها مردمانی هستند که خود را «شریف، نجیب» می پنداشتند و دسیوها کسانی اند از نژاد دیگر یعنی غیر آریایی.

معادل کلمه هندی دسیو در پارسی باستان دهیو -dahyu- است که منظور بیشتر «کشورها، ممالک» (ولایات) می باشند که در تصرف هخامنشیان بیرون از میهن آریایی شان در آمده بودند. معادل آریایی آن

به عنوان یک «ملیت» یا «قوم معین» در اوستا xšaθra- (کشسره) و در پارسی باستان xšaça- (کشسه) است که در سنگنبشته های داریوش به Arya تبدیل شده است.

G. Gnoli: Le Dieu des Arya. In: Studia Iranica 12, 1983, 7-22 نگاه شود مثلاً به:

^{iv}. نگاه کنید مثلاً به این متن که از آن عقاید دینی آریاییان با خدایان مخصوص خود شان و مراسم دینی ویژه شان که با نوشیدن سوما برای تقدیس خدایان برگزار می شد، نمایان است (ریگ ویدا کتاب ۱، ترانه ۱۴، فقره ۱-۴):

aibhir agne duvo giro viśvebhiḥ somapītaya devebhir yāhi yakṣi ca

ā tvā kaṇva ahūṣata grṇanti vipra te dhiyaḥ devebhir agna ā gahi

indravāyū bṛhaspatim mitrāgnim pūṣaṇam bhagam ādityān mārutaṃ gaṇam

pra vo bhriyanta indavo matsarā mādayiṣṇahvaḥ draspā madhvaś
camūṣadaḥ

«با تمام این خدایان بیا آه اگنی، به دیدن تلاش ها و مناجات ما تا که سوما را بنوشی (که در اوستا هوما است) و مراسم قربانی را اجرا کنی.

به تو کنواها ندا کردند. آن ها اندیشه های حکیمانه ترا ستایش می کنند، آه تو مبلغ توانا، آه اگنی، بیا با تمام خدایان!

آه اندرا، وایو، بیرهسپتی، میترا، اگنی، پوشن، بهگه، ادیتاس و مروت ها! برای شما نوشابه الهی و مست کننده آورده می شود،

قطره های نوشابه عسل که در ظرف ها قرار دارند».

^v. در دره های گلگیت (که در مسیر یکی از راه های مهاجرت اقوام هند و آریایی قرار داشتند که از کوهپایه های واخان به سوی جنوب می گذشتند، جایی که سلسله کوه های هیمالیای غربی، قراقرم و هندوکش با هم یکجا می شوند) سنگنبشته های زیادی روی صخره ها به زبان های براهمی، خروشتی، شاردای قدیمی، چینی، باختری، سغدی، سریانی و پارتی در دهه نود میلادی کشف شده اند که از سوی دانشمندان نخبه اروپایی بررسی و نتایج آن در چندین جلد به نام همان دره ها (یا بهتر بگوییم پاییدنگاه یا توقفگاه زائران) منتشر شده اند. مسافران و زائران در روی این صخره ها نام های خویش را و همچنان دروهای خویش را به درگاه بودا نقر کرده اند که بیشتر جنبه یادگاری دارد.

در مورد واژه «آریایی» از روی این آثار دری نجا تنها سه مثال می آورم:

۱- تقدیس باد (جناب) ویشین آریایی را = *namo āryā vipaśin*

۲- تقدیس باد جناب ولوکیثوروی آریایی را که بودا هسیتوا هست = *namo ārya valokiteśvaro bodhisatvo*

۳- تقدیس باد جناب ولوکیثوروی آریایی را = *namo āryā valokiteśvarasya*

اما طوری که گفته شد، واژه *ārya* در همه متون بودایی همیشه به معنای «شریف» به کار رفته است. پس این واژه را درین سه مثال فوق می توان به حیث نام تباری و یا به حیث صفت «شریف» ترجمه کرد. توجه شود به این دو مثال:

۱- تقدیس باد نمجوشری شریف را که بودا هسیتوا هست

= *namo āryā namjuśrī bodhisatvāya* *namo āryā vipaśi tathāgatāya sārddham*
siṃhoṭena =

2. تقدیس باد ویشی شریف و تاتهاگته را یکجا با سینهوته

منبع این مثال ها:

- Oskar von Hinüber: Zu einigen Felsinschriften in Brāhmī aus Nordpakistan. In: Peter Snoy (ed.): *Ethnologie und Geschichte. Festschrift für Karl Jettmar. (Beiträge zur Südasienforschung. Südasien-Institut. Universität Heidelberg, Band 86).* Franz Steiner Verlag, Wiesbaden 1983, 272-279

- Ditte König und Gérard Fussmann: Die Felsstation Shatial. In: Harald Hauptmann (ed.): [Materialien zur Archäologie der Nordgebiete Pakistans](#), Band 2. Verlag Philipp von Zabern, Mainz 1997, 301 (Objekt-Nr. 149/1)

واژه «آریایی» به شکل نام کسان هم آمده است مانند: آریه دته و یا آریه شرشته
Āryadatta, Āryaśreṣṭe

در باره مسیرهای مهاجران و مسافران در دوران پیش از تاریخ درین حوزه نگاه شود به مقاله شادروان استاد کارل یتمار:

Karl Jettmar: Prähistorische Wanderrouen in den zentralasiatischen Hochgebirgen. Voraussetzung und frühe Nachweise. In: Studien zur Indologie und Iranistik (Festschrift für Georg Buddruss), Band 19. Reinbek (Verlag für Orientalistische Fachpublikationen) 1994, 157-172

^{vi} Rüdiger Schmitt: Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden. Editio minor mit deutscher Übersetzung. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2009, 101

^{vii} Philip Huyse: Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka`ba-i Zardušt (ŠKZ), Band 1. London 1999, § 1, 22 (CII, Part III, Volume I, Texts 1)

در نسخه یونانی این سنگنبشته چنین است: «من مزدا پرست شاهپوربزرگ، شاهنشاه آریایی و غیر آریایی از نسب خدایان (هستم)».

^{viii} دردمندانه ما تا کنون یک عکس کاملاً خوانا از سنگنبشته رباطک در اختیار نداریم. این یک مشکل فنی است که باید در آینده رفع شود (با آن هم نگاه شود به عکس شماره ۵). منابع مهم با خوانش درست در باره سنگنبشته رباطک این است:

داوری: اسناد دوهزار ساله زبان پارسی: آریانا سال هفتم، شماره ۵، ص ۱۲۱ - ۲۱۱

- Nicholas Sims-Williams: The Rabatak Inscription, Text and Commentary. In: Silk Road Art & Archaeology 4 (Journal of the Institute of Silk Road Studies). Kamakura 1995/96, 77-96
- Nicholas Sims-Williams: Nouveaux Documents sur L'histoire et la langue de la Bactriane. In: Académie des Inscriptions & Belles-Lettres (Comptes Rendus des séances dès l'année 1996, Avril-Juin), Paris 1996, 634-654
- Gérard Fussman: L'inscription des Robatak et l'origine de l'ère Śaka. In: Journal Asiatique 2, 1998, 572-651